**آخرین فراخوان**

**مؤلف:**

**محمد ابراهیم شمسی**

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | آخرین فراخوان | | | |
| **تألیف:** | محمد ابراهیم شمسی | | | |
| **موضوع:** | عقاید کلام – بررسی عقاید مذهبی شیعه (زیارت قبور، شفاعت...) | | | |
| **نوبت انتشار:** | اول (دیجیتال) | | | |
| **تاریخ انتشار:** | دی (جدی) 1394شمسی، ربيع الأول 1437 هجری | | | |
| **منبع:** |  | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**  **www.aqeedeh.com** | | | |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | | | | |
| [contact@mowahedin.com](mailto:contact@mowahedin.com) | | | | |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[پيشگفتار 3](#_Toc368270312)

[1- واژه‌ها 5](#_Toc368270313)

[2- امر خداوند به عبادت 7](#_Toc368270314)

[3- عبادت چيست؟ 9](#_Toc368270315)

[4- جنبه‌هاي عبادت 11](#_Toc368270316)

[5- عبادات مشركان مكه و دعوت نبي 14](#_Toc368270317)

[6- اخلاق و اعمال مشركين مكه 18](#_Toc368270318)

[7- عبادت اسلام ابراهيمي 21](#_Toc368270319)

[8- هدف از عبادت 23](#_Toc368270320)

[9- انحرافات توحيد و عبادت 25](#_Toc368270321)

[10- ريشه شرك و كفر 26](#_Toc368270322)

[11- راه درمان شرك 31](#_Toc368270323)

[12- خدشه‌هاي وارده به توحيد 42](#_Toc368270324)

[13- سير در زمين 46](#_Toc368270325)

[14- فوايد يكتاپرستي 48](#_Toc368270326)

[15- سيره عملي بزرگان 52](#_Toc368270327)

[16- راه استمرار 54](#_Toc368270328)

[17- روش دعا 60](#_Toc368270329)

[در خصوص آداب دعا مواردي لازم به ذكر است كه مي‌آوريم: 62](#_Toc368270330)

[در مورد اوقات اجابت دعا موارد ذيل را مي‌توان گفت: 63](#_Toc368270331)

[و اما كساني كه دعايشان اجابت مي‌شود: 63](#_Toc368270332)

[مكان‌هايي كه دعا در آن زودتر اجابت مي‌شود: 64](#_Toc368270333)

[و بالآخره علل عدم اجابت دعا به قرار ذيل مي‌باشد: 64](#_Toc368270334)

[عوامل پذيرش دعا: 64](#_Toc368270335)

[18- نمونه دعاهاي قرآني (40 ربنا و 36 رب) 65](#_Toc368270336)

[و اما دعاهايي كه با رَب شروع مي‌شود: 70](#_Toc368270337)

[19- اذكار صبح و شام 75](#_Toc368270338)

[چهار آیه جهت نصرت و هیبت پیدا کردن: 78](#_Toc368270339)

[20- اعجاز عددي قرآن 92](#_Toc368270340)

[و اما اعجازی دیگر: 96](#_Toc368270341)

[اما اعجاز ديگري از قرآن: 97](#_Toc368270342)

[و اما اعجازي ديگر: 106](#_Toc368270343)

[منابع 114](#_Toc368270344)

پيشگفتار

خداوند متعال را شاكرم كه توفيقي عطا فرمود كه در راه حركت انبياء (صلوات الله و سلام عليهم) در ترويج كلمه حق كوششي نمايم تا ان شاء الله به خواست و كمك او توحيد را با كلماتي ساده و قابل فهم آنطور كه خداوند در قرآن قرار داده، به عرض شما خواننده محترم برسانم. اميدوارم مورد قبول حضرت حق واقع شود و وسيله‌اي براي ثواب بنده باشد. از خداوند مي‌خواهيم گناهان ما را ببخشد و ما را در رسيدن به هدايت و در نهايت لقاء خود حفظ و ياري نمايد. آمين.

همه انسان‌هاي داراي انديشه و تعقل مي‌دانند كه علامتِ سلامت عقل و فهم، سخنان همه را شنيدن و آنگاه خوب آن را پس از تطبيق با معيارهاي اصلي و در زمينه دين براي مسلمانان با قرآن، انتخاب و عمل كردن است. و خداوند براي چنين افرادي بشارت داده كه اين علامت عبادالله است: ﴿فَبَشِّرۡ عِبَادِ ١٧ ٱلَّذِينَ يَسۡتَمِعُونَ ٱلۡقَوۡلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحۡسَنَهُۥٓ﴾ [الزمر: 17-18]. «پس به [آن‏] بندگانم مژده ده \* كسانى كه سخن[ها] را مى‏شنوند، آن گاه از بهترينش پيروى مى‏كنند». و من مي‌دانم كه شما خواننده محترم از جمله اين افراديد، چراكه حاضر شديد براي خواندن اين كتاب ساعاتي از وقت گرانب‌ها و بدون برگشت خود را صرف كنيد و مطمئن باشيد اين وقت، وقتي است كه براي رضاي الله تعالي و فهميدن يا اطمينان از عقيده خود كنار گذاشته‌ايد. البته خواندن 20 صفحه يا 40 صفحه يا 60 صفحه از اين كتاب مورد توجه نيست مهم رسيدن به مقصد و درك مفهوم توحيد است. چرا كه ممكن است شخصي مقداري از كتاب را خوانده به دليل مخالفت عقيده يا برداشت اشتباه در پي انكار برآيد، لذا همينجاست كه خداوند فرموده: بندگان خوب خدا آنهايند كه كل كلام را شنيده آنگاه فكر نموده و تصميم به موافقت يا مخالفت مي‌گيرند. من ايمان دارم شما از آن دسته هستيد كه كتاب را تا پايان مي‌خوانيد و بعد از فكر و دعاء تصميم مي‌گيريد.

همانطور كه مي‌دانيد دين تقليدي نيست و اين مطلب ابتداي همه رساله‌ها و كتب فقهي معتبر آمده و از اين حيث كه پدر و مادر يا يكي از ايشان مذهبي ديگر دارد مثلاً يهودي، مسيحي يا خداي نكرده زرتشتي است نبايد عقيده و دين او را پذيرفت بلكه بايد تحقيق كرد، سفرها نمود، عمل‌هاي پيروان آنها را ديد، سپس از قدرت برتر يا عقل قوي‌تر (خداوند متعال) خواست كه ما را راهنمايي كند وگرنه دچار گمراهي مي‌شويم آنطور كه قبل از ما بسياري گمراه شدند. آنها در يك مرحله از مسير براي كشف حق دچار اشتباه شدند براي همين به مقصد نرسيدند بسيار در طول يك عمر عبادت كردند، نذر دادند، نماز خواندند (بسته به مذهب به طريق خود) روزه گرفتند، خواسته‌هاي خود را محدود كردند يا به اصطلاح بعضي مواقع تقوي رعايت كردند، طواف و بيتوته كردند، كارهاي خيرخواهانه كردند و بالآخره جان‌ها و مال‌ها را در آن راه تلف كردند و بعد از آن همه، تمام اعمال و زحمت‌ها و رنج‌ها و مرارت‌هاي آن‌ها باطل و تلف شد و هيچ سودي براي آن‌ها نداشت. آيا شما مي‌خواهيد يك عمر عقيده‌اي را عمل كنيد آنگاه هنگام مرگ چشم واقعي شما باز شود و ببينيد هيچ در كارنامه عمل نداشته و عملتان خلاف خواست قدرت برتر يعني خدا بوده، آيا شما مي‌خواهيد در عقيده‌اي به دنيا بياييد در عقيده‌اي زندگي كنيد و در عقيده‌اي بميريد كه باطل بوده و شما نمي‌دانستيد و يا از روي لجاجتِ نَفْس و كبر حاضر نشويد عقيده صحيح را بفهميد و ناگاه با رسيدن موت، خود را در مرداب ژرف و تاريك اعمال باطل ببينيد؟ آيا مي‌خواهيد با رسيدن قيامت و ساعت رفتن، خشم و غضب خداوند را ببينيد، خشم و غضب فرشتگان را ببينيد، خشم و غضب بندگان خوب و صالح خدا يعني پيامبران (ازجمله حضرت محمد) و شهيدان (از جمله امام حسين) و صديقين و صالحان را ببينيد؟ قطعاً حتي فكر اين چنين لحظاتي شما را ناراحت و ترسان مي‌كند و حقيقتاً بايد ترسيد. پس با ما همراه شويد در ادامه اين سفر بر روي صفحات كتاب كه دريچه‌هايي به‌سوي توحيد براي رسيدن به لقاء الهي است، براي تولدي دوباره.

1- واژه‌ها

**عبادت:** عبادت از عبد به معني يگانه دانستن و پرستش و اطاعت آمده است و با اعراب ديگر در معاني بنده ملازم و همراه حريص و آزمند به چيزي (عبد) تعجيل و شتاب (عبد) همچنين به معني خضوع و تذلل فروتني و اظهار خواري در برابر چيزي آمده كه در موارد ديگر با توجه به كلمه قبل و بعد (عبد) معاني مختلفي پيدا مي‌كند، و در معناي كلي شامل تمام اظهار نيازها، دعاها، نذورات، قسم و اعتكاف و ساير عبادات مي‌شود.

**دعا:** در فرهنگ‌هاي لغت دعا به معاني صدا زدن، راغب و مايل شدن، كمك خواستن، طلب حضور، خواهان چيزي شدن، خواست خوب يا بد براي چيزي يا فردي، سوق دادن براي چيزي يا كاري، ناميدن و اين كلمه و كلمه قبل (عبد)، با كلمات قبل و بعد در جاهاي مختلف معاني ديگری نیز پيدا مي‌كند.

**توحيد:** از ريشه وحد به معني يگانه دانستن، تنها و يكتا دانستن تعبير شده و در اصل درباره يكتايي و يگانگي خداوند از هر لحاظ و شهادت دادن و گفتن: «لا إله إلا الله» مي‌باشد.

**شرك:** در خصوص شرك معاني پاره شدن بند كفش (شَرِكَ) دام يا تور شكار (شرك) و شريك و همراه، همچنين سهم و بهره و موردنظر ما، آنچه در امري شريك و تاثير گذار و همراه چه با واسطه و چه بي‌واسطه، دخيل در امر خداوند و اراده او آمده است[[1]](#footnote-1).

**شفاعت:** از كلمه شفع به معني جفت قرار دادن (شَفْع) يك شخص را بواسطه ضعف بينايي دو شخص ديدن (شفع) عدد زوج (شفع) و در معاني قابل كاربرد در اين كتاب در: مدد كردن و واسطه شدن و كوشيدن در جهت ميل و خواست شخص، كه گاهي اين و تلاش برخلاف خواست و نظر و اراده طرف مقابل است. به همين لحاظ در جاهاي مختلف قرآن به انحصار شفاعت به اذن خداوند يا حتي عدم وجود شفاعت موردنظر مشركان پرداخته است[[2]](#footnote-2).

**كفر:** كلمه كفر به معني پوشاندن و انكار كردن و ناسپاسي نمودن و بيزاري جستن آمده و كفر مي‌تواند نتيجه شرك يا برعكس باشد (كَفَرَ) و تعظيم كردن (كَفَّرَ) عصاي كوچك (كفْر) گردنه‌هاي كوه (كَفَر) و تعظيم پارسيان (فارس‌ها) براي پادشاه و ارباب (كُفْر) معني شده است و بالآخره كفر يعني انكار هريك از آيات و فرامين الهي. در آيه 117 مومنون دعا نزد غير الله تعالي كفر خوانده شده است.

**ظلم:** به معني ستم كردن، كاستن و كم كردن حق، چيزي را در غير جايش قرار دادن و تاريك شدن و به تعبير بنده ظلم يعني حق موجودي را به غير دادن يا با غير تقسيم كردن، بنابراين عبادت حق الله تعالي است و نمي‌توان آن را به ديگران داد يا بين خداوند و ديگران تقسيم كرد.

**فسق:** به معني خارج شدن از راه حق و صواب و انجام كار زشت و منحرف از حقيقت مي‌باشد. آنطور كه بنده از قرآن فهميدم ممكن است فسق در اين معني هم بكار رود‌، بعد از فهميدن حق آن را پوشاندن و انكار كردن و تحريف كردن و به غلط به ديگران رساندن. بالاتر از اين مرحله، بعد از فهميدن حق، مانع شدن از رساندن نداي حق بوسيله حقيقت گويان و مرسلان به ديگران.

**اله:** با توجه به آيه 148 اعراف اله كسي است كه بشنود (دعا را) و بتواند هدايت نمايد پس هرچه كه نشنود و هدايت نكند نمي‌تواند اله باشد ولو اينكه ما گمان كنيم مي‌شنود و هدايت مي‌كند در حالي كه هرچه غير خداوند واحد، خود به دنبال هدايت شدن است و غير خداوند هدايت نمي‌كنند مگر اينكه هدايت شوند [يونس: 35] و اله ما و همه مردم يكي بيش نيست [العنكبوت: 46].

**حق:** با توجه به آيه 62 حج حق همان الله يكتاست و كساني كه از غير او در دعا خوانده مي‌شوند باطلند و از سوي ديگر آيات 75-74 قصص، حق را آن مي‌داند كه از سوي خداوند آيد نه آنكه مردم مي‌پندارند ولو اكثر مردم نظرشان غير آن باشد.

**آمنوا:** با نگاهي به تفسير كلمه حق و مفهوم موافق آيه 52 عنكبوت ايمان آورندگان كساني‌اند كه داراي توحيد در عبادتند و غير خداوند را نمي‌خوانند.

**اولياء:** كه جمع ولي مي‌باشد و از ديگر مشتقات آن مولي مي‌باشد. طبق آيه 62 انعام مولي واقعي و حقيقي انسان‌ها الله تعالي است و مطابق آيه 113 سوره هود كساني كه از غير خدا ولي و مولي و دوستداري براي خود انتخاب كنند، آنها هرگز در آخرت نمي‌توانند ايشان را ياري كنند پس معني مولي هم روشن شد كه مي‌بايست در محاورات عمومي مردم اين اصطلاح را اصلاح و در معني حقيقي خود بكار ببرند. (ان شاء الله).

2- امر خداوند به عبادت

خداوند متعال موجودي به نام انسان خلق نمود و آن را به بهترين وجه قرار داد و بر خود به اين واسطه آفرين گفت، و اين مقدار فهم ماست پس او را خليفه خود در زمين قرار داد و فرمود كه: «انس و جن را تنها براي عبادت خودآفريدم». ﴿وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ ٥٦﴾ [الذاریات: 56].

آنطور كه از قرآن و ساير كتب آسماني بر مي‌آيد واضح است خداوند هيچ نيازي به عبادت بندگان ندارد و غنيِ ستوده صفات است و زماني بر روزگار گذشت كه انسان شيء قابل ذكري نبود يعني هيچ نبود نه پيامبري بود نه امامي نه انساني ديگر ﴿هَلۡ أَتَىٰ عَلَى ٱلۡإِنسَٰنِ حِينٞ مِّنَ ٱلدَّهۡرِ لَمۡ يَكُن شَيۡ‍ٔٗا مَّذۡكُورًا ١﴾ [الانسان: 1]. «به راستى كه بر انسان مدت زمانى گذشته است كه چيزى قابل ذكر نبود». در آن زمان نه ملائكه‌اي و نه جني و نه موجودات ديگري كه ما نمي‌دانيم در خلق و تدبير امور عالم دخالتي نداشت و پس از خلق انسان و امر به عبادت هيچ موجودي اعم از ملائكه و جن و انس را براي ادامه خلق ساير اشياء و موجودات و عوالمي كه ما نمي‌دانيم و همچنين در تدبير اين عوالم و امور آن‌ها به كمك نگرفت و نخواهد گرفت، چرا كه او قادر به ذات و مدبر كل است و اگر همه موجودات اعم از ملائك و جن و انس و چيزهاي ديگري كه ما نمي‌دانيم هلاك كند در آفرينش مجدد موجودات ديگر، هيچ مددكار، همدم و مشاوري احتياج ندارد. همو با آن قدرت امر به عبادت انسان نمود و فرمود: دائم در عبادت و تقديس و تحميد من باش تا آنگاه كه مرگ يعني زمان رفتن تو از اين زمان تا وقت معين برسد ﴿وَٱعۡبُدۡ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأۡتِيَكَ ٱلۡيَقِينُ ٩٩﴾ [الحجر: 99]. «و پروردگارت را تا هنگامى كه مرگ به تو رسد، پرستش كن».

از آنجا كه هدف خلقت امتحان عبوديت جن و انس بود مي‌بايست اين مطلب به گوش برسد تا برهاني غير قابل انكار براي عمل باشد لذا خداوند از طرق مختلف از جمله، وحي انسان را متوجه اين امر كرد و از او خواست تا تنها او را عبادت كند ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ ٥﴾ [الفاتحة: 5]. ﴿أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ﴾ [النحل: 36 و النمل: 45 و المؤمنون: 23 و 32]. ﴿أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّا ٱللَّهَ﴾ [فصلت: 14]. ﴿فَلۡيَعۡبُدُواْ﴾ [قریش: 3]. ﴿وَٱعۡبُدۡ﴾ [الحجر: 99]. ﴿وَأَنِ ٱعۡبُدُونِي﴾ [یس: 61]. ﴿أَعۡبُدُ ٱللَّهَ﴾ [یونس: 104]. ﴿فَٱعۡبُدِ ٱللَّهَ﴾ [الزمر: 2]. ﴿أَعۡبُدَ ٱللَّهَ﴾ [الزمر: 11]. ﴿أَعۡبُدُ مُخۡلِصٗا﴾ [الزمر: 14]. ﴿فَٱعۡبُدۡ﴾ [الزمر: 66]. و تمام پيامبران براي ابلاغ اين پيام دعوت مي‌دادند ﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِيٓ إِلَيۡهِ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱعۡبُدُونِ ٢٥﴾ [الأنبیاء: 25]. «و هيچ رسولى را پيش از تو نفرستاديم مگر آنكه به او وحى مى‏كرديم كه معبود [راستينى‏] جز من نيست، پس مرا بپرستيد». همچنين آيات ديگري بر اين موضوع اشاره دارند از جمله (غافر يا مؤمن 14، 60، 66 و هود 26، 50، 61، 84 و رعد 36) و بسياري ديگر كه به اين موضوع اشاره دارد و از طرفي همه جاي دنيا براي عبادت قرار داده شده اگر جايي عبادت خالصانه الله تعالي مشكل بود به جايي ديگري بايد رفت تا در عبادت مشكلي پيش نيايد. آيه 56 سوره عنكبوت و آياتي ديگر به اين موضوع اشاره دارد. [الأعراف: 206]. و اين موضوع متذكر انسان شده كه همه موجودات از بي‌جان يا جاندار در ذكر و ياد الله تعالي مشغولند. [النور: 41].

3- عبادت چيست؟

همانطور كه مي‌دانيد عبادت مجموعه فرامين و اوامر الهي بر انجام يا ترك اعمال و افكار و اذكار خاصي كه مورد پسند و رضايت الله تعالي است شامل مي‌شود. براي همين اول بايد معبود يا خدا يا اله شناخته شود تا بعد عبادت فهميده شود. خداوند مي‌فرمايد: هنگامي كه بندگانم از من سوال كردند كه چطور مي‌توانند وجود من را حس كنند و درك نمايند به آنها بگو: من نزديك آنهايم حتي نزديكتر از رگ گردن ﴿وَنَحۡنُ أَقۡرَبُ إِلَيۡهِ مِنۡ حَبۡلِ ٱلۡوَرِيدِ﴾ [ق: 16]. و حتي از اين نزديك‌تر ﴿أَنَّ ٱللَّهَ يَحُولُ بَيۡنَ ٱلۡمَرۡءِ وَقَلۡبِهِۦ﴾ [الأنفال: 24]. خداوند بين شخص و قلب او مي‌باشد، يعني نيات قلبي را هم مي‌داند و آنگاه كه مرا مي‌خوانيد يعني به سوي من دعا مي‌كنيد شما را جواب مي‌دهم بوسيله برآورده شدن خواسته يا فهميدن به طريقي ديگر. [لبقرة: 186].

همانطور كه در سوره حمد آيه پنجم آمده عبادت خدا و ياري گرفتن از خدا در كنار هم قرار گرفته، و آيه بعد يعني آيه 6 دعا براي هدايت شدن به راه راست يا صراط مستقيم است. و در آيه 61 سوره يس مي‌فرمايد: ﴿وَأَنِ ٱعۡبُدُونِيۚ هَٰذَا صِرَٰطٞ مُّسۡتَقِيمٞ ٦١﴾ [یس: 61]. «مرا عبادت كنيد مرا پرستش كنيد اين راه راست و صراط مستقيم است». از اين آيات مشخص مي‌شود مقصد از عبادت رفتن و بودن در صراط مستقيم است كه انتهاء اين راه لقاء الهي است. و آنچنان كه ابتدا گفتيم راه رفتن به صراط مستقيم دعا و انابه و تضرع به حضور خداي است نه غير او.

در لسان العرب براي عبادت معني ديگري نيز ذكر گرديده است و آن دعا است. تعبير از عَبَدَ، دعا مي‌باشد و مراد از دعا استغاثه و ياري خواستن است مثل ﴿وَٱدۡعُواْ شُهَدَآءَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ٢٣﴾ [البقرة: 23]. «اگر راستگوييد گواهانتان را -در برابر خداوند- [به يارى‏] بخوانيد». و مراد از عبادت طبق آيه ﴿وَقَالَ رَبُّكُمُ ٱدۡعُونِيٓ أَسۡتَجِبۡ لَكُمۡۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَسۡتَكۡبِرُونَ عَنۡ عِبَادَتِي﴾ [غافر: 60]. «و پروردگارتان گفت: مرا [به دعا] بخوانيد تا برايتان اجابت كنم. آنان كه از عبادت من كبر مى‏ورزند» طبق اين آيه دعا همان عبادتست و احاديث نبي مثل: «الدعا مخ العبادة، الدعا هو العبادة*»* دليل ديگر بر اين موضوع است و دعا بر سه وجه است:

1. توحيد و يگانگي و حمد خداوند 2- بخشش و رحمت خداوند 3- بهره انسان از دنيا معني شده، و در هر يك انسان با خطاب يا الله، يا رحمن، يا رب، يا حي و ... از خداوند كسب فيض مي‌نمايد. در دعاي عرفه امام حسين نيز آمده: «أكثر دعايي ودعا أنبياء من قبلي بعرفات لا إله إلا الله وحده لا شريك له، له الـملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير» و خلاصه كلام اين امام همام چنين است كه، تنها او قادر بر هر كار و استجابت هر دعايي است نه غير او. و حديث است كه اگر بنده به جاي دعا به حمد و ستايش خداوند بپردازد خداوند بهتر از آنچه خواسته به او عطا مي‌فرمايد «إذا شغل عبدي ثناءه علي عن مسألتي أعطيه أفضل ما أعطي السائلين» و آنجا كه مي‌فرمايد: ﴿لَن نَّدۡعُوَاْ مِن دُونِهِۦٓ إِلَٰهٗا﴾ [الکهف: 14]. يعني غير او را در دعا نخوان يعني عبادت نكن و ﴿نَّدۡعُوَاْ﴾ يعني نعبد، و اِبن مسيب در اينجا و آيه: ﴿وَلَا تَدۡعُ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ﴾ [القصص: 88]. مراد از ندعوا و ندع را نعبد تفسير كرده كه مي‌شود «لا نعبد من دون الله» يا «ولا نعبد مع الله» كه در حقيقت معني مي‌شود غير الله تعالي را در دعا نخوانيد و نپرستيد و عبادت نكنيد[[3]](#footnote-3).

4- جنبه‌هاي عبادت

همه مردم جهان آنطور كه خوانده، سوال كرده و شنيده‌ام حتي سيك‌هاي هند، زرتشتيان ايران، قبايل آفريقايي، نژادهاي آمريكايي سرخ پوست و غيره كه بسيارند قائل به خداي واحدي هستند، گرچه در عبادت تمثال‌ها، سمبل‌ها و توتم‌ها را به عنوان مظهر خداوند عبادت مي‌كنند يا اين‌ها را وسيله شفاعت و نزديكي به خدا مي‌دانند و اين عبادت اعم از دعا و انابه، نذر، قسم، طواف، ركوع، سجود، اعتكاف و ساير اوراد و اعمالي كه به پيشگاه آن معبودان ارائه، عرضه و گفته مي‌شود است. حال مي‌خواهيم ببينيم آيا نظر خداوند در اسلام نيز شامل موارد گفته شده مي‌شود يا خير.

در قرآن دعا را عبادت ناميده و اعراض كنندگان و روي گردانندگان از دعا به سوي الله را متوجه جهنم ساخته ﴿وَقَالَ رَبُّكُمُ ٱدۡعُونِيٓ أَسۡتَجِبۡ لَكُمۡۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَسۡتَكۡبِرُونَ عَنۡ عِبَادَتِي سَيَدۡخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ ٦٠﴾ [غافر: 60]. «و پروردگارتان گفت: مرا [به دعا] بخوانيد تا برايتان اجابت كنم. آنان كه از عبادت من كبر مى‏ورزند، با خوارى به جهنّم در مى‏آيند». پس دعا عبادت است.

مطلب بعد نذر است، نذر هر چيزي اعم از مال يا ذكري خاص يا عملي مشخص است كه در صورت انجام كار يعني برآورده شدن خواسته به محل يا شخص خاصي اختصاص پيدا مي‌كند، و مهم نيت است مثلاً شخصي نذر كند كه اگر خداوند به او فرزندي عطا فرمايد فلان مبلغ به مسجد يعني محل عبادت الله تعالي بدهد يا يك حج برود و از اين قبيل كارها كه مقصد او الله تعالي است، اما اگر آن شخص نذر كند اگر خداوند به او فرزندي عطا كرد فلان مبلغ را نذر يك محل (غير مرتبط با اماكن عبادت الله تعالي) يا نذر يك شخص مثل يك پيامبر (حضرت عيسي و ساير پيامبران) نمايد اين نذر از آنجا كه مقصد رضايت ذات خداوند نيست يا مقصد رضايت خداوند و غير او (مثل پيامبر و غيره) با هم است عبادت محسوب مي‌شود آن طور كه مشركان مكه مي‌گفتند: ﴿هَٰذَا لِلَّهِ بِزَعۡمِهِمۡ وَهَٰذَا لِشُرَكَآئِنَا﴾ [الأنعام: 136]. يك قسمت براي رضاي خدا و يك قسمت براي حب و رضاي غير خدا مي‌گذاردند، و چنين تعبير مي‌كردند كه آنچه در راه خدا صرف شود به غير خدا نمي‌رسد و آنچه در راه غير خدا (مثل نذر براي فلان پيامبر مانند حضرت عيسي و ...) صرف مي‌شود در نهايت به خدا هم مي‌رسد و رضايت خداوند هم از اين طريق كسب مي‌شود، اين تفكر مشركانه است كه متأسفانه امروزه ديده مي‌شود پس همه چيز بايد براي خداوند خالص شود، آيه 136 انعام به اين موضوع اشاره دارد.

در باب قسم هم اين موضوع تعبد صدق مي‌كند و امر الهي بر قسم به سوي اوست، و آيه 107 سوره مائده مي‌فرمايد: ﴿فَيُقۡسِمَانِ بِٱللَّهِ﴾ [المائدة: 107]. يعني آنها را به نام الله قسم دهيد و به چيز ديگري سوگند نمي‌باشد كه به صورت (والله، بالله، تالله و ...) بكار مي‌رود. (كاربرد فارسي يا به هر زبان ديگر اسم خداوند هم صحيح و منعقد مي‌باشد).

و اما **طواف**: آنطور كه از آيات قرآن و عمل مسلمانان از صدر اسلام تاكنون بر مي‌آيد طواف مختص خانه كعبه مي‌باشد كه در سوره بقره آيه 125 مي‌فرمايد خانه كعبه را براي طواف كنندگان آماده و تميز نگه دار ﴿أَن طَهِّرَا بَيۡتِيَ لِلطَّآئِفِينَ وَٱلۡعَٰكِفِينَ وَٱلرُّكَّعِ ٱلسُّجُودِ﴾ [البقرة: 125]. و در جاي ديگر مي‌فرمايد: ﴿وَلۡيَطَّوَّفُواْ بِٱلۡبَيۡتِ ٱلۡعَتِيقِ﴾ [الحج: 29]. يعني: «طواف را به دور خانه كعبه (بيت عتيق) انجام بده». اين منطوق موافق جمله است و مفهوم مخالف مي‌شود براي غير خانه كعبه طواف نكن، از آنجا كه امر الهي بر يك چيز يعني وجوب و اطاعت، و تسليم بودن بر اطاعت يعني عبادت لذا طواف هر جايي غير خانه كعبه ولو مقبره يك پيامبر يك نمونه عبادت محسوب شده و صحيح نيست.

**ركوع:** مطلب بعدي قابل ذكر ركوع است. ركوع در حقيقت تعظيم غير الله است و معمولاً همراه با خم شدن مي‌باشد. اين مطلب از امر الله تعالي گرفته شده ﴿وَٱرۡكَعُواْ مَعَ ٱلرَّٰكِعِينَ﴾ [البقرة: 43]. ممكن است اين قضيه را شنيده باشيد، وقتي مهاجرين از مكه به حبشه رفتند نزد پادشاه حبشه از تعظيمي كه همه نمودند ابا كردند و به اين فكر نكردند كه اينجا استثنائاً تعظيم كنيم زيرا مصلحت چنين ايجاب مي‌كند نه بلكه در عقيده خويش محكم بودند و همين استحكام را خداوند وسيله نجات قرار داد و اين امر (ركوع) هيچ استثنائي ندارد و ركوع كه امر الله است نشانه عبادت مي‌باشد، و قرار دادن آن براي غير خدا ولو براي يك پيامبر صحيح نمي‌باشد.

**سجده:** مشخصه اصلي عبادت الله تعالي سجده است، چرا كه در آن يك موجود كه خليفه الله تعالي در زمين است بر اساس امر او به جهتي كه فرمان داده سر خويش را به صورت بر زمين مي‌گذارد يعني نهايت خضوع و خشوع براي آن موجود برتر مي‌نمايد و اين عمل (سجده) فقط به پروردگار يكتا، الله رب العالمين منحصر مي‌شود ﴿وَمِنَ ٱلَّيۡلِ فَٱسۡجُدۡ لَهُۥ﴾ [الأنسان: 26]. و مشركان براي غير خدا به تنهايي يا همراه با خدا سجده مي‌كنند ﴿يَسۡجُدُونَ لِلشَّمۡسِ مِن دُونِ ٱللَّهِ﴾ [النمل: 24]. پس سجده هم عبادت است و نبايد براي غير خدا انجام شود ولو براي پيامبر، چرا كه شرك مي‌شود.

و بالآخره **اعتكاف:** اعتكاف نوعي گوشه‌گيري براي عبادت و انجام يكسري اعمال به منظور جلب خشنودي معبود يا همان چيزي كه در دعا خوانده مي‌شود است كه در نهايت رسيدن به حاجت و برآورده شدن خواسته مورد نظر است و مي‌توان گفت: اعتكاف يكنوع نذر وقت و بدن است و در بعضي مناطق جهان در غير مساجد اعتكاف مي‌كنند در حاليكه مساجد محل اعتكافند نه غير آن ﴿وَٱلۡعَٰكِفِينَ﴾ [البقرة: 125 و الشعراء: 71]. براي همين ابراهيم به پدر و قومش مي‌گويد: چرا شما نزد اين تماثيل و اماكن كه براي غير خداست اعتكاف مي‌كنيد ﴿إِذۡ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوۡمِهِۦ مَا هَٰذِهِ ٱلتَّمَاثِيلُ ٱلَّتِيٓ أَنتُمۡ لَهَا عَٰكِفُونَ ٥٢﴾ [الأنبیاء: 52]. پس اعتكاف هم فقط به خداوند اختصاص دارد و براي غير خدا ولو نزد مقبره يك پيامبر اعتكاف صحيح نيست، خلاصه اينكه همه اعمالمان را خالص كنيم براي الله.

5- عبادات مشركان مكه و دعوت نبي

توحيد الله تعالي چهار مرحله دارد كه اعتقاد به همه واجب و شرك در هر يك از آن و حتي در قسمتي از يكي از 4 درجه موجب عذاب مي‌گردد.

و اما مراحل توحيد:

1. توحيد در واجب الوجود.
2. توحيد در خالقيت.
3. توحيد در تصرف و تدبير.
4. توحيد در عبوديت و الوهيت.

**مرحله يك:** ممكن، فاني، حادث و ايجاد شده توسط آن واجب الوجود است. آيات [القصص: 88] و [الرحمن: 78] مي‌گويد: فقط يك موجود آنهم وجود مقدس الله واجب الوجود يعني قديم است و هر موجود ديگري غير او اعم از ملائكه، انبيا، ائمه، شهدا و ... اشاره به پايداري آن واجب الوجود داشته و آيه (1 انسان ) به غير واجب الوجود بودن و فاني بودن انسان اشاره نموده .

**مرحله دوم:** توحيد يعني هر چيزي غير الله تعالي قدرت بر خلق چيزي نداشته و ندارد چه به صورت ذاتي و قهري چه به صورت عطايي و تفويضي قدرت خلق ندارد. آيات [الأعراف: 54] [الرعد: 16] به اين موضوع مي‌پردازند، يك موضوع است كه خلق و ساخت ما مثلا حضرت عيسي كه گفته: من از گل هيبت پرنده خلق مي‌كنم [آل عمران: 49]، يا خداوند مي‌فرمايد: من بهترين خلق كنندگانم چرا به صورت جمع يعني خالقين آمده [المؤمنون: 49]. در اينجا بايد دانست يك نوع خلق ما فوق الأسباب است كه منحصر به الله تعالي مي‌باشد، و يك خلق ما تحت الأسباب يعني بوسيله قدرتي كه خداوند به ما داده و خواسته، ممكن مي‌شود و خلق حضرت عيسي ما تحت الأسباب بود يعني او فقط هيبت پرنده از گل مي‌ساخت آنچنان كه بچه‌ها هم با گل مجسمه مي‌سازند پس امر الهي بر پرنده شدن آن تكه گل با دميدن حضرت عيسي متحقق مي‌شد، و امر الهي در اينجا ما فوق الأسباب است يعني به محض اينكه بگويد باشد مي‌شود ﴿لَهُۥ كُن فَيَكُونُ﴾ [البقرة: 117]. و احتياج به وسايل و اسباب ندارد و فقط منحصر به باري تعالي است و همه انسان‌ها و ساير موجودات براي خلق احتياج به وسيله اسباب دارند و خداوند قدرت خلق ما فوق الأسباب را به احدي حتي ملائكه و انبياء واگذار نفرموده و ساير خالقان مثل مبتكران و اهل صنعت از طريق قدرت ما تحت الأسباب و خداددادي اختراع و توليد مي‌كنند.

**مرحله سوم:** كه خداوند در تمام چيزها ما فوق الأسباب متصرف و مدير است و اين امر تصرف و تدبير امور عالم را به كسي نه ذاتا و بنفسه و نه به صورت اعطا و تفويض نه در كليات و نه در جزئيات محول نفرموده، آيات [يونس: 3]، [الرعد: 2]، [السجده: 5] و اين موضوع را بيان كرده‌اند.

**مرحله چهارم:** اين است كه الوهيت و معبوديت خاص الله تعالي است و فقط او را مستحق عبادت‌ها دانسته هيچ احدي را به هيچ نيت و برداشتي مستحق عبادت نداند در مقابل شرك در پرستش خواه به عنوان اله يا شفيع قهري يا وسيله قرب و نزديكي به خدا چه به صورت پرستش چه به صورت تعظيم قرار دارد، آيه [محمد: 19] با اين مسئله مرتبط است.

از آنجا كه شرك در يكي از چهار مرحله قبل حتي اگر به اندازه ذره‌اي باشد كه ما متوجه نشويم باعث حبط و نابودي ساير اعمال مي‌شود [الزمر: 65] و شرك فهميده نمي‌شود مگر از آن دور شويم و فاصله گيريم، لذا در حالتي كه هستييد از فاصله‌اي كه كم كم از خود دور مي‌شويد در حال تخيل به خود و عملتان نگاه كنيد و مقايسه كنيد با قرآن و عمل مشركان مكه كه به طور خلاصه گوشه‌اي از آنها در آتي مي‌آيد بعد از اين خواهيد فهميد آيا فلان عمل شرك است يا خير، منظور از دور شدن هم از دريچه كسي كه بالا و فوق شماست و از بالا دارد شما را نگاه مي‌كند نگاه كردن است، آنطور كه از مفهوم حديث نبوي فهميده مي‌شود شرك مانند مورچه‌اي سياه كه در شبي تاريك بر روي سنگي سياه حركت مي‌كند غير قابل ديد و گنگ است، و بايد نور الهي باشد تا بتوان آنرا ديد. مشركين مكه تنها در 5/1 درجه از چهار درجه قبل مشرك بودند يعني شريك داشتن ديگران در امور حقير و كوچك و عبادت غير خدا و در باقي با پيامبر هم عقيده و موحد بودند نتيجه اين شد كه آن 5/2 درجه توحيد سودي به آنها نبخشيد و از عذاب و ذلت نرهانيد و معبودان باطل نيز مدد و شفاعتي نتوانستند نمايند، لذا عقايد آنها را به دو بخش موافقات و مخالفات تقسيم مي‌كنيم.

**موافقات:** عنوان اول: برخي مشركين عرب انسانهاي مذهبي بوده و به اصطلاح دين دار بودند [الكافرون: 6] [ص: 7].

عنوان دوم: مشركين مكه خود را حنيف يعني تابع ابراهيم مي‌دانستند.

عنوان سوم: مشركين دهري و لائيك نبودند و خدا را به عنوان چيزي بديهي قبول داشتند براي همين انبياء براي اثبات وجود خدا نيامدند چون اگر كسي كمي فكر كند از نظم و علت جهان به موجودي برتر، یا به قول آقاي آنتوني رابينز به عقلي بالاتر و برتر پي مي‌برد. آنها براي بيان توحيد مبعوث شدند نه براي بيان الله موجود است [يوسف: 106] ايراد است كه مشركان از بين برنده خود را دهر و روزگار مي‌گفتند [الجاثية: 24] پاسخ اينست كه دهريه دو نوع دوريه و غير دوريه بود. دوريه اعتقاد داشتند كه فقط روزگار و طبيعت يا به قول امروزي‌ها شانس و اقبال باعث نابودي است. دهريه غير دوريه علاوه بر اعتقاد به الله تعالي به تاثير دهر نيز در بعضي واقعه‌ها معتقد بودند مثل سيل، زلزله، طوفان و ... منظور از آيه قسم دوم يعني غير دوريه است، و پيامبر نهي از نفرين دهر مي‌كرد و مي‌گفتند: در دهر خداوند متعالي متصرف است و آيات ﴿وَهُمۡ يَكۡفُرُونَ بِٱلرَّحۡمَٰنِ﴾ [الرعد: 30]. ﴿قُلۡ أَئِنَّكُمۡ لَتَكۡفُرُونَ بِٱلَّذِي خَلَقَ ٱلۡأَرۡضَ فِي يَوۡمَيۡنِ﴾ [فصلت: 9]. «بگو: آيا شما به كسى كه زمين را در دو روز آفريده است كفر مى‏ورزيد؟» و ﴿كَيۡفَ تَكۡفُرُونَ بِٱللَّهِ وَكُنتُمۡ أَمۡوَٰتٗا﴾ [البقرة: 28]. اشاره به كفر در توحيد دارد نه كفران كلي الله تعالي. همچنين آيات 29-31 سوره توبه به اين موضوع اشاره دارد.

عنوان چهارم: از دلايل فوق مشخص شد كه مشركان در مرحله اول با مسلمين هم عقيده و موحد بودند، در مرحله دوم نيز يعني توحيد در خالقيت با مسلمانان و پيامبر هم عقيده بودند كه آيات [الزخرف: 87] [العنكوبت: 61] [لقمان: 25]، [الزمر: 38]، [الزمر: 9] به اين موضوع مي‌پردازند يعني خالق همه چيز را فقط خداوند يكتا مي‌دانستند نه ملائكه، انبياء، اوليا و غيره در مرحله سوم دو قسم توحيد در امور عظام و توحيد در امور حقيره: آنها معتقد بودند كه در امور عظام مثل تصرف و تدبير و تسخير خورشيد، ماه، اختلاف و آوردن شب و روز و طلوع و غروب كسي جز الله تعالي يعني خداي واحد دخيل نيست آيات [العنكبوت: 61] [القصص: 72-71] به اين امر پرداخته‌اند آنها همچنين نازل كننده باران، زنده كننده زمين، مالك گوش و چشم، در آورنده زنده از مرده و مرده از زنده و تدبير كننده امور را الله تعالي مي‌داشتنند، دليل اين آيات [العنكوبت: 63]، [يونس: 31]، [الواقعة: 72-63]، است آنان درباره سلسله توالد و تناسل نيز با مسلمانان و موحدان هم عقيده بودند [الواقعة: 58-59]. و بالآخره آنان مالك زمين و آنچه بروي آن است اعم از موجودات و اجسام دريا و خشكي را خدا مي‌دانستند [المؤمنون: 84] آنها مالك و مدبر آسمان‌ها و زمين، و ستارگان، عرش عظيم، بهشت و جهنم را خدا مي‌دانستند [المؤمون: 85]. مشركين مكه در مصائب و گرفتاري‌هاي دريايي در نهايت اخلاص، خدا را مي‌خواندند (در زمان حال مي‌توانيم مصائب و گرفتاريهاي هوايي را نيز اضافه كنيم مثلاً هواپيما ايرادي پيدا كند يا چرخ آن باز نشود و ...) و تمام معبودان خود را رها مي‌كردند و توبه كرده موحد مي‌شوند و قسم مي‌خورند اگر نجات يابند هرگز با خدا كسي را شريك نمي‌گيرند، يعني كسي را با خداي واحد نمي‌خواندند اما وقتي نجات مي‌يابند بعضي موحد مي‌ماندند و اكثراً مشرك مي‌شوند آيات [يونس: 23-22-12] [الإسراء: 67] [الأنعام: 63] [العنكبوت: 65] [لقمان: 32] [الأنعام 41-40] [الدخان: 12-11] [الزمر: 8] [النحل: 54] به اين امر اشاره مي‌فرمايد.

از جمله عقايد ديگر مشركين مكه اين بود كه، مي‌گفتند: اگر كسي را خدا پناه دهد كسي نمي‌تواند او را عذاب دهد و بالعكس اگر خدا بخواهد كسي را عذاب كند و آسيب و اذيتي به او برساند هيچكس غير خدا نمي‌تواند آن شخص را نجات و پناه دهد كه آيات [المؤمنون: 89-88]. در خصوص اين بحث مي‌باشند و آنها پناه دهنده يگانه را خدا مي‌دانستند. آنها همچنين مدبر و تدبير كننده امور كلي را خداوند دانسته احدي را با او در اين باره شريك نمي‌دانستند. [يونس: 31]، [المؤمنون: 89-88].

مشركين مكه به علاوه بر عقايد قبل معتقد بودند در قضاياي ابرامي (تائيدي، اجازه‌اي) اگر خداوند تصميم و اراده بر انجام كاري نمايد اگر چه در محدوده و اختيار معبودان آنها هم باشد هيچ احدي نمي‌تواند ممانعت نمايد [الملك: 21-29] بنا به قول حسن بصري مشركين مكه به تقدير يعني تعيين حوادث قبل وقوع اعتقاد داشتند. مشركين فوق به موجوداتي به نام ملائكه نيز اعتقاد داشته و نعوذ بالله به آنها نسبت دختران خدا مي‌دادند. [الإسرا: 40].

6- اخلاق و اعمال مشركين مكه

آنها نوعي نماز كه مي‌گفتند به طريق ملت ابراهيم است مي‌خواندند پس نماز خوان هم بودند آنها داراي نوعي روزه هم بودند و روز عاشورا را نيز روزه مي‌گرفتند، يهود نيز اين روز را روز نجات بني اسرائيل از هلاكت مي‌دانند و روزه مي‌گيرند.

از پيامبر منقول است كه اين روز (عاشوراء) همچنين از جهت مخالفت يهود روز تاسوعا هم روزه بگيريم بعد از حكم روزه ماه رمضان، پيامبر اين روزه را مستحب و دلخواه عنوان كرد اما بهتر است به جاي هر جا شربت نوشيدن و غذا خوردن اين دو روز را روزه بگيريم (حداقل عاشورا) تا شايد خداوند معرفت نهايت حب خودش آنطور كه بر امام حسين عطا فرموده بود به ما هم عطا فرمايد. ان شاء الله. مشركين در محل‌هاي عبادت خود گاهي به اعتكاف مي‌نشستند. مشركين مكه احكام حج را به طريقي جاهليت انجام و شعائر را تعظيم مي‌كردند اين مشركين خدمت حجاج مكه از قبيل آب دادن در گرما را نيك مي‌دانستند و از مال خود آنجا را تعمير مي‌نمودند. [التوبة: 19]. آنها زكات مي‌دادند در موارد مهمان نوازي، خدمت مسافرين كمك به بيوه‌ها و ايتام، مساكين، خويشان و صله رحم و ... كه با انجام اين كارها مدح مي‌شدند و اين كارها را نهايت سعادت و كمال انساني مي‌دانستند. آنها از اموال خود سهمي براي خدا و سهمي براي شركا و غير خدا يعني معبودان غير خدا قرار مي‌دادند [الأنعام: 136]. مشركين غسل و وضويي كه يهوديان و مسيحيان انجام مي‌دادند تقليد مي‌كردند مشركين كه اجداد و پيشين آنها ابراهيمي بودند مردگان را غسل و كفن و دفن كرده و نمي‌سوزاندند مشركين قائل به ذبح و نحر بوده و شكم حيوان را پاره نكرده و خفه نمي‌كردند، مشركين اول نامه‌ها، باسمك اللهم نوشته و نام فرزندان خود را عبدالله مي‌گذاشتند در ميان ايشان خطبه و عقد و نكاح و طلاق بود و به خداي يكتا قسم مي‌خوردند و حرمت و ممنوعيت قتل، زنا، غصب، ربا و سرقت و ... وجود داشت اگرچه در عمل مرتكب بودند در حاليكه براي اينها مجازات هم تعيين كرده اما در عمل كمتر اجرا مي‌شد يا نمي‌شد و نماز و روزه آنها دور كننده و نجات دهنده آنها از اين گناهان نبود، اگر نماز و ساير عبادات ما هم ما را از اين گناهان دور نكند چه فرقي بين نماز (از روي بي‌توجهي خواندن) ما با نماز مشركين عصر جاهليت است؟ در صورت اشتغال ما به اين گناهان يا نماز ما مورد رضاي خداوند نيست يا عقيده ما مثل مشركين مكه است. اين مشكرين توبه و استغفار براي گناهان خود مي‌نمودند، لذا قرآن مي‌فرمايد: تا زماني كه آنها استغفار مي‌كنند من آنها را عذاب نمي‌كنم [الأنفال: 33]. آنها همچنين بعضا رحم دل بوده و بچه كساني را مي‌خواستند زنده بگور كنند گرفته پرروش داده بعد از رشد او را به والدينش عرضه اگر نمي‌خواستند نزد خود نگه مي‌داشتند و با اين اعمال خود را هدايت شده مي‌دانستند.

مطالعه اين مطالب تا اينجا شايد بعضي ازشما را كمي گيج كند پس آنهمه جنگ و درگيري به خاطر چه بود همانطور كه مي‌دانيد پيامبرص قبل نبوت به محمد امين مشهور بود پس وجهه بدي نداشت و او را انكار نمي‌كردند بلكه با آيات الهي جحد و انكار مي‌كردند [الأنعام: 33]. و روايتي از علي به همين مضمون است: «عَنْ عَلِىٍّ أَنَّ أَبَا جَهْلٍ قَالَ لِلنَّبِىِّ إِنَّا لاَ نُكَذِّبُكَ وَلَكِنْ نُكَذِّبُ بِمَا جِئْتَ بِهِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ**:** ﴿فَإِنَّهُمۡ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَٰكِنَّ ٱلظَّٰلِمِينَ بِ‍َٔايَٰتِ ٱللَّهِ يَجۡحَدُونَ﴾ [الأنعام: 33]» آيا علت اختلاف آنان با پيامبر در مورد تعدد الله بود قطعا خير، چرا كه آنها خداوند را يگانه مي‌دانستند مانند مشركان امروز حتي زرتشتيها و سيك‌ها، شعار اسلام و همه اديان الهي «لا إله إلا الله» است نه «لا الله إلا الله» است كه آيات [الحجر: 94-96]، [يس: 23] به موضوع گرفتن إله‌ها در كنار و همراه الله اشاره دارد نه داشتن الله‌هاي گوناگون.

پس علت آن مسئله مخالفت مشركين با انبياء صلوات الله عليهم اجمين و پيامبر اسلامص در مسئله إله و لوازم آن بود يعني انبياء مي‌گفتند: عبادت با تمام اقسام خودش حق اختصاصي خداوند متعال است مثلا عبادات بدني، زباني، مالي و از نوع خواندن، ركوع، سجود، طواف، اعتكاف، نذر، قسم، استمداد و ياري خواستن و غيره و لوازمات آنها مثل غيب دان مالك نقص و ضرر و قادر بر هر چيز فقط خداوند متعال است و هيچ احدي در عبادات و لوازم آن با خداوند شريك نيست و مشركان اصرار و لجاجت مي‌ورزيدند كه الله تعالي إله بزرگ است ليكن الوهيت فقط به او اختصاص ندارد بلكه مقربان درگاهش در عبادت و لوازم آن با او شريكند، خلاصه اينكه انبياء صلوات الله عليهم اجمعين دعوت توحيد در الوهيت مي‌دادند و مشركان قائل به اشتراك در الوهيت بودند و به خاطر توحيد آيات قرآن، متكبرانه رو مي‌گردانند يا در خود هنگام قرائت و خواندن آيات توحيد يا كلام توحيد احساس نفرت و زجر مي‌كردند. [الصافات: 35]، [الزمر: 45]، [الإسراء: 46]. اينكه بعضاً مي‌گفتند: در اموري به غير خدا يعني إله‌ها و معبودان آنها اختياراتي تفويض و واگذار شده با آيات [فاطر: 13]، [سبا: 22]، [غافر: 20] انكار شده است. يعني خداوند متعال به تنهايي تمام امور را كنترل و تدبيري نمايد و به كمك احدي نياز ندارد. از طرفي خداوند متعال وابسته و در بند دوستي و محبت كسي نيست كه لابد شود شفاعت را ناچارا و لابد قبول نمايد [غافر: 18]. از جهتي ديگر غير الله از دعايي كه به سويشان مي‌شود غافل مي‌باشند و اگر بشنوند (زنده باشند) قدرت اجابت ندارند [فاطر: 14]، [الأحقاف: 5]. و اصولا غيب را كسي جز الله تعالي نمي‌داند و حتي زمان حشر خود را نمي‌دانند. [النمل: 65].

7- عبادت اسلام ابراهيمي

دين اسلام يك دين ابراهيمي است يعني براساس دعاي حضرت ابراهيم و استجابت خداوند ايجاد شده است، پس اصول عقايد ابراهيم محور عقايد اسلامي بلكه محور عقايد ساير اديان الهي است گرچه در ساير اديان تحريف شده است و اصل عقايد ابراهيم توحيد و برائت از شرك و مشركين يعني خلوص كامل براي الله تعالی است. [النحل: 123]، [الأنعام: 163] نمونه اين اخلاص در اين كلام ابراهيم در قرآن كه بايد الگوي رفتاري و عملي مؤمنان باشد آمده است: ﴿إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحۡيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٦٢﴾ [الأنعام: 162]. «همانا نماز من و نذر و ذبح‌هاي من و زندگي من و مردن من براي الله پرودگار عالميان است». يعني همه افكار و اعمال من اعم از عبادات و اموال و حتي هلاكت و زندگي ام هر دقيقه‌اش براي الله تعالي وقف است و هرگز براي او، نه پيامبري نه فرشته‌اي شريك نيست و نه نفس و خواست خودم.

حضرت ابراهيم خالق و هدايت كننده خود را الله تعالي مي‌داند [الشعراء: 78]. بر عكس در زمان ما مي‌بينيم در عمل به خالق‌هاي غير خدا و هدايتگرانی غير خدا معتقد هستند و اسم‌هايي مثل پير بخش، امام بخش و غيره براي بچه‌هاي خود مي‌گذاراند و نام‌هاي خاص الهي بر بچه‌هاي خود قرار مي‌دهند مانند، رحمن كه توجه بيشتر والدين و اداره ثبت احوال را مي‌طلبدکه چنین اسم‌هایی نگذاشته ولی با پیشوند عبد بلامانع است. و هدايت همه حتي پيامبران توسط الله تعالي است پس براي هدايت نزد غير خدا نرويم و نزد غير او انابه و تضرع نكنيم. و حضرت ابراهيم رزاق يعني سير كننده و نوشاننده خود را خداوند مي‌داند [الشعراء: 79]. پس براي رزق و روزي به غير خدا متوجه نشويم منظور ما فوق الأسباب و به صورت دعا است و خداي نكرده اين امر شبهه ايجاد نكند بلكه بايد در دنيا تلاش كرد و هركس كاري انجام داد تا نيازهاي انسان برآورده شود، و نمي‌شود يك شخص همه مايحتاج خود را به تنهايي بدست آورد و بسيار مشكل است لذا تعاون نيز لازم دارد. ابراهيم وقتي مريض مي‌شود تنها شافي و شفا دهنده خود را الله تعالي مي‌داند و به غير او متوسل نمي‌شود. [الشعراء: 80].

در دنياي كنوني اكثر مردم وقتي از پزشكان نا اميد مي‌شوند. «ما تحت الأسباب» به جاي دعا و انابه نزد الله تعالي كه خداي آنها و ابراهيم است به نزد غير او دعا مي‌كنند در حاليكه ابراهيم امام الأنبياء به ما ياد مي‌دهد كه براي شفاي دردهاي تن و روان به خداي عالميان متوسل شويم نه غير او. و بالآخره تمام دعاهاي ابراهيم به نرد انبياء و صالحان قبل خود نيست بلكه نرد الله رب العالمين است. [الشعراء: 85-81].

و كساني كه غير خدا را بخوانند نفعي به او نمي‌رسانند و ضرري دفع نمي‌كنند و آن شخص از ظالمين قرار مي‌گيرد. [يونس: 106].

طريق ابراهيمي طريق فرار به سوي خداست، طريق رهايي از دنيا و مافيها، طريق رهايي از خود به سوي خدا [الذاريات: 50].

و در نهايت اين كلام پيامبراسلام است كه هيچكس را در عبادت شريك نگيريم و فقط او را بخوانيم چرا كه غير او پناه دهنده و ياري كننده‌اي نيست. [الجن: 22-20].

و مساجد كه خاص الله است ديگري نبايد با او در دعا خوانده شود. [الجن: 18].

و خداوند انسان را در همه احوال مي‌بيند و خواسته‌هاي او را مي‌داند. [البلد: 7]. و وقتي انسان دعايش را نزد غير او عرضه مي‌كند و از غير او چيزي مي‌خواهد خداوندآنرا مي‌داند و در نامه عمل آن شخص اين را فرشتگان او مي‌نويسند. [العنكوبت: 42]. و كساني كه در دعا غير او را شريك مي‌كنند هيچ دليل و برهاني براي كار خويش ندارند [المؤمنون: 117]. و ما به دليل عقايد و افكار پدرانمان نبايد تابع عقیده‌اي شويم، چرا كه دين تقليدي نيست و اجباري هم در دين نيست [البقرة: 256]. زيرا ممكن است پدران ما در گمراهي بوده باشند و به خاطر دين والدين تابع آنها نشويم بلكه همه عقايد را شنيده و خوب آن را تبعيت كنيم و مواظب باشيم، شايد منظور خداوند از اين آيه ما باشد پس افكارمان را با قرآن تطبيق دهيم نه قرآن را با افكار خود و دلخوش به اباطيل نشويم.

8- هدف از عبادت

مقصد اول عبادت اجابت دعوت خداوند براي عبادت است [يس: 61]. و اين عبادت صورت‌هاي مختلفي دارد كه قبلا توضيح داده شد در مرحله بعد انسان وقتي موجودي را عبادت مي‌كند يعني آن را مي‌خواهد يا قصد دارد شبيه او شود يا در حريم و محدوده او داخل شود يعني به رشدي بيشتر و كمال شايسته و برتر برسد و اين كمال با عبادت و تسليم بودن در برابر اوامر او و راضي بودن از او در همه احوال اعم از نعمت‌ها و نيكي‌ها و يا سختي‌ها و آزمايشات است و تا امتحان ندهيم نمره نمي‌گيريم، و به كلاس بالاتر نمي‌رويم و هر شخصي بسته به توان و رحمت الهي عروج مي‌كند در اين مسير وقتي مشكلات بر انسان وارد مي‌شود بوسيله عبادت و كسب رضاي الهي است كه مي‌توان رهايي يافت و يا به خواسته خود رسيد پس مقصد ديگر عبادت رسيدن به خواسته‌ها و دفع مشكلات و سختي‌ها مي‌باشد. [الفتح: 11]، [غافر: 60].

وقتي اين انسان از سختي‌ها خود را نجات يافته ديد و حاجات خود را با عبادات برآورده يافت با توجه به خصوصيت حرص و امید چيزي بزرگ‌تر و بيشتر مي‌خواهد پس هدايت به صراط مستقيم را از او مي‌خواهد راهي كه به نظر او كاميابي و پيروزي است و مطمئنا در طي و ادامه اين دعا متوجه جنت و بهشت شده آن را مي‌خواهد و همچنين از عذاب الهي يا عذاب جهنم تقاضاي نجات و پناه مي‌كند، پس اين انسان در برابر آن قدرت خاضع و خاشع مي‌شود چرا كه در اين حالت است كه به خواسته‌ها و مقصد خويش نائل مي‌شود و مي‌داند هر چه است از جانب الله تعالي مي‌شود. [التوبة: 51، هود: 56]. و مي‌داند غير خدا هيچ سودي ندارد اگر چه همه مردم بگويند، [الزمر: 38]. پس گمراه‌ترين فرد، عبادت كننده غير خداست. [الأحقاف: 15]. و كسي كه غير خدا را عبادت كند مولا و ياوري ندارد و تنها مولا و ياور مؤمنان الله تعالي است. [محمد: 11]. و كساني را كه انسان‌ها از غير خدا مي‌خوانند اعم از اينكه پيامبر باشد يا يكي از اولياء الله در قيامت دشمن آن شخص مي‌شود پس براي اينكه يك نبي يا ولي دشمن ما نشود نبايد غير خدا را عبادت كرد و همانطور كه قبلاً گفتيم دعا همان عبادت و يكي از مصاديق آن است لذا اگر يك مسيحي حضرت عيسي يا مريم‘ را در دعا بخواند ايشان در قيامت دشمن سرسخت او مي‌شوند، و اين مسئله بر مسلمانان نيز صدق مي‌كند كه يكي از بزرگان خود را در دعا بخوانند. [الأحقاف: 16]. و اين مطلب را نبايد فراموش كرد كه عبادت براي رسيدن به خواسته نيست چراكه هرچه انسان بخواهد براي او مهيا نمي‌شود بلكه هرچه خدا بخواهد آن مي‌شود. [النجم: 24]. پس همه كارها را براي الله تعالي خالص كنيم و مثل كساني نباشيم كه خدا را براي بهشت يا نجات از جهنم عبادت مي‌كنند بلكه عبادت براي لقاء و ديدار خداوند باشد. [الكهف: 110].

9- انحرافات توحيد و عبادت

آنطور كه گذشتِ تاريخ و آيات قرآن نشان مي‌دهد مردم به دنبال موت يا در زمان غيبت انبياء و نبود ايشان در جستجوي جلوه‌ها و تمثال‌هايي گشتند كه خداوند را به آن واسطه‌ها عبادت كرده و از طرفي بعد از مدتي به اغواي شياطين آن بت‌ها و آن معبودان غير الله را وسيله شفاعت خويش نزد الله تعالي انگاشتند. [يونس: 18]. و بعدها عبادت الله تعالي را رها كرده به عبادت آنها پرداختند تا آنجا كه خدا كاملاً فراموش شد و ناگهان بعد از انكار رسولان به بهانه‌اي عذاب بر آنها لازم آمد. عده‌اي از آنها پنداشتند كه معبودان غير خدا و بتها وسيله تقرب و نزديكي به خدا هستند. [الإسراء: 57]. و خداوند را آنقدر دور از خود فرض كردند و از طرفي خدارا دور از خود فرض كردند و از طرفي خود را دور و گناهكار احساس كردند كه لازم مي‌دانستند براي صحبت با خدا ما صلاحيت نداريم و بايد به بتها و معبودان غير خدا كه صالح و پاكتر بودند (نظير ابراهيم، عيسي و ...) خواسته خود را عرضه و تقاضاي خود را بگوئيم تا آنها كه محبوب‌تر نزد خدايند دعاي ما را به خدا عرضه و مستجاب نمايند [الإسراء: 57]. اين حالت كه مشركان دچار آن بودند ناشي از اغواي شيطان و ضلالت طلبي مشركان بود آنها خدا را موجودي مغرور و دور و بدون توجه مي‌دانستند. (نعوذ بالله) و به اين خاطر خود را فراموش و به چيزهايي بي‌جان كه هيچ نمي‌شنوند و يا اگر بشنوند (در صورت زنده بودن) قدرت بر دفع شر يا جلب خيري ندارند متوسل مي‌شدند. [الإسراء: 56]. يا به كساني كه مرده‌اند و مردگان كه هيچ نمي‌شنوند و قدرت بر استجابت ندارند دعاهاي خود را عرضه مي‌كردند و اين را وسيله نزديكي و تقرب به خدا مي‌دانستند. [الإسراء: 57]. و در حقيقت با اين اعمال از خدا دور مي‌شدند نه اينكه خدا از آنها دور باشد و خداوند بسيار نزديك است و منتظر است و حتي مي‌خواند گناهكاران را كه بيايند تا او گناهان آنها را ببخشد و آنها را در رحمت خويش جاي دهد و اين موضوع در عصر ما هم صدق مي‌كند و تاريخ در حال تكرار است با كمي گذشت زمان و ما هرچند سال و بلكه اخيراً هر سال چندين عذاب الهي را مي‌بينيم كه بر اقوام ديگر نازل و خداوند آنها را به گناهانشان مي‌گيرد و اين عبرتي براي بقيه است و انسان بصير بايد در زمين سير و سفر كند تا عاقبت اقوام ظالم را ببيند و بنابر امر الله تعالي اين سفرها براي بصيرت چشم و دل لازم است. منشاء بعدي كه در فصل بعد بهتر توضيح داده مي‌شود اين است كه، هرگاه يكي از بزرگان ديني حب او در دل مردم آمد (به جاي حب الله تعالی) شيطان وارد عمل شده و بعد از گذشت چند نسل به تدريج آن نبي يا ولي يا شخص محبوب را به صورت اله جلوه گر كرد چنانچه ابراهيم هم به عنوان يك اله درميان بت‌هاي كعبه ديده مي‌شد كه نبيص بت به هيبت ابراهيم و بقيه را با كمال قدرت شكست، اسوه ما ابراهيم است نه اينكه ابراهيم إله ما باشد اين بحث درخصوص ساير انبياء هم صدق مي‌كند و هيچ فرقي بين انبياء در اسلام نيست ﴿لَا نُفَرِّقُ بَيۡنَ أَحَدٖ مِّن رُّسُلِهِۦ﴾ [البقرة: 285]. و پيامبران و غيره از خود قدرت و اختيار خير و شر حتي براي خود نداشتند مگر آنچه خداوند به آنها اختيار و قدرت داده بود (در زمان حيات و زندگي) پس به طريق اولي براي ديگران هم نمي‌توانند خيري رسانده يا شر يا بلايي را دفع كنند [آل‌عمران: 129]، [يونس: 49]، [الأعراف: 188]، [النساء: 118]. پس به بهانه شفيع و وسيله تقرب يا خداي نكرده غلو در حق يك نبي يا اولياء الله آنها را در دعا نخوانیم (معبود نگيريم) و غضب خدا و آنها را بر خود حلال نكنيم.

10- ريشه شرك و كفر

اگر بخواهيم ريشه شرك را بدست آوريم بايد به زمان حضرت ادريس برگرديم آن وقت كه اين پيامبر بزرگ از دنيا رحلت كردند در حاليكه در نزد قوم خود بسيار عزيز و با عظمت بود تا مدت‌ها قوم او آشفته و پريشان و غمديده بودند تا آنكه شيطان براي اين طايفه به هيبتي انساني ظاهر و آنها را گفت: تمثالي از او ساخته و هنگام نماز و عبادت به او نگاه كنند تا مانند زمان حيات ادريس خالصانه خدا را عبادت كنيد (يعني با توجه بيشتر و احساس حضور). اين نسل اين كار را كردند و مردند مجسمه و تمثال حضرت ادريس كماكان موجود بود و آن طايفه فرزندانشان را نصيحت و وصيت به توحيد خالصانه نكردند و شايد ضعيف وصيت كردند نسل جديد پنداشتند (به اغوا و فريب شيطان) كه براي نزديكي به خدا و استجابت دعا نذورات و هدايايي نزد مجسمه بگذارند و بعد (نزد خدا) دعا كنند تا قبول و مستجاب شود اين نسل هم مردند و وصيت توحيدي به فرزندان يا ننمودند يا ضعيف بود، و نوبت به نسل سوم بعد ادريس رسيد، اين نسل نيز توسط فريب شيطان فكر و گمان كردند دعاها بايد به نزد مجسمه عرضه شود تا خداوند قبول و مستجاب كند و بالآخره بدين ترتيب اولين دعاها نزد غير خدا عرض شد و نسل بعد اينها تمام دعاها و عبادات خويش را نزد غير خدا بردند و به اين خاطر و آمدن انبياء و انكار دعوت توحيدي آنها هلاك شدند. اما منافقان متمتع دنيا اين عبادت و دعا نزد غير الله را تا به امروز به ارث گذاشتند چراكه شيطان بسيار مكار و فريبكار و دشمن سرسخت انسان است و با تمام قدرت در اين راه در حال فعاليت است اما تنها اين موضوع باعث ترويج شرك نبود بلكه برخي به اصطلاح احبار و رهبانهايي كه حب دنيا و فريب شيطان در دلشان جمع شده بود با چهره ديني اما منافقانه جلو رفته و دين و حق را تحريف و به ناحق به مردم ارائه كردند [التوبة: 34]. و با استفاده از قدرت ظاهري روحاني، مخالفان و موحدان و انبياء الهي را حتي شهيد كردند آنطور كه در احاديث و تفاسير آمده در يك روز چهل و سه پيامبر توسط مشركان يهود شهيد شدند، چه بسيار از انبياء، صديقان، شهدا و صالحان در اين راه كوشش كردند و همه آنها بلا استثناء انكار و بسياري شهيد شدند اما در نهايت كلمه طيبه پايدار ماند و كلمه خبيثه شرك و مشركان همگي نابود شدند، اگر شك داريد تاريخ بخوانيد و در جهان سير كنيد تا عاقبت مشركان و نتيجه عملشان را ببينيد. بله اين همه براي اعلاي كلمه الله بود، و پوچي و بي‌ارزشي هر چيزي غير الله در برابر الله.

واقعيت اين است كه منشاء شرك و بدعت‌ها ريشه در تاريخ دارد و از پدران گذشته آنها گرفته شده، براي همين است كه خداوند به شدت از تقليد كوركورانه دين پدري نهي فرموده. [الأعراف: 173]. و به تدبر و انديشه پويا در جهت درك و كشف حقيقت بنفسه و توسط تک تک اشخاص توصيه مي‌نمايد. به نظر مي‌رسد حركت‌هاي مشركانه در طول تاريخ با استبداد و اجبار همراه بوده اما در نهايت آنكه حق را قبول يا رد كند خود انسان‌ها بوده‌اند، و در اينجا به برخي از منشاهاي عقايد انحرافي مسيحيان كه قائل به تثليث يا سه‌گانه پرستي شده، يا زرتشت كه به ثنويت و دو‌گانه پرستي يا دوگانگي اعتقاد دارند مي‌پردازيم.

در يك تحقيق ريشه تثليث كه اصل مهمي در دين مسيحيت (مسيحيت گمراه) است مي‌توان در عقايد مذهبي مصر باستان يافت كه ابتدا، رح، آمون و پتاح را سه خداي جداگانه مي‌پنداشتند و بعدها آن سه را به هم آميخته مظهري از سه خدا در صورت يك خدا به نام آمون بوجود آورنده گفتند كه، پتاح به منزله جسم آمون و رح سرآمون است. به علاوه به وجود تثليثي در هر فرد نيز معتقد بودند بدين معني كه به عقيده مصريان هر فرد آدمي از سه جزء تشكيل شده يكي جسد مادي و ديگري روح كه آنرا با (BA) و ديگري جفت يا قرينه خيلي كوچكي از هر جسد كه آن را كا (KA) مي‌خواندند و پس از مرگ ظاهري باز اين سه چيز به هم مي‌پيوندند (مقايسه شود با عقيده به وجود همزاد براي هر فرد آدمي در ايران).

در تحقيقي ديگر ريشه تثليث يا سه‌گانه پرستي بعضي مسيحيان از عقايد هندي برهمايي نشأت گرفته چنانچه آنان هم به نوعي تثليث عقيده دارند در آئين بودا خداي ازلي و ابدي در سه مظهر و سه خدا تجلي نموده است به نامهاي 1- برهما (پديد آرنده) 2- ويشنو (نگهدارنده) 3- شيفا (كُشنده) و بالآخره اينگونه اعتقاد به تثليث در ريشه يابي محققان به ضرر دين مسيحيت تمام شده و باعث انديشه‌هاي بد معاندان و شياطين پرستان با دين شده و دين را افسون جوامع و ... معرفي كرده‌اند در حاليكه اگر مسيحيان دست از اين نوع اعتقادات بي‌پايه برداشته و تنها و تنها به خداي واحد و يكتا معتقد بشوند مي‌بينند كه عزتي دو چندان و رحمتي عظيم و ملکوتی وافر از سوي خداوند عالم بر آنها نازل مي‌گردد. پس اسلام بد آنها را نمي‌خواست و نمي‌خواهد كه آنها را از انحرافي گوشزد كرد بلكه هدف همان دعوتي مجدد به پيمان و عهد فراموش شده (توحيد) بود. آنها كه اعتقاد راسخ و مثبت دارند قبل از انذار نيز داراي عقيده توحيدي بودند و با شنيدن اين كلام خوشنود و بر ايمانشان افزوده شد و كساني‌كه دچار شك و انكار بودند حجت بر آنها تمام شد كه هرگز به تثليث قائل نشوند و كسي را با او شريك در هيچ امري نگيرند و ديگر نگويند: خداوند يكي از سه است و هرگز نگويند: خدا سه‌گانه است، و هرگز نگويند: خداوند پسري گرفته که در اينصورت بهشت هميشگي جايگاه آنان است، و در انتهاء دعوت بايد به مسيحيان گفت: خداي شما و خداي ما يكي است و ما تسليم امر او هستيم. اگر اين دعوت (توحيد) را به گوش مسيحيان و بعضاً يهوديان نرسانيم رسالت و امانتي را كه خداوند از ما عهد گرفته به انجام نرسانده‌ايم، پس همگی بسم الله.

هدف از دعا و عبادت هم قرب به كسي است كه در دعا خوانده مي‌شود و عبادت مي‌شود اگر غير او خوانده شود پس قصدمان قرب به غير اوست و قصد قرب غير خدا يعني دوري بيشتر از خدا، كه علاوه بر خارج شدن از جرگه مخلصين و صالحين باعث شرك مي‌شود در خصوص اعتقاد به ثنويت (زرتشتيان) در يك تحقيق كوچك ريشه گمراهي اينها اينطور معلوم مي‌شود كه باز هم مانند برخي مسيحيان گمراه از عقايد ملل قبل گرفته‌اند كه آيه 30 توبه به اين موضوع اشاره مي‌فرمايد. مثلاً وقتي عقايد نژاد سومري را بررسي مي‌كنيم مي‌بينيم آنها داراي روح يا خداي مخصوص به خود بودند كه خداي خصوصي فرد و مأمور حفظ آن شخص بود از طرفي آن خداي كوچك براي آسايش و سعادت آن فرد نزد خدايان بزرگ وساطت و شفاعت مي‌كرد و اتفاق مي‌افتاد كه فردي روح يا خداي كوچكش از او قهر كند كه در الواح سومري نوشته‌هايي از عرض حال اشخاص به خدايان است. آنها معتقد به وجود ارواح نيكو در برابر ارواح خبيثه بودند كه ايندو براي تسلط فرد سومري هميشه در نبرد بودند كه در مقايسه عقيده به يزدان و اهريمن در زرتشت قابل توجه است. مردم قبيله كلداني كه در همسايگي بابليان مي‌زيستند دو خداي عمده نور و نيكي و خداي تاريكي و بدي را پرستش مي‌كردند برخلاف معابد يونانيان معابد زرتشتيان چندان عبادت كننده نداشته و تنها محلي براي نگهداري آتش مقدس بوده و اگر روزي آتش مقدس خاموش مي‌شد، دور از چشم سايرين مجدداً روشن مي‌نمودند كه نگويند: خداي شما خاموش شد. باز هم در يونان هستيا خواهر، خانه مانده و شوهر نكرده زئوس، رب النوعي آرام و صلح جو بود كه تنها وظيفه مهم وي حفظ آتش مقدس بود كه در خانه يونانيان مي‌سوخت كه مقايسه آن با احترام به آتش و حفظ آن و جاودانه نگهداشتن آن در عقيده زرتشت مورد توجه است.

در آئين زرتشت كوه‌ها انسان‌ها سرزمين ايران و ... مورد ستايشند در حاليكه در اسلام همه ستايش‌ها خاص خداي واحد است.

درباره منشا پيدايش نيز زرتشتيان عقيده‌اي به وجود زوران و بعد او فرزندش ارميزت متولد درحاليكه دو فرزند از آن به نام اورمزد و اهريمن آبستن بود، داستان‌هايي پيش آمد كه به ناچار ابتدا اهريمن نه هزار سال خلافت گرفت و بعد او خلافت هميشگي به اورمزد يا خداي پاكيها داده مي‌شود، ظاهراً آنها چيزهايي فهميده‌اند اما حقيقت را نفهميده‌اند و ظن و گمان انسان را به حقيقت نمي‌رساند. در مقايسه‌اي ديگر مي‌بينيم يونانيان زمين را به شكل ابري مي‌انگاشتند كه در زير آن حادس يا حادز مي‌باشد كه ارواح پس از مرگ آنجا مي‌روند بوسيله پلوتو رهبري مي‌شوند و در زير آن محل ترتروس وجود دارد گودالي عميق است كه تنها از طريق دو دروازه محكم مي‌توان به آنجا راه يافت در زير حادس دو رودخانه به نام استيكس و اكرون وجود دارد، و براي ورود به جزاير بركت معروف به اليزيان بايد از اين دو رودخانه گذشت كه تنها چند نفر انگشت شمار از قهرمانان يونان توانسته‌اند به آنجا راه يابند، اين مسئله مثل دو دروازه يا دو رودخانه و غيره ريشه ثنويت و اوج آن گمراهي را نشان مي‌دهد.

11- راه درمان شرك

بعد از فهم شرك و موارد آن اگر علاج آن را نگوئيم كارمان بي‌فايده بوده و اگر راه درمان را بدانيم و عمل نكنيم باز هم بي‌فايده است و اگر تنها به عمل خود اكتفا كنيم و دعا نكنيم كماكان نتيجه‌اي حاصل نمي‌شود، و اين دعا اگر قبل آن استغفار نباشد شايد مؤثر نباشد و اگر در دعا انابه و تضرع نباشد آن دعا استجابتش مشكل است و بالآخره اگر دعا خالصانه و مشخص نباشد انتظار استجابت نبايد داشت. بعد از اينها بايد دانست كه خداوند هدايتش را شامل فاسق (تحريف كننده حق) كافر (انكار كننده حق) و ظالم (ستم كننده به حق خدا و خود و ديگران) نمي‌كند، پس به‌سوي او توبه و استغفار نصوح (بي‌بازگشت) كنيم و با انابه و تضرع خالصانه تنها به سوي او رو كرده و حاجت خود را مشخصاً و با التماس تنها از او طلب كنيم. در يك كلمه هدايت براي متقين است. [البقرة: 2]، [المائدة: 47].

قرآن وسيله هدايت است پس بايد حداقل آن را يكبار خواند منظور خواندن فارسي يا ترجمه آن است مگر اينكه عربي بلد باشيد، و اين خواندن حتماً و لابد بايد با تدبر و فكر باشد و روزنامه وار نباشد و هرچه قرآن را بيشتر بخوانيد هر دفعه چيز جديدي ياد مي‌گيريد و مي‌فهميد و اين خاصيت معجزه گر قرآن است، حتي بزرگ‌ترين عالم نمي‌تواند ادعاي فهم كل قرآن كند چراكه گويند: قرآن هفتاد بطن دارد و پيدايش اعجاز عددي در سال‌هاي اخير نشان از عدم علم كامل علماي سابق بر قرآن است. و خداوند اين وسيله هدايت را بر بشريت عرضه فرموده هركس خواهد آن را بخواند و هدايت يابد يعني بدينوسيله شكر اين نعمت را نمايد و هركه خواهد از آن روي گرداند: ﴿إِنَّا هَدَيۡنَٰهُ ٱلسَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرٗا وَإِمَّا كَفُورًا ٣﴾ [الانسان: 3]. و هركس بگويد: ما فهم قرآن را نداريم و نبايد بخوانيم، اين شخص گمراه تمام عيار است چراكه نه مي‌فهمد و نه مي‌خواهد كه بفهمد به قول شا عر:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آنكس كه نداند و نخواهد كه بداند |  | در جهل مركب ابدالدهر بماند |

و از سوي ديگر خداوند روزي و معيشت او را سخت و تنگ كرده و در قيامت او را كور محشور مي‌كند و به فراموشي مي‌سپارد: ﴿وَمَنۡ أَعۡرَضَ عَن ذِكۡرِي فَإِنَّ لَهُۥ مَعِيشَةٗ ضَنكٗا وَنَحۡشُرُهُۥ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ أَعۡمَىٰ ١٢٤﴾ [طه: 124]. «و هر كس از ياد من رويگردان شود، زندگانى‏اى تنگ خواهد داشت و روز قيامت او را نابينا برانگيزيم». و بر اين نعمت هدايت بايد شكرگزار بود تا نعمت بيشتر بر ما عرضه شود ﴿لَئِن شَكَرۡتُمۡ لَأَزِيدَنَّكُمۡ﴾ [ابراهیم: 7]. و خزاين نزد الله آنقدر زياد است كه اگر دائماً از او چيزهاي مختلف تا آخر عمر بخواهيم و او استجابت فرمايد ذره‌اي از خزائن الهي كم نمي‌شود، اما چنين است كه حتي دعاي پيامبران هميشه مستجاب نمي‌شده و خواسته آنها برآورده نمي‌شده حساب ما و بقيه معلوم است، اما اين آزمايش است براي ما، تا خواسته‌هايمان را تعديل و معطوف به رضاي خدا كنيم وعملاً اقرارکنیم که ما بنده خدائیم نه خداوند بنده ما، وگوش به فرمان دعای ما (نعوذبالله).

قرآن كتابي است كه به حق از سوي خداوند نازل شده و هيچكس حتي اگر جن و انس با هم جمع شوند و بعضي برخي ديگر را ياري كنند نمي‌توانند مثل آن و بلكه حتي ده آيه و حتي يك آيه مثل قرآن بياورند، [هود: 13]. و اين مطلب در اين زمانه با توجه به كشف بعضي اعجاز مختلف قرآن (مثل اعجاز عددي) كاملاً ثابت شده است.

براي فهم و اطمينان بيشتر بهتر است بدانيم كه دستور توحيد براي همه مردم جهان است و اين دستور توسط همه پيامبران گفته شده و موسي هم به پيروان خود و همه مردم دستور مي‌دهد كه فقط از خداي يكتا استعانت و ياري بگيرند چراكه زمين به ارث موحدان و متقيان داده مي‌شود يعني بقيه هلاك مي‌شوند. [الأعراف: 128]. و هرگز نبايد تابع نظر و عقيده گمراه ديگران شد. [الأعراف: 180]. وقتي عقيده توحيدي يعني هدايت بر شخصي الهام مي‌شود در كلِ اعمال و افكار او تغييراتي ايجاد مي‌شود. مثلاً اگر كسي بميرد مي‌داند آنكه مي‌ميراند خداست و كسي كه ديگري را مي‌كشد تنها گناه قتل بر دوش او مي‌افتد، چرا كه خداوند ﴿خَلَقَ ٱلۡمَوۡتَ وَٱلۡحَيَوٰةَ﴾ [الملک: 2]. است و با توبه نصوح اگر خدا بخواهد بخشيده مي‌شود چرا كه همه گناهان قابل بخشش‌اند مگر شرك كه هرگز بخشيده نمي‌شود. [النساء: 116 و 48]. بنابراين به خاطر گناهانمان مغبون نباشيم بلكه فوراً متوجه خدا شده و توبه كنيم آنقدر توبه كنيم كه ديگر از گناه خسته شويم و خداي نكرده فكر نكنيم كه خدا از توبه ما خسته مي‌شود، چرا كه او تائبين را دوست دارد و هيچگاه خود را پاك حساب نكنيم يا ديگران را پاك نشماريم به قول عطار نيشابوري هيچ لحمي نباشد بي‌غدود. و انسان جايز الخطاست و نبايد جسورانه گناه كنيم كه در اين صورت حتي گناه كوچك بخشيده نمي‌شود، و نبايد بر گناه اصرار كنيم چراكه نتيجه آن گمراهي و كفر و در نهايت شرك مي‌باشد پس دعا كنيد قبل از آنكه بر شما دعا كرده شود و مستجاب نشود، نماز و عبادت نمائيد قبل از آنكه بر شما نماز خوانده شود و اثري نكند و قرآن بخوانيد قبل از آنكه بر شما قرآن خوانده شود و فايده‌اي براي شما نداشته باشد. فهم اين مطلب جالب است كه خداوند متعال خود نياز را در دل انسان مي‌گذارد و وقتي حاجتي و خواستي در دل احساس كرديم امر فرموده براي اجابت نزد او برويم پس اينجا امتحان است كه اگر تاخير در اجابت افتاد و شيطان وسوسه عدم اجابت و رجوع به غير خدا آورد آيا انسان بر امر خداوند صبر مي‌كند و تقوي مي‌گيرد يا با بي‌صبري به غير خدا متوجه شده و خواسته خود را نزد غير او مطرح مي‌كند براي همين در سوره عصر توصيه به حق (توحيد) و صبر با هم نشانه رستگاران بي‌زيان معرفي شده و حضرت يوسف به علت بي‌صبري و كمك از غير خدا هفت سال ديگر در زندان ماند. مطلب ديگر كه ان شاء الله مفيد براي همه است تا به غير خدا توجه نكنيم و از غير او ياري نگيريم آيات [التوبة: 51، يونس: 12-22، 28-29, 106-107، الإسراء: 67-56، الكهف: 102، الحج: 73، هود: 9-11 النمل: 63 و ...] است كه بدانيم هر خير و شري از سوي حكمت است يعني امر بر اجراي آن از سوي خداست حال اگر خيري باشد و از فضل خداست و جاي شكر و سپاس دارد و اگر شري باشد از اعمال خود ماست و گاهي از اعمال مشركان و منافقان است و اين آسيب و شر تا وقتي كه خدا نخواهد به انسان نمي‌رسد لذا دفع كننده آن هم فقط خود اوست و گاهي اوقات امتحان و ابتلاء است و هر خيري بخواهيم از آنجا كه همه چيز در يد قدرت اوست رسيدن به آن تنها به اراده و دعا نزد اوست.

آنچه كه باعث اشتباه و خطاي خيلي اقوام مي‌شود اغراق و غلو در انبياء و بزرگان است، براي همين پيامبران همه خود را بشري مانند بقيه مردم معرفي كرده با همان قدرت‌ها و خصوصيات تنها وحي برايشان و نوعي معصوميت خدادادي، وجه تمايز از سايرين مي‌باشد. [الكهف: 110]. بلكه خداوند در بسياري موارد به اين موضوع امر مي‌فرمايد كه اي محمد بگو كه: من حتي مالك نفع و ضرر خود هم نيستم و بر غيب آگاه نيستم [الأعراف: 188]، [آل عمران: 128]، [الجن: 22-21]. با اين حساب مشخص مي‌شد كه بقيه كه پائين‌تر از پيامبرانند قدرتي نداشته و بر غيب آگاه نيستند و بعد از فوت يا شهادت يا عروج، پيامبران يا بزرگان ديني مردم از فريب شيطان به سوي آنها رو آوردند و پنداشتند كه آنها در تدبير جهان قدرتي دارند، درحاليكه آنها جلوي فوت يا شهيد شدن يا عروج خود را نتوانستند بگيرند. پيامبر اسلام در جايي به امر الله تعالي مي‌فرمايد: من نمي‌دانم آينده با من و شما چگونه برخورد مي‌شود و از آينده خود نيز اظهار بي‌اطلاعي مي‌كند. [الأحقاف: 9]. بله كساني كه از غير خداوند در دعا خوانده مي‌شوند بندگان و عبادي مانند خودشان هستند [الكهف: 102] [الأعراف: 194] مانند عزيز، عيسي، حسین و ... همه آنها آفريده خدايند كه عروج كرده و يا مرده‌اند يا شهيد شده‌اند و نمي‌دانند چه زماني محشور مي‌شوند [النحل: 20-21] و نمی‌توانند دعایی را اجابت کنند و دعايي كه به نزد غير خدا گفته شود تا قيامت هم مستجاب نمي‌شود. [الأحقاف: 5] و در روز حساب همه خوانده شدگان اعم از پيامبران يا بزرگان ديني و غيره، خوانده شدن خود را و دعا به سوي خود را انكار مي‌كنند [القصص: 67-66]، [الشعراء: 92-102] و مشركان هم از ترس، خواندن غير خدا را انكار مي‌كنند و در ازاي دعا به جاي استجابت و سود، ضرر عايد مشركان مي‌شود. [حج: 12-13]. و هيچكدام از كساني كه غير خدا را مي‌خوانند دليلي براي كار و دعا نزد غير الله ندارند و عملشان كفر محسوب شده و در زمره كافران قرار مي‌گيرند [النور: 117]. از طرفي ديگر، خداوند متعال همه سخن‌هايي كه در دنيا بين موجودات و انسان‌ها رد و بدل مي‌شود از مورچه گرفته تا حيوانات عظيم الجثه و انسان همه را مي‌داند. [الأنبياء: 4] و دعايي كه انسان‌ها به نزد غير الله ارائه داده و از ديگران ياري مي‌گيرند مي‌شنود. [العنكبوت: 42]. با توجه به آيه 62 سوره نمل كساني كه خواسته خود را نزد غير خداوند عرضه مي‌كنند و چيزي مي‌خواهند در حقيقت آن شيء يا انسان را، إله قرار داده‌اند در حاليكه طبق اين آيه [النمل: 62] الهي غير الله تعالي نيست.

مطلب ديگر اين است كه در قيامت هيچ كس بار گناه ديگري به دوش نمي‌كشد [النجم: 38]، [فاطر: 18] حتي اگر خودش بخواهد گناه ديگري بر دوش او گذاشته نمي‌شود. [فاطر: 18] و حتي اگر خويشاوند باشند. [لقمان: 33] و همه از يكديگر فرار مي‌كنند پدر از پسر، برادر از برادر، پسر از مادر و بالآخره همه از يكديگر فرار مي‌كنند. [عبس: 34-36]. و همه انساب و رابطه بين افراد از بين مي‌رود [المؤمنون: 101]. پس وقتي خويشاوندان از يكديگر فرار مي‌كنند و هيچ رابطه‌اي نيست، حضرت نوح و لوط با اينكه پيامبرند نمي‌توانند براي زنان خود شفاعتي كنند. [التحريم: 10]. يا حضرت ابراهيم براي پدر خودش [التوبة: 114]. حساب بقيه مردم و عوام مشخص است. و از مضمون وصيت پاياني پيامبر چنين برمي‌آيد كه هيچ‌كس شما را فريب ندهد و در دل خويش خيال باطل نپرورانيد تا مي‌توانيد در عبادت و عمل صالح به دور از شرك تلاش كنيد چرا كه روز قيامت، روز قسط و عدل و روز عمل است نه رابطه و نسب و به كسي به قدر ذره‌اي ظلم نمي‌شود [النساء: 40]. و قطعاً كسي كه غير خدا را در دعا بخواند جزء عذاب شدگان قرار مي‌گيرد. [الشعراء: 213]. براي دانستن اينكه انسان هرگز به غير خدا مطلب و خواهش و خواسته خويش را نگويد اين است كه اگر سه نفر با هم نجوا كنند خداوند نفر چهارم آنهاست و اگر پنج نفر با هم نجوا نمايند خداوند نفر ششم آنهاست و اگر از اين مقدار كم‌تر باشد يعني يك نفر با نفس خود نجوي كند يا با خدا يا غير خدا نجوا كند خداوند همان لحظه آنجاست و آن را مي‌داند و اگر بيشتر از اين مقدار هم باشند باز هم خداوند متعال نفر بعدي آنهاست، يعني همه‌جا و هميشه شاهد، ناظر و شنوا است چه بخواهيم چه نخواهيم چه بدانيم چه ندانيم و تنها او بر هر چيز آگاه است [الـمجادلة: 7]. وقتي خداوند حضرت ابراهيم را اسوه و الگو براي همه مردم معرفي فرموده و او را امام الأنبياء ناميده [الـممتحنة: 4]. دلیلش اینست که او از هرچه مظاهر شرك و كفر است و كساني كه عبادت غير الله مي‌نمايند برائت و بيزاري ابدي جسته و گفته است كه بين ما و شما (مشركان) فاصله‌اي دور و دشمني و غضب است براي هميشه تا اينكه به يگانگي خداوند در عبادت ايمان آوريد و عمل كنيد و استغفار او براي پدرش تا زماني بود كه فهميد او ديگر در راه هدايت نمي‌آيد (قول ديگري گويد تا زمان مرگ پدرش) و بعد از آن هرگز براي او استغفار ننمود البته براي هدايت پدر و مادر اگر گمراهند بايد از خداوند طلب هدايت كرد، و اين حق والدين بر فرزند است و در قيامت حتي شخصي مثل ابراهيم هم نمي‌تواند براي پدرش شفاعت نمايد پس مردم خود را فريفته شفاعت بي‌قيد و شرط بزرگان ندانند چراكه آنها بي‌اذن الهي و تعيين مشفوعين (شفاعت شوندگان) از سوي خداوند هرگز نمي‌توانند شفاعت كنند كه در تمام آيات قرآن اين مسئله هويدا و روشن است. در اينجا به طور خلاصه به تقسيم بندي آيات مربوط به شفاعت مي‌پردازيم.

1. آياتي كه شفاعت در رستاخيز را نفي مي‌كنند مانند: [البقرة: 255، المدثر: 48، الشعراء: 100، الأعراف: 53].
2. آياتي كه شفاعت مورد نظر يهود را نفي مي‌كند مانند: [البقرة: 48، البقرة: 143].
3. آياتي كه شفاعت روز رستاخيز براي كافران و مشركان را نفي مي‌كند مانند: [الأعراف: 53].
4. آياتي كه اعتقاد بت پرستان و آنچه كه از غير خدا مي‌خوانند و پرستش مي‌كنند و آنها را شفيع خويش مي‌دانند به باد انتقاد و تكذيب گرفته و به بي‌واقعيت بودن آنها تصريح مي‌نمايد مانند: [الأنعام: 94 ، الروم: 13، الأنعام: 43، يس: 23].
5. آياتي كه شفاعت را مختص خداي متعال مي‌داند مانند: [الأنعام: 51، الأنعام: 70، السجدة: 4، الزمر: 44].
6. آياتي كه شفاعت غير خدا در محكمه الهي را به عنوان اصل مسلم پذيرفته ولي با يك قيد، و آن اذن خداوند به شفاعت شفاعت كننده مانند: [البقرة: 255، يونس: 3، طه: 109، سبا: 23، نجم: 26].
7. آياتي كه وجود شفاعت را مطرح ولي از نظر شفيع و مشفوع محدود و مشروط مي‌داند يعني هم شفاعت كننده و هم شفاعت شوندگان را خداوند بايد اذن بر شفاعت كردن و شفاعت شدن دهد مانند: [مريم: 78، الزخرف: 86، الأنبياء: 26-28]. دقت در آيات گروه 6 و 7 ما را به نكات زير توجه مي‌دهد:

**الف:** گروهي روز رستاخيز به طور قطع و يقين تحت شرايطي اذن شفاعت دارند.

**ب:** يكي از شرايط نفوذ شفاعت اذن الهي است هم درباره شفاعت شونده و هم درباره شفاعت كننده ﴿ إِلَّا بِإِذۡنِهِۦ﴾.

**ج:** شفاعت كننده خود بايد به يگانگي خداوند متعال و بندگي خويش كه ناشي از اقرار به ربوبيت خدا در دنياست شهادت داده باشد ﴿إِلَّا مَن شَهِدَ بِٱلۡحَقِّ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ ٨٦﴾ [الزخرف: 86]. آنطور كه از آيه 14 سوره نوح بر مي‌آيد حق يعني توحيد در عبادت و دعا چنانچه معني آيه اين است كه: حق از سوي پروردگارت آمد همانا كساني كه از غير خدا (هر چيزي يا كسي غير خدا) را مي‌خوانند (در دعا) قدرت سود رساني و دفع ضرري (يا در صورت نخواندن و عدم عبادت، قدرت ضرر زدن) ندارند و در گمراهي آشكاري هستند.

**د:** شفاعت كننده بايد بواسطه اعمالش در دنيا و خشنودي خداي متعال و بالنتيجه به جا آوردن عهد خويش صاحب اذن شفاعت و پيمان و عهد باشد ﴿إِلَّا مَنِ ٱتَّخَذَ عِندَ ٱلرَّحۡمَٰنِ عَهۡدٗا﴾ [مریم: 87]. و شايد مراد عهد و پيماني باشد كه خداوند در عالم ذر يا اَلَست از انسان مبني بر پروردگاري خويش گرفت، و كساني كه توانستند از عهده انجام اين عهد و پيمان برآيند خداوند عزت و برتري بوسيله دادن اذن شفاعت به آنها عطا فرمود.

**ﻫ:** درخواست شفاعت آميخته با سخني كه خشم خداوند را برانگيزد نباشد ﴿وَرَضِيَ لَهُۥ قَوۡلٗا﴾ [طه: 109]. و شايد مقصود اين باشد كه درباره كساني كه شايستگي شفاعت ندارند، مانند مشركين درخواست شفاعت حتي در ذهن و دل ننمايند.

و: شفاعت شونده هم بايد مورد رضايت خداوند باشد ﴿إِلَّا مَنِ ٱرۡتَضَىٰ مِن رَّسُولٖ﴾ [الجن: 27]. و حضرت علي در نامه 31 نهج البلاغه[[4]](#footnote-4) چنين نگاشته

كه: اين را نيز بدان كه تو را رخصت دعا و تضمين اجابت آن، از مقامي صادر گشته كه خزانه‌هاي آسمان و زمين را يكجا در اختيار دارد هم اوست كه فرمانت داده كه بخواهي تا عطايت كند «قَدْ أَذِنَ لَكَ فِي الدُّعَاءِ، وَتَکفَّلَ لَكَ بِالْإِِجَابَةِ» و طلب رحمت از او كني تا تو را بنوازد بي‌آنكه در ميانه خود و تو درباني بگذارد كه بر تو در ببندد يا ناگزيرت كند كه ديدارش را واسطه‌اي بجويي يا شفيعي بياوري «أَمَرَكَ أَنْ تَسْأَلَهُ لِيُعْطِيَكَ، وَتَسْتَرْحِمَهُ لِيَرْحَمَكَ، وَلَمْ يَجْعَلْ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ مَنْ يَحْجُبُكَ عَنْهُ، وَلَمْ يُلْجِئْكَ إِلَي مَنْ يَشْفَعُ لَكَ إِلَيْهِ»[[5]](#footnote-5). ايشان در دعاي مشهور كميل نيز ربوبيت پروردگار را وسيله توسل به خدا دانسته و خود خدا را شفيع به نزد او معرفي كرده «ويتوسل إليك بربوبيتك استشفع بك إلى نفسك» و بدين وسيله از خداوند مي‌خواهد دعاها و خواسته‌هاي او را مستجاب نمايد. يعني «متوسل مي‌شوم به پروردگاريت به‌سوي تو و طلب شفاعت مي‌كنم از تو به سوي خودت».

در يكي از نمازهاي منقول از ايشان چنين ذكري مي‌آيد كه: «سبحان من لا يشارك أحداً في أمره سبحان من لا إله غيره» «پاك و منزه است خدايي كه شريك نيست احدي در تدبير و انجام امور و فرامينش و ...». در مجموع در تمام ادعيه بزرگان همه دعا و انابه به سوي ايزد يكتا مي‌باشد نه به پدران و مردگان و حتي نفي دعا به سوي غير خدا شده و اين يعني اي كساني كه به دنبال الگو هستيد اگر مرا (پيامبر يا امام) را به عنوان اسوه و الگو قبول داريد روش و سيرت من چنين است، پس پيروي راه و طريق، كمك و ياري خواستن از آنها نيست بلكه طبق روش آنها عمل نمودن است. در ادعيه ايام هفته به چنين مضاميني بر مي‌خوريم: «وبك أستعين» «از تو فقط ياري مي‌گيرم» «وأخلص لك دعايي تعرضا للإجابة» «با اخلاص فقط تو را مي‌خوانم جهت اجابت» «فاسئلك يا من يملك الحاجات وهي مستجيبة لـمشيته» «از تو مي‌خواهم اي آنكه مالكيت بر آوردگي حاجات نزد توست و استجابت آنها وابسته به مشيت توست (نه روش بد دعاي ما و نه وسيله نياوردن)» «أدعوك دعا مَنْ ضَعُفَتْ وسيلته» «مي خوانم تو را مانند آنكه وسيله او ناتوان و ضعيف شده (و مراد از وسيله ايمان و عمل صالح است)». «وارزقني شفاعة محمد». در اين قسمت طلب شفاعت هم از خداست نه غير او ولو اينكه پيامبر باشد، يعني خداوندا تو شفاعت حضرت محمدص را نصيب و روزي ما در آخرت بنما. چه كسي از پيامبر بالاتر؟ پس نمي‌شود پيامبر يا غيره را در دعا خواند كه ما را در شفاعت خود داخل نمايد زيرا اصل شفاعت و اذن آن تنها در دست خداست ﴿قُل لِّلَّهِ ٱلشَّفَٰعَةُ جَمِيعٗا﴾ [الزمر: 44]. «اللهم بذمة الإسلام أتوسل إليك» «الهي به راستي من به عهده اسلام به سوي تو متوسل مي‌شوم (راستي عهد توحيد)». «ولا يخيب من دعاه» «نااميد نشود هركه او را بخواند». در قسمتي از اعمال شب جمعه آمده هركه مجهز و منقلب بر ياري و مدد از مخلوقي به اميد عطاي او، و بخواهد بخشش او و جايزه او، پس به سوي توست همه خواسته‌ها و اميدهاي من و نمونه كه در بالا آمد همگي در ادعيه ايام هفته آمده كه مي‌توانيد به كتاب مفاتيح الجنان صفحات 50 تا 70 مراجعه كنيد و در ادامه آمده: «يا من لا يخيب عليه سائل» «اي آنكه نااميد نشود از او سائلي». اين در نماز امام حسن نيز آمده: «فإنِّي لم آتك بعمل صالح قد قدمته ولا شفاعة مخلوق رجوته أتقرب إليك» «پس براستي نياوردم تو را كار شايسته كه از پيش داشته‌ام و نه شفاعت بنده‌اي كه اميد دارم آن را، نزديكي جويم به سوي تو به شفاعت او». و بالآخره در همه ادعيه قرآني و غيره از بزرگان و ائمه دين، اخلاص و توحيد در دعا و ياري خواستن وجود دارد و نفي دعا نزد غير الله به صورتي كاملاً روشن مشهود و معلوم است براي آنان كه اهل بصيرت باشند و بخواهند بفهمند و كسي كه خود را غني بداند يعني نخواهد كه بفهمد حتي اگر خداوند مستقيماً راه را بر او عرضه فرمايد باز از شدت جهالت، گمراهي را بر هدايت ترجيح مي‌دهد اين چنين مضامين توحيدي در ادعيه مختلف بيان شده و اين يعني راهي كه ما بايد بدان طريق عمل كنيم و اگر جايي كلامي مخالف شنيديم با قرآن مقايسه كنيم اگر خلاف قرآن بود دور مي‌ريزيم و بهترين آيه كه همگي با آن آشنائيد و خيلي ساده است آيه ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ ٥﴾ [الفاتحة: 5]. است. یعنی: «تنها تورا می‌پرستیم و تنها از تو کمک می‌خواهیم».

دعاهاي كميل، عشرات، سمات، مشلول، يستشير، مجير، جوشن كبير، جوشن صغير، ادعيه صبح و شام، ادعيه بعد از هر نماز، ادعيه ايام هفته كه برخي از مضامين و مفاهيم آن صفحه قبل آمد و دعاهاي ديگر همچون سيفي صغير، صباح حضرت علي، دعاهاي حرز حضرت فاطمهل و امام سجاد/، دعايي كه جبرئيل به پيامبر آموخت، مناجات خمس عشره خصوصاً قسم رابعه يا چهارم و عاشره يا دهم كه مي‌گويد: «الهي ليس لي وسيلة إليك إلا عواطف رافتك» «خدايا نيست برايم وسيله‌اي به سويت جز عواطف مهربانيت».

همچنين در مناجات منظومه اميرالمؤمنين علي آمده: «إلهي، لئن خيبتني أو طردتني فمن ذا الذي أرجوا ومن ذا الذي اُشفِّع». «الهي اگر تو مرا نااميد كني يا از درگاهت براني ديگر كيست كه به وي اميدوار باشم و چه كسي را نزد تو شفيع آورم». در زمان حضرت علي پيامبر بود حضرت ابراهيم را مشركان در دعا مي‌خواندند و به سوي وي شفاعت مي‌گرفتند اما حضرت فقط از خداوند اميد رحمت و اجابت دارد پس بيائيم ما هم مانند آنها خالصانه و بي‌پرده با خداي مهربان، احوال خويش عرضه كنيم. ادعيه ماه رمضان نيز نوعي ديگر از ادعيه توحيدي مي‌باشد كه يكي از اين ادعيه كه معمولاً نيمه شب‌هاي ماه رمضان بعد يا قبل نماز تهجد خوانده مي‌شود، دعاي ابوحمزه ثمالي است كه در بعضي شهرها مردم در يك مسجد جمع شده و به صورت جمعي مي‌خوانند، و بسيار پر بركت و مؤثر است و از اين حيث كه شب قدر را نمي‌دانيم، و بعضاً شروع ماه رمضان ما و برخي كشورها متفاوت مي‌باشد و به همين ترتيب معلوم نيست شب قدري كه ما تا صبح عبادت كرده‌ايم آيا واقعاً شب قدر بوده يا نه و با توجه به دو آيه: ﴿إِنَّآ أَنزَلۡنَٰهُ فِي لَيۡلَةِ ٱلۡقَدۡرِ ١﴾ [القدر: 1]. يعني: «قرآن را در شب قدر نازل نموديم**».** ﴿شَهۡرُ رَمَضَانَ ٱلَّذِيٓ أُنزِلَ فِيهِ ٱلۡقُرۡءَانُ﴾ [البقرة: 185]. شب قدر يكي از شبهاي ماه رمضان است لذا كسي كه بخواهد عبادت اين شب، كه معادل هشتاد سال و بيشتر ارزش دارد درك نمايد، بهتر است دعاي ابوحمزه ثمالي و تهجد را حداقل هر سي شب بخواند، تا ان شاء الله از كساني باشد كه شب قدر را حداقل اندكي از آن را درك كرده باشد. در قسمتي از اين دعا آمده: «الحمدلله الذي أناديه كلما شئت لحاجتي واخلوا به حيث شئت لسري بغير شفيع فيقضي لي حاجتي والحمدلله الذي لا أدعوا غيره ولو دعوت غيره لم يستجب لي دعايي والحمدلله الذي لا أرجو غيره ولو رجوت غيره لَأَخلف رجايي» «ستايش و حمد خداي را كه هرگاه براي هر حاجتي او را خواستم ندا خواهم كرد و هر وقت براي راز و نياز بدون هيچ واسطه و شفيعي با او خلوت توانم كرد، حاجتم روا مي‌سازد سپاس خداي را كه تنها او را در دعا مي‌خوانم نه غير او را و اگر از غير او حاجت مي‌خواستم دعايم را مستجاب نمي‌كرد و سپاس خداي را كه به او چشم اميد دارم نه به غير او و اگر به غير او اميدي داشتم مرا نااميد مي‌كرد... » بله اين عين كلام بزرگان دين است پس به كدام راه مي‌رويم؟

دعاي عرفه امام حسين نيز مضامين جالبي دارد از جمله: «أنا أتوسل إليك بفقري إليك...» «من به درگاهت به فقر و بيچارگيم متوسل مي‌شوم..» بله امام نيز اينگونه خود را به خداوند معرفي و فقط از او طلب خير و رحمت مي‌كند، اين جمله امام ما را به ياد آيه ﴿۞يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ أَنتُمُ ٱلۡفُقَرَآءُ إِلَى ٱللَّهِۖ وَٱللَّهُ هُوَ ٱلۡغَنِيُّ ٱلۡحَمِيدُ ١٥﴾ [فاطر: 15]. «اى مردم، شما به خداوند نيازمنديد و خداوند است كه بى نياز ستوده است». مي‌اندازد و همچنين آيه [الإسراء: 56-57]. كه نشان از نياز همه انسان‌ها به خداوند دارد پس بايد از منبع فيض حاجت خواست. نكته اين است كه سعي كنيد معاني قرآن و ادعيه را بفهميم اگر اينطور باشد بهتر حس نزديكي به خدا پيدا مي‌كنيم.

12- خدشه‌هاي وارده به توحيد

دعوي هر سوره به مطلب اصلي و اشاره توحيدي آن سوره مي‌پردازد كه در اين بخش ايرادات مشركين مكه را گفته و پاسخ قرآني آن را مي‌آوريم، لذا هر ايراد ابتدا وارد و جواب خداوند با آيه قرآني ارائه مي‌گردد، ترتيب سوره‌ها براي پاسخ دهي نشان از اعجاز قرآن است كه توجه شما خواننده محترم را مي‌طلبد.

دعوي سوره زمر ﴿فَٱعۡبُدِ ٱللَّهَ مُخۡلِصٗا لَّهُ ٱلدِّينَ ٢ أَلَا لِلَّهِ ٱلدِّينُ ٱلۡخَالِصُ﴾ [الزمر: 2-3]. «عبادت كنيد صرفاً الله تعالي را خالصانه (دين در اينجا يعني عبادت) همانا براي الله تعالي است عبادت خالصانه» يعني الله تعالي عبادت خالصانه را مي‌پذيرد و دعوي اين سوره توحيد در عبادت است.

دعوي سوره بعد يعني، غافر دعاي خالص براي الله تعالي است ﴿فَٱدۡعُواْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ وَلَوۡ كَرِهَ ٱلۡكَٰفِرُونَ ١٤﴾ [غافر: 14]. «خداوند را در دعا خالصانه بخوانيد (غير او را نخوانيد) (دين در اينجا يعني دعا) اگرچه كافران كراهت داشته باشند». و در حديث آمده كه: «الدَّعاءُ مُخُّ العِبادة» «الدُّعاءُ هُو الْعِبادة» و اگر كسي مجبور شود كه غير خدا را بخواند بطوري كه خوف و ترس قتل يا قطع شدن اعضاء خود يا خانواده اش باشد مي‌تواند همان جا غير خدا را بخواند در حاليكه قلباً به خداي واحد اعتقاد دارد. دليل اين موضوع آيه 106 سوره نحل مي‌باشد ﴿إِلَّا مَنۡ أُكۡرِهَ وَقَلۡبُهُۥ مُطۡمَئِنُّۢ بِٱلۡإِيمَٰنِ﴾ [النحل: 106]. است (بدون شك) و بايد از اين اجازه خداوند استفاده نمود تا بتوان نشر دين كرد و خداوند به نيات نگاه مي‌كند نه ظاهر «إنما الأعمال بالنيات». در آيه 60 همين سوره (غافر) نيز به دعا به عنوان عبادت اشاره مي‌نمايد آنجا كه مي‌فرمايد: ﴿ٱدۡعُونِيٓ أَسۡتَجِبۡ لَكُمۡۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَسۡتَكۡبِرُونَ عَنۡ عِبَادَتِي سَيَدۡخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾ [غافر: 60]. «بخوانيد مرا (در دعا) تا اجابت كنم شما را، همانا كساني كه از عبادت (دعاي به نزد) من روي گرداني مي‌كنند به عذاب جهنم داخل مي‌شوند».

تقرير مشركين بعد اين پيام الهي اين بود كه در هر حالت بايد الله تعالي صدا زده شود اما وقتي ما غير خدا را از مقربان يا بتها صدا مي‌زنيم ترس از ما دور شده و آرامش مي‌آيد پس آنها داراي قدرت تصرفند و بعضي اوقات در خواب ما مي‌آيند و مي‌گويند علت بيماري يا منشاء فلان مشكل شما كوتاهي و قصور در دعا و نذر و نياز به درگاه و بارگاه ما بوده، آيه 25 سوره فصلت (يعني سوره بعد غافر) در جواب اين مشركان است كه مي‌فرمايد: ﴿وَقَيَّضۡنَا لَهُمۡ قُرَنَآءَ فَزَيَّنُواْ لَهُم مَّا بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَمَا خَلۡفَهُمۡ﴾ [فصلت: 25]. «همراه كرديم با آنها قواي جن و انس از گمراهان پس مزين مي‌كنيم از براي آنها اعمال آنها را از جلو و پشت سر». (اعمال شركيه) (درحال و در آينده) (قول باطل وعده بهشت بوسيله خوانده شدگان غير خدا) كه بعد از اين گمراهي مهر جباريت بر دل آنها مي‌خورد و گمراهان جن و انس را يارشان مي‌كند. همچنين آيه 83 سوره مريم اشاره به وهم و باطل بودن عقيده مشركان و سنت استتدراج مي‌نمايد. استدراج يعني اگر ما به يك عقيده باطل اصرار بورزيم و از حق روي گردان شويم بعد از مدتي آن عقيده در نظرمان زيبا جلوه مي‌نمايد و شياطين جن و انس در خواب ما به ظاهر يكي از بزرگان آمده و آن عقيده را در نظر ما زيبا جلوه مي‌دهند و مي‌گويند كه: راه درست همين راه است. اين سنت استدراج بسيار مهم است چراكه ريشه تمام گمراهي‌ها در طول تاريخ بوده براي همين، اولاً بايد دائماً به خداوند سميع و عليم از شرك و مظاهر آن پناه ببريم همچنين از همه گمراهيهاي ديگر و در ثاني داراي تعصب در يك عقيده نباشيم، چراكه شيطان گفت: من تعصب را در دل بني آدم مي‌اندازم و با آن آنها را از شنيدن كلام حق كَر مي‌كنم و بدين شكل گمراه مي‌نمايم پس هميشه تحمل شنيدن كلام مخالف را در خود تقويت كنيم شايد آن كلام به حق نزديك‌تر باشد و اين علامت عباد الله است. ﴿فَبَشِّرۡ عِبَادِ ١٧ ٱلَّذِينَ يَسۡتَمِعُونَ ٱلۡقَوۡلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحۡسَنَهُۥٓ﴾ [الزمر: 17-18]. «بشارت (جنت) باد بر بندگاني كه همه كلام را شنيده و خوب آن را تبعيت مي‌كنند».

در مرحله بعد مي‌گفتند: اسنادي يافته ايم كه سليمان و عيسي گفته‌اند: مي‌توان غير خدا را در دعا خواند كه آيه 3 سوره شوري مي‌فرمايد، اينچنين وحي مي‌كرديم بر تو و بر كساني كه قبل تو بودند (توحيد الهي) كه الله تعالي عزيز و حكيم است و ...

پس آن يافته‌ها تنها تحريفات بعضي راهبان يهود و مسيحيت است و ريشه صحيحي ندارد، ولي قرآن را الله تعالي حفظ نمود و تحريف نگرديد و مؤمنان واقعي ساير اديان، موحد و يكتاپرست بوده‌اند و هستند و هرگز چنين حرف مشركانه‌اي نمي‌زنند.

در مرحله بعد مشركان مي‌گويند: ما قبول داريم عبادت صرفاً براي الله تعالي است اما اين بزرگان نزد الله تعالي از ما شفاعت مي‌كنند لذا خداوند در آيه 86 سوره زخرف مي‌فرمايد: ﴿وَلَا يَمۡلِكُ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ مِن دُونِهِ ٱلشَّفَٰعَةَ إِلَّا مَن شَهِدَ بِٱلۡحَقِّ﴾ [الزخرف: 86]. «مالك نيستند كساني را كه از غير او مي‌خوانند شفاعت را مگر كساني كه شهادت به حق دهند (موحد باشند)» يعني يقين توحيدي داشته باشند و حق شفاعت قهري ندارد و اذن الهي نيز لازم است.

در مرحله بعد مشركان مي‌گويند: ما مسئله قبل را مي‌دانيم ولي چون مي‌شنوند ممكن است براي ما شفاعت كنند كه در آيه 6 سوره دخان خداوند مي‌فرمايد: ﴿إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ﴾ [الدخان: 6]. «او تنها شنواي داناست و كسي غير او شنوا نيست».

بعد از اين توجيه مشركين باز گفتند: ما مي‌دانيم آنها (خوانده شدگان غير خدا در دعا) شنوا نيستند اما ممكن است خداوند آنها را بشنواند و آنها نزد الله تعالي ما را شفاعت كنند و اگر شفاعت نكردند ما چيزي از دست نداده‌ايم. آيه 18 سوره جاثيه در جواب مي‌فرمايد: ﴿ثُمَّ جَعَلۡنَٰكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٖ مِّنَ ٱلۡأَمۡرِ فَٱتَّبِعۡهَا وَلَا تَتَّبِعۡ أَهۡوَآءَ ٱلَّذِينَ لَا يَعۡلَمُونَ١٨﴾ [الجاثیة: 18]. «آن‌گاه تو را بر راه روشنى از دين قرار داديم. پس از آن پيروى كن و از خواسته‏هاى آنان كه نمى‏دانند پيروى مكن».

آخرين مرحله مي‌گويند: ما قبول داريم كه خداوند هم آنها را نمي‌شنواند ولي وقتي ما نام آنها را ورد مي‌كنيم ما را آرامش و نجات مي‌دهند كه، آيه 28 سوره احقاف مي‌فرمايد: ﴿فَلَوۡلَا نَصَرَهُمُ ٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ قُرۡبَانًا ءَالِهَةَۢ ۖ بَلۡ ضَلُّواْ عَنۡهُمۡۚ وَذَٰلِكَ إِفۡكُهُمۡ وَمَا كَانُواْ يَفۡتَرُونَ ٢٨﴾ [الأحقاف: 28]. «پس چرا كسانى كه [ايشان را] براى تقرّب [به خدا] معبود [خود] گرفتند آنان را يارى نكردند؟ بلكه از [ديده‏] آنان ناپديد شدند و دروغشان و آنچه بر مى‏ساختند، همين است» و بالآخره در انتهاي آيه 35 سوره احقاف مي‌فرمايد: ﴿بَلَٰغٞۚ فَهَلۡ يُهۡلَكُ إِلَّا ٱلۡقَوۡمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ﴾ [الأحقاف: 35]. «[اين قرآن براى پند پذيرفتن‏] كافى است. پس آيا [قومى‏] جز گروه فاسقان به نابودى كشانده مى‏شوند؟». و وقتي در خرابه‌هاي اقوام قبل در تمام نقاط جهان سير مي‌كنيم علت اصلي عذاب شرك بوده و بس و اقوامي مثل لوط كه به دليل عمل لواط هلاك شدند باز علت اصلي اين عمل شرك بود، چرا كه اميدوار بودند بعد از آن اعمال شفيعان قهري آنها را از عذاب نجات مي‌دهند پس به چشم ديده بر جهان سير كنيد تا چشم دل بصيرت پيدا كند آنچنان كه بسياري در اين سير و سياحت‌ها بصيرت پيدا كردند، مانند علي كه در نامه 31 نهج البلاغه به آن اشاره كرده و امروزه در ايران آژانسهاي مسافرتي بيشتر مردم را بر سر مقابر گذشتگان از صالحان مي‌برند در حاليكه خداوند مي‌فرمايد: در آثار و احوال اقوام ظالم و شهرها و آثار خراب شده آنها سير كنيد تا عبرت و بصيرت يابيد، به هرحال اميداوريم در اين زمينه تغييرات لازم صورت گيرد وگرنه مسافرت با تورهاي جهانگردي بي‌فايده و افراد به تنهايي مجبور به سفر مي‌شوند و اسم تورها به آژانسهاي مقبره گردي مبدل مي‌شود.

در سوره بعد يعني سوره محمد اذن جهاد عليه مشركان مي‌دهد كه بر آنها سخت بگيريد تا به حق آيند يا كشته شوند و فتح و پيروزي در صورت جهاد است و نصرت و هدايت از جانب اوست و او اعمال كافران را باطل مي‌كند، چون از آنچه خداوند نازل كرد كراهت داشتند و اين پيروزي به اين خاطر است كه خداوند مولي و ياور مؤمنان است و كافران و مشركين مولي و ياوري ندارند.

در سوره فتح هم كه سوره بعدي است خداوند بشارت پيروزي را به آنها كه در راه الله تعالي جهاد مي‌كنند مي‌دهد و شعار اسلام يعني «لا إله إلا الله محمد رسول الله» به ترتيب نيمه اول در سوره محمد و نيمه دوم در سوره فتح جاي دارد. (دو سوره پشت سر هم).

در سوره حجرات مي‌فرمايد: وقتي شما مسلط شديد قانون و ضابطه‌ها را محكم بگيريد تا اينكه سرزمين مفتوحه باقي بماند. در سوره ق مي‌فرمايد: با كفار جهاد كنيد چراكه همانطور كه منكر توحيدند منكر قيامت نيز هستند.

اين ترتيب پيوسته كه در سوره‌ها آمده خود از اعجاز قرآن مي‌باشد.

13- سير در زمين

وقتي به ديده بصيرت و واقع گرايانه در احوال مردمي كه قبل از ما بودند و بسياري هلاك شدند نگاه مي‌كنيم علت نابودي چيزي جز شرك و كفر و انكار فرامين الهي نبود و در اين ميان اصلي‌ترين و مجهزترين دليل نابودي اقوام شرك ورزيدن به خداوند بود، چنانچه اگر حتي يك بار با دقت قرآن را با معني بخوانيد متوجه اين امر مي‌شويد و اين (خواندن معنی قرآن) حق قرآن بر هر مسلمان و مؤمن و هر آزادانديش است. آياتي بسيار از قرآن به اين موضوع اشاره مي‌فرمايد كه اگر همه شما انسان‌هاي روي زمين مشرك و كافر شويد خداوند شما و آنچه در روي زمين است از بين مي‌برد و خلقي ديگر از نو مي‌آفريند شما از كدام گروهيد تعجيل كنندگان در عذاب يا مستغفرين بالأسحار، از جمله اين آيات: [فاطر: 16، النحل: 61، النساء: 133، القصص: 88 , هود: 57 و ...] مي‌باشد، و وقتي شما از بالاي خرابه‌ها و آثار باقي مانده آن اقوام مي‌گذريد آيا هرگز كوچكترين صدايي از آنها خواهيد شنيد؟ [مريم: 98].

براي همين است كه قرآن دمادم مي‌فرمايد: برويد در زمين سير كنيد و بنگريد كه احوال و عاقبت كار آنها كه قبل از شما بودند و از نظر قوت و آثار در زمين از شما بيشتر و بزرگتر بودند چگونه گرديد. ﴿أَوَ لَمۡ يَسِيرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَيَنظُرُواْ كَيۡفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ وَكَانُوٓاْ أَشَدَّ مِنۡهُمۡ قُوَّةٗ﴾ [فاطر: 44].

و در جايي ديگر خطاب به برخي مسيحيان مشرك مي‌فرمايد: اگر شما از اين كلمه شركيه و كفرآلود كه عيسي پسر خداست و ثالث ثلاثه است دست بر نداريد نزديك است خداوند مسيح و مادر او و هرآنچه در زمين است را نابود كند و خلقي ديگر آفريند. در آيه 97 اعراف خداوند به اين مطلب اشاره مي‌فرمايد كه: آيا اهل شهر و ديارها خود را ايمن مي‌دانند اگر كه شبانگاه در حاليكه خوابند عذاب بر آنها وارد شود و چنانچه در سالهاي اخير ديده ايم عذابها در اواخر شب كه همه خوابند بر بعضي اقوام و شهرها وارد شده كه اين خود اعجاز قرآن است و بعد از اين آيه، مي‌فرمايد: و آيا باز خود را ايمن مي‌دانند اگر عذاب بر آنها وارد شود درحاليكه در روز مشغول بازيچه دنيايند پس نبايد هيچگاه مغرور به عمل شد و نعوذ بالله دچار شرك شد البته با توجه به آيه 33 انفال تا هنگامي كه انسانها استغفار مي‌كنند عذاب بر آنها وارد نمي‌شود. آيات 42-46 سوره حج ابتدا به اسامي تعدادي از شهرها و ديارها كه اقوامش مورد عذاب قرار گرفتند نام مي‌برد و بعد از آن مي‌خواهد تا در اين سرزمينها سير كنيد تا نه با چشم ظاهر بلكه با آن چشمي كه در دل است و چشم بصيرت است آگاه شويد. چه بسيار شهرها كه ويران شد، چه بسيار چاه و قنات‌ها كه معطل بماند و چه بسيار قصرها كه بي‌صاحب گشت و بالآخره در آيه 28 سوره محمدص علت نهايي را چنين بيان مي‌فرمايد كه: آنها آنچه كه موجب غضب الهي مي‌شد را تبعيت كرده (شرك و كفر) و از آنچه مورد رضاي خداست (توحيد و يكتاپرستي) كراهت ورزيدند: ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمُ ٱتَّبَعُواْ مَآ أَسۡخَطَ ٱللَّهَ وَكَرِهُواْ رِضۡوَٰنَهُۥ فَأَحۡبَطَ أَعۡمَٰلَهُمۡ ٢٨﴾ [محمد: 28].

14- فوايد يكتاپرستي

از نظر مذهبي شخص موحد اين افتخار را دارد كه هميشه بگويد كه: خداوند مرا هدايت فرمود كه مانند انبياء و ائمه هدي دعا مي‌نمايم و تنها بر منبع اصلي تكيه مي‌كند لذا داراي استحكام و ايمان قوي مي‌شود تا آن كسي كه هر روز به دخمه‌اي چنگ مي‌زند و بدون شك روزي از آن نااميد مي‌شود و به دخمه‌اي ديگر رو مي‌نمايد و هر روز به بندي مانند تار عنكبوت خود را مرتبط مي‌كند و چنگ مي‌زند و آيا سست‌ترين خانه‌ها، خانه عنكبوت نيست؟ [العنكبوت: 41]. و از طرفي چنين از نظر اجتماعي منزوي و عقب افتاده مي‌باشد زيرا حوائج خود را به كسي مي‌گويد كه اولا نمي‌شنود، ثانيا اگر بشنود قدرت بر برآورده كردن حاجت و استجابت دعا را ندارد پس همگي به ريسمان الهي جنگ بزنيم [آل عمران: 103] نه تار عنكبوت. در مرحله بعد شخصي كه به اين و آن رو مي‌زند داراي ضعفي ناشي از سرخوردگي رو زدن به مانند خود را دارد و فرق بسيار دارد با مردي كه غني است و تنها يك مولا دارد از طرف ديگر شخصي كه يك مولا دارد وقتي خواسته خود را صراحتا مطرح مي‌كند اگر خير الله تعالي كه مولاي اوست بر آن تعلق گيرد او را به خواسته اش هر چند غير ممكن به نظر برسد مي‌رساند چرا كه تمام قدرت‌ها و مالكيت‌ها در دست اوست و اگر آن خواسته را صلاح بنده اش نداند او را به آن خواسته نمي‌رساند علاوه بر اين، بنده ي خود را به هر شكل ممكن متقاعد مي‌نمايد كه دليل عدم اجابت فلان امر بوده تا بنده هم راضي شود اما شخصي كه دهها و بلكه صدها مولا دارد دائما از سوي يكي به ديگري رو مي‌زند تا شايد آن يكي حاجتش را برآورده كند و در همين واماندگي و بي‌سر پناهي روزگار مي‌گذراند تا هنگام مرگ كه ناگهان چشم بصيرتش باز مي‌شود و خود را در سرابي مي‌بيند كه هرگز واقعيت نداشته بلكه فقط گمان باطلش اين بوده كه غير خدا قادر بر استجابت دعايند. البته اگر يكي دوبار هم حاجت كسي برآورده شد همانطور كه گفته شد اين سنت استدراج خداست كه هركس را به راهي كه دوست دارد مي‌برد و آنچه گمان مي‌كند درست است در نظرش خوب جلوه مي‌دهد. [النساء: 115]. تا به همان دلخوش باشد. [المؤمنون: 53]. و شياطين را ولي او قرار مي‌دهد [الحج: 4]. و ناگاه عذاب را روز يا شب بر او و اهلش وارد مي‌كند. پس هيچگاه خود را غني و هدايت شده ندانيم بلكه دائماً در دعا با انابه هدايت را از خداوند كه منبع هر فيض و رحمت است بخواهيم و تا زمانيكه هدايت نشده‌ايم گمان مي‌كنيم در صراط مستقيم هستيم اما آنگاه كه خداوند ما را هدايت كرد مي‌بينيم كه تازه در ابتداي راه رسيدن به لقاء الله هستيم، لذا تا زماني كه اين مسئله كه تمام آروزويمان لقاء الله است در دلمان ايجاد نشده، بدانيم كه در غير صراط مستقيم هستيم. پس هركه خواهد متذكر شود. [المدثر: 55].

آيات كثيري اثرات يكتاپرستي را نشان مي‌دهد يعني اين آثار، مخصوص كساني است كه آنطور كه خداوند خواسته است عبادت كرده‌اند و غير او دمسازي نگرفته‌اند از جمله صفات عبادالرحمن اين است كه در روي زمين به غرور و تكبر راه نمي‌روند يعني برعكس كساني كه از سر بيني شان مردم را نگاه مي‌كنند و هنگامي كه آنها را خطاب مي‌كنند در جواب سلام يا سلامت باشيد مي‌گويند، و كساني كه شبها را با سجده و نماز و عبادت به صبح مي‌كنند و كساني كه دائماً در دعا مي‌گويند:

﴿وَٱلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱصۡرِفۡ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَۖ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا ٦٥ إِنَّهَا سَآءَتۡ مُسۡتَقَرّٗا وَمُقَامٗا ٦٦﴾ [الفرقان: 65-66]. «و آنان كه مى‏گويند: پروردگارا، عذاب جهنّم را از ما بگردان. بى گمان عذابش پايدار است. به راستى آن بد قرارگاهى و [بد] مقامى است». و از خصوصيات ديگر اين‌ها اين است كه هنگامي كه انفاق و صدقه‌اي مي‌دهند نه خيلي دست باز و نه خيلي تنگ و دست بسته‌اند بلكه ميانه انفاق مي‌كنند. داستاني كه در اين باره براي خودم اتفاق افتاد مي‌آورم. روزي از روزها كه حدوداً چهارم دبيرستان بودم در پاركي مشغول مطالعه بودم كه فقيري آمد و پولي خواست من براساس آيه ﴿وَأَمَّا ٱلسَّآئِلَ فَلَا تَنۡهَرۡ ١٠﴾ [الضحی: 10]. كه نبايد به هيچ وجه گدايي را راند اگرچه معتاد باشد، پولي به او دادم در حاليكه اگر يك پنجم آن پول را مي‌دادم سائل راضي بود بعد از آن باز هم گدايي آمد و باز من دست در جيب كرده پولي زياد به او دادم و بالآخره در نهايت سائلي ديگر آمد و من همانطور كه مشغول مطالعه بودم دست در جيب كرده پولي به او دادم وقتي كه شب فرا رسيد و خواستم برگردم طبق عادت خواستم قبل از سوار شدن پول را بردارم كه هرچه در جيبها گشتم پولي نديدم و آن شب با كمال خستگي مسافتي حدود پانزده تا بيست كيلومتر را تا خانه پياده رفتم، و آه پول دو بليط ده توماني بر دلم ماند تا بفهمم كه وقتي قرآن مي‌فرمايد: ﴿لَمۡ يُسۡرِفُواْ وَلَمۡ يَقۡتُرُواْ﴾ [الفرقان: 67]. بايد به اندازه انفاق كرد. اين هم داستاني از علم بدون عمل. مقصود اين است كه بيائيم آزمايش نشده به همه آيات قرآن ايمان بياوريم و عمل كنيم، چراكه قرآن به راهي هدايت مي‌كند كه پاينده‌تر است ﴿إِنَّ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانَ يَهۡدِي لِلَّتِي هِيَ أَقۡوَمُ﴾ [الإسراء: 9]. و در آيه 67 فرقان هم مي‌فرمايد: ﴿وَكَانَ بَيۡنَ ذَٰلِكَ قَوَامٗا﴾ [الفرقان: 67]. و ريشه اقوم و قواما يكي است، يعني راهي كه در مجموع استوارتر است بعد اين آيه مي‌فرمايد: از ديگر خصوصيات عبادالرحمن اين است كه هرگز با خداي يكتا احدي را در دعا نمي‌خوانند نه پيامبري و نه شخص پائين‌تر از پيامبر و نه غيره. و هيچ نفسي را نمي‌كشند مگر به حق كه در تفاسير آمده مصداق به حق يعني مثل قصاص از طريق قانوني نه غيره و كساني كه مرتكب زنا نمي‌شوند كه براي مرتكبين آن عذاب خوار كننده هميشگي است مگر كساني كه توبه كنند توبه‌اي نصوح و هميشگي. نه اينكه توبه كنند و باز گناه كنند و مفهوم حديث پيامبرص است كسي كه توبه كند و باز گناه كند مانند اين است كه خدا را مسخره كرده باشد، (نعوذ بالله). اما كسي كه توبه نصوح كند خداوند گناهانش را به صالحات تبديل مي‌كند چه كسي جز خدا مي‌تواند چنين كند. از ديگر خصوصيات عبادالرحمن اين است كه شهادت به حق مي‌دهند ولو عليه پدران، برادران و ساير اقوام و دوستانشان باشد و هنگامي كه با عمل لغو ديگران مواجه شوند يا از آن دوري مي‌كنند يا اگر مي‌توانند آن را راهنمايي و هدايت به سخن بهتر مي‌كنند و هنر تنها در ابراز مخالفت نيست بلكه در هدايت و رهنمون كردن به خير است. مثلاً مي‌بينيم وقتي يك سخن لغو مثل موج همه جمع را فرا مي‌گيرد آن شخصي كه حواسش جمع است و با بقيه در آن موج لغو غرق نمي‌شود بلكه با ياري خواستن از خداوند سعي در اصلاح مي‌نمايد، اين شخص، عاقل آنهاست و اين حركت مخالف موج حداقل دو مزيت دارد كه، اولاً آن شخص با گناه آن موج غرق نشود ثانياً اگر عاقل ديگري نيز وجود دارد به تاسي از او، خود و ديگران را نجات دهد. از نشانه‌هاي ديگر عبادالرحمن اينست كه در آيات الهي كه از جمله آن آيات قرآن است كوركورانه ننگرند بلكه معني و مفهوم آن آيه را بفهمند، تجسم كرده و درك نمايند، آنگاه تصميم بگيرند و در نهايت عمل كنند، و اولاً مانند افرادي نباشد هرچه ديگران به خوردش دادند بخورد در حاليكه خداوند به او گوش و چشم و دل يعني عقل داده و مطمئناً از اين نعمت‌هاي خداوند از او سئوال مي‌شود ﴿إِنَّ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡبَصَرَ وَٱلۡفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَٰٓئِكَ كَانَ عَنۡهُ مَسۡ‍ُٔولٗا﴾ [الإسراء: 36]. و ثانياً پيرو دين پدران نباشد بلكه هر عقيده را با تحقيق و كنكاش و تعقل بررسي و با دعا به سوي خدا هدايت را بطلبد و اين تحقيق در اصول و اصل دين تقليدي نيست بلكه تحقيقي مي‌باشد كه در ابتداي تمام رساله‌ها آمده. از ديگر خصوصيات عبادالرحمن اينست كه در هر دعا مي‌گويند: ﴿رَبَّنَا هَبۡ لَنَا مِنۡ أَزۡوَٰجِنَا وَذُرِّيَّٰتِنَا قُرَّةَ أَعۡيُنٖ وَٱجۡعَلۡنَا لِلۡمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾ [الفرقان: 74]. خصوصيات عبادالرحمن بسيار است كه در آيات ديگري مثل [البقرة: 137, 156،130،172،278، النحل: 114, المائدة: 68، يونس: 35، النور: 3- الذاريات: 15, الطور: 28، البلد: 17, 13 و ...] آمده، اما هرچه كه باشد شاخ و برگ آن است كه بر زيبايي آن مي‌افزايد اما مادامي كه اصل و ريشه آن نباشد يا محكم نباشد يعني شخص دچار شرك باشد همه اعمال در نهايت هباء منثورا و پوچ مي‌شود و مثل درختي مي‌ماند كه ريشه اش در آسمان باشد و به هر بادي مي‌افتد اگرچه عالمي بسيار بزرگ و ظاهري عالي قدر داشته باشد. پس هر كار مي‌كنيم ابتدا ريشه و اصل خود يعني توحيد را محكم كنيم آنوقت هرقدر خواستيم با دعاي به‌سوي خدا صفات و كمالات در خود و ديگران ايجاد كنيم و خود عامل شويم آنگاه ديگران را امر و نهي كنيم تا خشم و غضب خداوند شامل ما نشود چراكه خداوند از امر و نهي بدون عمل بسيار غضبناك است.

15- سيره عملي بزرگان

وقتي ما در دعاهاي قرآني و همچنين ادعيه نقل شده از بزرگان ديني مي‌نگريم همه دعاها بي‌پرده رو به خداست و تمام دعاهاي قرآني با رب، ربنا شروع مي‌شود و هرگز نام هيچ رب و إله ديگري برده نشده در حاليكه پيامبران نيز به پيامبران قبل خود معتقد بوده و مقام آنها را بالا مي‌دانستند. اما هرگز دست به دامان آنها نشدند و پيروان خود را نيز منع مي‌كردند و تنها به الله رب العالمين متوسل شدند ﴿وَٱعۡتَصَمُواْ بِٱللَّهِ﴾ [النساء: 146]. حال پيروان آنها را چه شده كه به آن پيامبران براي اجابت دعا روي مي‌آورند نعوذ بالله نداي، يا مسيح! يا مريم! یا ابوالفضل و غيره سر مي‌دهند. تمام ادعيه نقل شده از بزرگان ديني تنها انابه و صدا زدن خداست آنچنان كه در انتهاي قسمت دهم آمده است آنطور كه بنده شخصاً تحقيق كردم حتي زرتشتها، سيك‌ها يا همان هندوها و حتي در دور دستها مانند سرخپوستان آمريكا به يك خداي واحد اعتقاد دارند اما هركدام براي كمك خواستن از آتش و مجسمه‌ها و سمبل‌هاي خداگونه يا توتم‌ها توجيهاتي نموده‌اند اما در حقيقت همه اوهام و خيالات باطل آنها بود كه شيطان در دل آنها انداخت و نزد آنها زيبا جلوه نمود در حاليكه واقعاً زيبا نبودند و در اديان الهي نيز شيطان و شيطانيان فعاليت نمودند و منجر به عزيرپرستي مسيح و مريم پرستي و غيره شدند كه مي‌بينيم. حال راه نجات چيست و وظيفه ما چه مي‌باشد كه در بخش بعد توضيح مي‌دهيم. وصيت لقمان به فرزندش، وصيت يعقوب به فرزندانش و بالآخره وصيت تمام پيامبران و سرلوحه دعوت تمام انبياء‡ دعوت به توحيد و يكتاپرستي و دوري از شرك و مظاهر آن بود و تا وقتي اين دعوت داده نمي‌شد هيچ سخني گفته نمي‌شد، پس والدین وصیت نهایی خویش را تقسیم مال و ترکه و میزان آن و حتی وصیت برای ساخت مسجد و مدرسه و غیره قرارندهند بلکه از آنها در نزد خودشان عهد بگیرندکه بعد از او تنها خدای یکتارا خالصانه پرستش کرده و تنها از او یاری بخواهند و همه عملشان برای او خالص گردد. چرا که این عمل تمام انبیاء و سنت تمام پیامبران بوده، و آمدن چنین مطلبی یعنی وصیت پیامبران برای فرزندانشان تنها دعوت توحید بوده و برای ما اسوه عملی و الگوی رفتاری میباشد و مقصد قرآن داستان نویسی نیست پس از این به بعد وظیفه و وصیت خود را بهتر میدانیم و انشاءالله چنین وصیتی می‌نمائیم. و زندگي اين بزرگان تماماً در جهت ترويج حق كه همان يكتاپرستي در تمام جوانب مي‌باشد بود و من فكر مي‌كنم تنها كار نه، بلكه وظيفه‌اي كه از اين به بعد مي‌توانيد انجام دهيد تا هميشه احساس كاميابي و موفقيت كنيد دعوت به سوي خدا آن همه به صورت يكتاپرستي واقعي است آنطور كه در اين كتاب گوشه‌هايي از آن آمده در اين صورت هيچگاه احساس شكست نمي‌كنيد حتي اگر در محاوره ظاهراً شكست بخوريد در حقيقت پيروز شده ايد و خيلي زود احساس پيروزي مي‌كنيد و اين حالت فقط در دعوت به توحيد به انسان‌ها دست مي‌دهد و بس.

در خطبه پاياني نبي اكرم ص چنين آمده: «اي مردم بين خدا و هيچكس رابطه خويشاوندي نيست و هيچ رابطه ديگري هم كه موجب جلب منفعت و دفع ضرر شود وجود ندارد جز عمل. بنگريد هيچكس ادعاي گزاف نكند، هيچكس آرزوي خام در دل نپرورد قسم به خدايي كه مرا به راستي برانگيخت چيزي جز عمل توام با رحمت خدا، سبب رستگاري نمي‌گردد من خودم هم اگر گناه كرده بودم سقوط مي‌كردم»[[6]](#footnote-6). در جايي ديگر از ايشان است: «آثاري كه از كدورت بر قلبم ظاهر مي‌شود و من در هر روز هفتاد بار از خداوند مغفرت مي‌طلبم»[[7]](#footnote-7).

16- راه استمرار

آنچه از سوره عصر فهميده مي‌شود راه رسيدن به حقيقت ايمان و عمل صالح همراه با صبر در اين راه و دعوت ديگران به صبر و حق كه همان توحيد مي‌باشد، است. در اين راه تسلط بر ديگر علوم بي‌تأثير نيست چراكه عالم و جاهل مساوي نيستند اما مهم دعوت مي‌باشد و اين بهانه كه علم كافي نداريم نمي‌توانيم از ترويج و نشر حق سر بزنيم چرا كه علم توحيد علم الهي و هدايت الهي است و فهم خدادادي مي‌خواهد. چه بسا افرادي كه علم ظاهري زياد آموختند اما هرگز معرفت الهي نگرفتند و نهايتاً زيانكار شدند. اما خواندن يكبار معني قرآن با تدبر بسيار لازم است و حتي غير قابل اغماض. در نهج البلاغه و ساير كتب نيز مطالب خوبي آمده كه خواندن آن در مرحله بعد مي‌باشد. توجه در ادعيه منقوله آنطور كه در انتهاي بخش ده آمد نمونه ديگري از راههاي تسلط كلامي است. آموختن علوم روانشناسي از جمله كتب به سوي كاميابي آقاي آنتوني رابينز مي‌تواند در جهت شناخت بيشتر افراد و راههاي نفوذ كلام ان شاءالله مؤثر افتد. صبور بودن و تحمل كلام مخالف طرف مقابل، همراه با اصرار بر عقيده خود مي‌تواند در ترويج عقيده مؤثر باشد. تجربه در اين راه بهترين معلم است آنگاه كه در سختي‌هاي عبور با ياري خواستن از خداوند مشكلات حل و طعم بسيار شيرين موحد شدن شخصي را مي‌بينيم آنقدر شيرين و خوب و رضايت دهنده است كه در وصف نمي‌گنجد حتي ممكن است در مدت هشت سال فقط يك نفر دعوت شما را لبيك گويد باز شما احساس رضايت مي‌كنيد و معجزه اين دعوت اين است كه هرگز احساس خستگي نمي‌كنيد حتي اگر همه جواب منفي به شما بدهند در عين حال هر روز اشتياق به ادامه راه و دعوت در دل ما بيشتر مي‌شود، چرا كه خداوند به هر شكل ممكن به ما مي‌فهماند كه مَنِ خدا، با تو داعيِ حق هستم هركجا و در هر حالي كه باشي فقط كافي است نام مرا يكبار بخواني يا تكراراً با حضور قلب صدا بزني جوابت را می‌دهم. از همه مهم‌تر بعضي اوقات مي‌بيني چندين نفر روي موضوعي كار مي‌كنند يا براي چيزي زحمت مي‌كشند تا آن چيز به تو برسد در حاليكه خودشان نمي‌دانند و اينجاست كه در برابر خداوند احساس شرمندگي مي‌كني كه خدايا من آنقدر ارزش ندارم كه تو اينهمه چيزها را در اختيار من قرار مي‌دهي. اما حقيقت اين است عملي كه ما انجام مي‌دهيم براي خداوند ارزش دارد، و به آن دليل به ما اهميت مي‌دهد و اگر دست از دعوت توحيد برداريم كسي جز خود ما ضرر نمي‌كند چرا كه خداوند بي‌نياز از ما و حتي پيامبران است و اگر بخواهد به يكباره همه را هدايت مي‌كند و به جاي اين خدا را شكر بسيار گوئيم كه موقعيتي ايجاد كرده كه ما دعوت دهيم و از اين بزرگتر از او بخواهيم شكر نعمت هدايت را به ما روزي فرمايد و دائم در دعا بگوئيم ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي هَدَىٰنَا لِهَٰذَا وَمَا كُنَّا لِنَهۡتَدِيَ لَوۡلَآ أَنۡ هَدَىٰنَا ٱللَّهُ﴾ [الأعراف: 43]. «ستايش خداوندى راست كه ما را به اين [بهشت‏] راه نمود. و اگر خداوند ما را هدايت نمى‏كرد، هرگز نمى‏توانستيم راه يابيم». و از او بخواهيم ما را مورد آزمايش قرار ندهد و براي شكر نعمت در دعا بگوئيم ﴿رَبِّ أَوۡزِعۡنِيٓ أَنۡ أَشۡكُرَ نِعۡمَتَكَ ٱلَّتِيٓ أَنۡعَمۡتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَٰلِدَيَّ وَأَنۡ أَعۡمَلَ صَٰلِحٗا تَرۡضَىٰهُ وَأَدۡخِلۡنِي بِرَحۡمَتِكَ فِي عِبَادِكَ ٱلصَّٰلِحِينَ﴾ [النمل: 19]. «پروردگارا، به من الهام كن اين نعمتى را كه بر من و پدر و مادرم ارزانى داشته‏اى، سپاس گزارم و آنكه كردار شايسته [اى‏] انجام دهم كه به آن خشنود گردى و مرا به رحمت خود در [زمره‏] بندگان شايسته‏ات در آور» مطلب ديگري كه در اينجا لازم به ذكر است اينكه، دعوت به توحيد و خداپرستي خالصانه و بي‌شائبه، تنها براي دوستان و هم دينان نيست بلكه با توجه به آيات 67 تا 79 سوره مائده به پيروان ساير اديان الهي و حتي غير الهي نيز بايد اين دعوت داده شود چرا كه مي‌بينيم مسيحيت امروز دچار شرك بسيار وحشتناكي شده است، اما به هرحال اين دعوت به توحيد و بازگشت از خدا و غير خدا تنها به‌سوي خدا لازم مي‌باشد، چراكه اگر اين دعوت را ندهيم دعوت توحيد را به انجام نرسانيده‌ايم وعهد خود باخدا را فراموش کرده و (نعوذبالله) پشت سر انداخته‌ایم.

آيه 104 آل عمران به اين مطلب اشاره مي‌فرمايد كه، گروهي از شما مؤمنان بايد كه دائماً امر به معروف و نهي از منكر كنيد و در آيه 110 اين سوره مي‌فرمايد: در صورتي شما بهترين امت هستيد كه امر به معروف و نهي از منكر نمائيد. و باز در آيه 187 مي‌فرمايد: كه اين عهد (دعوت به معروف و توحيد) را از تمام اهل كتاب گرفتيم كه نشر حق نمايند و كتمان نكنند باز تعدادي از آنها به دليل ثمن و مال قليل دنيايي حق را نگفته يا تحريف كردند.

در آيه 66 سوره يونس خواندن و دعا نزد غير خدا را ظن عنوان نموده و دقيقاً در آيه 36 مي‌فرمايد كه: ظن و گمان انسان را به حق نمي‌رساند و قانع از حق نمي‌كند اين خود معجزه قرآن است كه دستورات توحيد به نوعي با عدد 6 مرتبطند كه در آينده توضيح بيشتر خواهد آمد. آيه 67 سوره مباركه حج دعوت توحيد را نشان هدايت مي‌داند. آيه 21 سوره غافر باز مي‌فرمايد: تو دائماً اين دعوت را تذكر بده همانا تو تذكر دهنده‌اي. همانطور كه مي‌دانيد اكثر خطاب‌ها به پيامبر خطاب به همه مؤمنان است. در آيه 9 سوره اعلي مي‌فرمايد: تذكر بده چرا كه اين تذكر مؤمنان را نفع مي‌بخشد. آيه 28 سوره تكوير مي‌فرمايد: اين دعوت براي كساني كه بخواهند به راه راست وارد شوند مفيد است. و در آيه 45 نازعات باز مي‌فرمايد: اين تذكر و دعوت تو تنها براي كساني كه از خدا و روز حساب مي‌ترسند مؤثر مي‌باشد و ايشان را به امر خداوند موحد مي‌كند. در اينجا بايد سوال كرد: آيا شما از هول و سختي عذاب قيامت مي‌ترسيد؟ بله ما از آن عذاب الهي مي‌ترسيم و براستي كه بايد از آن ترسيد. در عين حال اين دعوت، حتي اگر پيامبر و داعيان توحيد، حريص بر ايمان آوردن و موحد شدن كافران باشند اثري ندارد كه اين مطلب در آيه 103 سوره يوسف آمده است، بنابراین پیامبران و اولیاء وسیله هدایتند نه اینکه هدایت کننده باشند لذا خدای نکرده دچار شرک در هدایت کنندگی نشویم حتی پیامبر هم نمی‌تواند کسی را هدایت کند مگر آنکه خداوند متعال بخواهد. ﴿إِنَّكَ لَا تَهۡدِي مَنۡ أَحۡبَبۡتَ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَهۡدِي مَن يَشَآءُ﴾ [القصص: 56].

مطلب لازم به ذكر ديگر آيه 125 نحل مي‌باشد كه مي‌فرمايد: اي پيامبر و اي داعيان حق با حكمت و موعظه حسنه و نيك، دعوت توحيد بدهيد و به روشي بهتر با آنها (مخالفان) جدال كنيد. چرا كه خداوند مي‌داند كه كداميك از شما يا آنها در هدايت هستيد، و مطلبي كه در اينجا بايد بگويم اين است كه: وقتي حين دعوت احساس ضعف كرديم تنها كافي است اين آيه را به ذهن بگذرانيم ﴿ٱدۡعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِٱلۡحِكۡمَةِ وَٱلۡمَوۡعِظَةِ ٱلۡحَسَنَةِۖ وَجَٰدِلۡهُم بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُۚ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعۡلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِۦ وَهُوَ أَعۡلَمُ بِٱلۡمُهۡتَدِينَ ١٢٥﴾ [النحل: 125]. «به راه پروردگارت با حكمت و پند پسنديده فراخوان و به روشى كه آن [روش‏] بهتر است با آنان مناظره كن. به راستى پروردگارت به [حال‏] كسى كه از راهش گمراه باشد داناتر است و او به راه يافتگان [نيز] داناتر است». فوراً احساس آرامش مي‌كنيم و جدال ما به طريق بهتري ادامه مي‌يابد كه اين اثر صلابت كلام خداوند در قرآن است. آيه بعدي آيه 108 سوره يوسف مي‌باشد كه مي‌فرمايد: اين راه يعني دعوت به خدا و توحيد، راه و روش من (پيامبر) است و من از مشركين نيستم و از آنجا كه پيامبرص و حضرت ابراهيم به عنوان اسوه معرفي شده‌اند لذا روش آنها يعني دعوت به خدا و توحيد بايد سرلوحه عمل ما قرار گيرد. طبق آيه 15 سوره مباركه اسراء كسي كه بعد دعوت حق هدايت شود به سود خود اوست و كسي كه گمراه بماند تنها ضررش به خود اوست و هيچ‌كس بار گناه ديگري را به دوش نمي‌كشد، حتي اگر خودش بخواهد و بعد از آنكه دعوت حق و توحيد داده شد اگر كسي سرباز بزند و تكبر كند بايد منتظر عذاب در دنيا سالي يكي دو بار و عذاب اليم و دردناك هميشگي آخرت باشد، و اگر در دنيا اندكي متمتع شوند اين براي اين است كه عذاب آخرتشان زيادتر شود و نبايد چشم به نِعَم ظاهري آنها دوخت. ﴿وَلَا تَمُدَّنَّ عَيۡنَيۡكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعۡنَا بِهِۦٓ أَزۡوَٰجٗا مِّنۡهُمۡ زَهۡرَةَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا لِنَفۡتِنَهُمۡ فِيهِۚ وَرِزۡقُ رَبِّكَ خَيۡرٞ وَأَبۡقَىٰ ١٣١﴾ [طه: 131]. «و چشم مدوز به زينت زندگى دنيا كه گروه‏هايى از آنان را به آن بهره‏مند ساخته‏ايم تا آنان را در آن بيازماييم. و روزى پروردگارت بهتر و ماندگارتر است». در يك نگاه همه آيات قرآن از جمله آيات 96-106 سوره يونس اشاره به دعوت به حق و وظيفه پيامبر دارد، آيه 8 فاطر آيه جالبي است و مي‌فرمايد: كساني كه غير خدا را مي‌خوانند و دخيل مي‌دانند اين عمل نزدشان زيبا جلوه مي‌دهد و خداوند بدين شكل هر كه را بخواهد گمراه مي‌گذارد و هركه را بخواهد هدايت مي‌فرمايد پس تو اي پيامبر (و اي داعيان حق) خودتان را حسرت كش ايمان يا عدم ايمان آنها قرار ندهيد همه چيز به دست خداست و نسبت به آنچه كه مي‌سازند (براي عبادت غير خدا) آگاه است. و آيه 3 سوره شعراء نيز به اين موضوع اشاره‌اي دارد. همانطور كه گفتيم اكثر آيات قرآن كه خطاب به پيامبر است خطاب به پيروان او مي‌باشد، يعني هركه مي‌خواهد هدايت يابد و تنها خطاب به پيامبر 1400 سال پيش نيست مثل آيه 217-215 همين سوره و آيه 129 توبه كه هرگاه احساس درد سر و مشكل نموديد و منافقان و مشركان روي گرداندند خواندن اين آيه بسيار مفيد است. ﴿حَسۡبِيَ ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ عَلَيۡهِ تَوَكَّلۡتُۖ وَهُوَ رَبُّ ٱلۡعَرۡشِ ٱلۡعَظِيمِ ﴾ [التوبة: 129]. «خداوند مرا بس است. معبود [راستينى‏] جز او نيست. بر او توكّل كرده‏ام و او پروردگار عرش بزرگ است». و مطمئن باشيد كه خداوند از شما داعي حق و توحيد حمايت مي‌كند و اين را در قرآن وعده فرموده مثل آيه 38 حج كه قول خداوند بر دفاع از مؤمنين است ﴿وَكَانَ حَقًّا عَلَيۡنَا نَصۡرُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٤٧﴾ [الروم: 47]. ﴿إِنَّا لَنَنصُرُ رُسُلَنَا﴾ [غافر: 51]. و بالآخره اجر بزرگ اين كار فقط بر خداست و اگر لحظه‌اي وسوسه اجر بوسيله اطعام شما يا مزد ديگري آمد آن را سركوب كنيد و بدانيد كه اجر شما بر خداست و او بهترين اجر دهندگان است، و آيات [هود: 29 و 51، يونس: 72، الشعراء: 145 و 164 و 180، القصص: 79-80 و ...] به اين موضوع اشاره دارند، از خداوند مي‌خواهيم ما را در زمره اين افراد قرار دهد. آمين.

نکته آخر: معنی توسل بعضاً اشتباه فهمیده میشود و منجر به شرک می‌گردد لذا لازم‌ترین نکته اینست که ما معنی توسل را حداقل بدانیم. معنی توسل اینست که، ما از شخص زنده‌ای که دارای مقام معنوی بالایی است بخواهیم برای رفع مشکل یا برطرف شدن حاجت ما یا سایر مسلمین‌ دعا نماید. نهایت معنی‌که می شود برای توسل متصور شد اینست که، ما از خداوند بخواهیم یعنی فقط خداوند را در دعا بخوانیم و تنها از او بخواهیم ما را به *آن عزت و شرفی که فلان انسان نزد خود (خداوند) دارد و برای رضای خودش حاجت ما برآورده یا مشکل ما حل گردد. و اینکه میبینیم خداوند را کلاً رها کرده و از غیر خدا حاجت میخواهند یا برای دفع مضرت و سختی نزد غیر خدا دعا می‌کنند و میگویند: اینها صدای ما را به خدا می رسانند چون وجاهت بیشتری دارند کاملاً غلط و گمراهی است، چرا که همانطور که قبلاً گفتیم تنها خداوند شنوای دعای بندگان و اجابت کننده دعای آنان است و تنها او بر هر کاری قادر است و غیر این (دعا نزد غیرخدا) شرک در دعا می‌شود. پس تنها او را باید در دعا خواند. اگر کمی دقت کنیم مي‌فهمیم که آن عزت و شرف آن شخص (پیامبر، امام و...) هم به خواست و فضل خداوند بوده و گرنه آن شخص به آن مقام دست نمی یافت. لذا همه چیز را با توسل به فضل و رحمت الله تعالی بخواهیم نه اسباب. حتی سعی کنیم به اعمال خوب خودمان هم متوسل نشویم زیرا آن عمل نیز در اثر رحمت، لطف و توفیق الهی بدست آمده* ﴿وَمَا تَوۡفِيقِيٓ إِلَّا بِٱللَّهِ﴾ [هود: 88]. *پس بنا به امر الله تنها به او متوسل شویم چرا که علامت مؤمنان واقعی توسل به خداست.* ﴿وَٱعۡتَصَمُواْ بِٱللَّهِ﴾ [النساء: 146].

17- روش دعا

در خصوص روش دعا مطالبي چند، به طور اختصار مي‌آوريم ان شاء الله مفيد واقع شود. وقتي در ادعيه قرآن كه اكثراً منقول از زبان پيامبران هستند و قطعاً آنها داراي علم بسيار بيشتري نسبت به ما درباره روش دعا بودند، مي‌بينيم همه آن ادعيه با نام مقدس رب شروع شده‌اند يعني: اي پرورش دهنده من ... ما هم بر اساس اسوه بودن تمام پيامبران در تمام شئون از جمله طريق دعا بايد كه به مانند آنها دعا كنيم تا ان شاء الله زودتر مستجاب شده و آنچه خير از نظر رب ما است همان اجرا شود چرا كه گاهي اوقات چيزي كه مي‌خواهيم خيري در آن نيست.

نكته بعد در روش دعا اين است كه، ابتدا آن حمد و تزكيه خداوند متعال باشد كه نمونه آن همين سوره حمد است كه با حمد و تسبيح خداوند شروع شده و طبق آيه 10 سوره يونس آخر دعاها با الحمدلله تمام شود، اين دو مطلب در آيه 10 سوره مباركه يونس آمده‌اند: ﴿دَعۡوَىٰهُمۡ فِيهَا سُبۡحَٰنَكَ ٱللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمۡ فِيهَا سَلَٰمٞۚ وَءَاخِرُ دَعۡوَىٰهُمۡ أَنِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٠﴾ [یونس: 10]. «دعاشان در آنجا «سبحانك اللّهمّ» و درودشان در آنجا «سلام» است و پايان دعاشان [اين است‏] كه: الحمد للَّه ربّ العالـمين». مطلب بعد آنچنان كه از بزرگان دين متواتراً منقول است قبل و بعد دعا ذكر صلوات در استجابت ان شاء الله تعالي مؤثر مي‌باشد و خداوند متعال فرموده: صلوات بر نبي را قطعاً مستجاب مي‌كنم، و آيه 56 احزاب اين مطلب را مي‌فرمايد: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ وَمَلَٰٓئِكَتَهُۥ يُصَلُّونَ عَلَى ٱلنَّبِيِّۚ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ صَلُّواْ عَلَيۡهِ وَسَلِّمُواْ تَسۡلِيمًا ٥٦﴾ [الأحزاب: 56]. «بى‌گمان خداوند و فرشتگانش بر پيامبر درود مى‏فرستند. اى مؤمنان [شما نيز] بر او درود بفرستيد و چنان كه بايد سلام بگوييد». پس وقتي دو دعا قبل و بعد را مستجاب نمايم از من به دور است كه دعاي مياني را مستجاب نكنم. البته اينطور نيست كه اگر صلوات نفرستيم دعايمان مستجاب نشود و خداوند محتاج صلوات ما نيست بلكه اخلاص را در هر امري از ما مي‌خواهد و آن هم نتيجه‌اش به خود ما بر مي‌گردد و خداي نكرده با اين كلام در پي ايجاد بدعتي نيستيم. مطلب مهم ديگر اينكه با توجه به آيه كريمه: ﴿وَلِلَّهِ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ فَٱدۡعُوهُ بِهَا﴾ [الأعراف: 180]. «براي خداوند اَسماء نيكويي مي‌باشد پس او را به آن نامها بخوانيد». چنين آمده كه براي هر نوع خواسته و تقاضايي او را به اسم‌هاي هم سنج آن موضوع بخوانيد تا ان شاء الله زودتر مستجاب شود. مثلاً وقتي ما به ادعيه قرآني كه از زبان پيامبران صلوات الله عليهم اجمعين توجه مي‌كنيم آنها براي فرزند دار شدن معمولاً از كلمه، يا وهاب! و از اين قبيل استفاده مي‌نمودند براي وسعت رزق يا رزاق، يا ذالقوة المتين و ... بكار مي‌بردند براي نجات از سختي يا «أرحم الراحمين» مي‌گفتند يا در انتهاي دعا، «إنك أنت أرحم الراحمين» بكار مي‌بردند ازآنجا كه علم پيامبران از ما به اصطلاح عوام بيشتر بوده خداوند آنجا كه دعا يكي از ايشان را مستجاب ياد فرموده اگر ما به همان طريق دعا كنيم به شرط ايمان و استغفار و اخلاص، آن دعا را مستجاب مي‌بينيم. لذا دعا به طريق انبياء‡ راهي است براي ياد گرفتن طريق دعا و اظهار نياز به درگاه خداي واحد. بنابراین به جای دعا و عرض خواسته از انبیاء و غیره به روش آنها دعا نمائیم و هدف آنها هم یاد دادن دین خداوند بود و روش دینداری، نه قرار دادن خود به عنوان إله و مستجاب کننده دعا.

در آخر ادعيه قرآني، با توجه به خواسته، جملات «إنك أنت على كل شيء قدير، إنك أنت الوهاب، وأنت خير الراحمين، رب العالـمين، أرحم الراحمين، السميع العليم، قريب مجيب، والله قدير والله غفور رحيم، إنك أنت العزيز الحكيم، ربنا عليك توكلنا وإليك أنبنا وإليك الـمصير، إن الله قوي عزيز، إن الله سميع بصير، والله ذوالفضل العظيم، الروف رحيم، الغفور الرحيم و ...» بياوريم البته اگر در آيات مربوط به جملات بالا دقت نمائيد مي‌بينيد بعضي از آنها مربوط به دعا پيامبران نيست بلكه خداوند يك الگو به خواننده قرآن مي‌دهد كه در صورت فلان مشكل بدين طريق عمل كن تا رهايي يابي و به خواسته ات برسي. مثلاً در جمله: «والله قدير، والله غفور رحيم» براي نشان دادن دعا براي ايجاد مودت و دوستي بين دو يا چند نفر است يا كلام: ﴿وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ﴾ [الحشر: 6]. آيه 6 سوره حشر براي تسلط رسل همچنين داعيان حق بر مخالفان است و كلام: ﴿رَبَّنَآ إِنَّكَ رَءُوفٞ رَّحِيمٌ﴾ [الحشر: 10]. كه در ادامه آيه 10 سوره حشر آمده براي طلب بخشش براي خود و ديگران همچنين زدودن غل و غش از دل نسبت به ساير دوستان مي‌باشد. همه اينها به شرط اعتقاد و حتي گاهي بدون اعتقاد و براي جلب ايمان به خدا در صورتيكه همراه با اخلاص و استغفار باشد ان شاء الله در رسيدن به حوائج مؤثر است و اين اثر معجزه قرآن است براي مؤمنين. ﴿مَا هُوَ شِفَآءٞ وَرَحۡمَةٞ لِّلۡمُؤۡمِنِينَ﴾ [الإسراء: 82]. «همانا در قرآن براي اهل ايمان مايه شفا و رحمت وجود دارد». ولي در جاي ديگر مي‌فرمايد: ﴿وَلَا يَزِيدُ ٱلظَّٰلِمِينَ إِلَّا خَسَارٗا﴾ [الإسراء: 82]. «ولي براي ظالمين جز خسارت و زيان چيزي نمي‌افزايد». پس دائماً استغفار كنيم خصوصاً قبل از خواندن قرآن.

در خصوص آداب دعا مواردي لازم به ذكر است كه مي‌آوريم:

1- با اخلاص دعا نمايد. 2- دعا را با حمد و ثناي خداوند و درود بر پيامبر آغاز كند و در پايان آن، نيز چنين كند. 3- با شك و ترديد دعا نكند و به اجابت آن يقين داشته باشد. 4- در دعا اصرار ورزد و در پذيرش آن شتاب نورزد. 5- حضور قلب داشته باشد. 6- در هر حال (شادي و غم) دعا كند. 7- تنها از خدا بخواهد. 8- در حق خود، خانواده، دارايي و فرزندانش، دعاي بدي نكند. 9- با صداي آرام و معتدل دعا كند. 10- به گناهان خود اعتراف كند و طلب آمرزش نمايد همچنين به نعمت‌هاي خدا اعتراف كند و شكر آنها را بجاي آورد. 11- به شيوه سجع (دعا كردن با وزن و آهنگ) خود را به زحمت نيندازد. 12- با فروتني و بيم و اميد دعا كند. 13- توبه كند و حق ديگران را به آنها برگرداند. 14- سه بار دعا را تكرار كند. 15- رو به قبله دعا كند. 16- هنگام دعا دست‌ها را بلند كند. 17- حتي الإمكان با وضو دعا كند. 18- در دعا از حد خود تجاوز نكند يعني نه صدايش را بلند كند و نه چيز نادرستي را از خدا بخواهد. 19- قبل از خود براي ديگران دعا كند. 20- در دعا به اسم‌هاي حسني و صفات علياي خداوند و اعمال نيك خود و دعا شخص صالح زنده و حاضر، متوسل شود. يعني به آن شخص زنده بگويد برايش دعا كند. 21- خوراك و لباس دعا كننده حلال باشد. 22- براي انجام گناه و معصيت و گسستن پيوند خويشاوندي، دعا نكند. 23- دعاهايش امر به معروف و نهي از منكر باشد. 24- از گناه پرهيز نمايد. 25- با تضرع و زاري دعا كند. 26- با اظهار نياز، فقر و تنگدستي و پريشاني خود را در پيشگاه خدا آشكار سازد.

در مورد اوقات اجابت دعا موارد ذيل را مي‌توان گفت:

1- شب قدر. 2- نيمه آخر شب و بعد از نمازهاي واجب و فرض. 3- بين اذان و اقامه. 4- هنگام باريدن باران. 5- هنگام يورش لشكر براي جهاد در راه خدا. 6- پاسي از شب (كه همان يك سوم آخر شب تا نماز صبح است). 7- قسمتي از روز جمعه كه بنابر قول راجح، پس از نماز عصرتا هنگام غروب است و احتمال دارد هنگام خطبه و نماز باشد كه اين قول ضعيف است. 8- هنگام نوشيدن آب زمزم. 9- در سجده. 10- دعاي مسلمان براي مسلمان در غياب او. 11- هنگام بيدار شدن از خواب در شب. 12- دعا بعد از خواندن «لا إله إلا أنتَ سبحانك إنِّي كُنتُ من الظالـمين». 13- دعا در هنگام مصيبت و پس از دعاي «إنَّا لله وإنَّا إلَيهِ راجعون اللَّهُمَّ أْجُرْنِيْ في مُصِيبَتِيْ وَاخْلُفْ لِيْ خَيْراً مِنْهَا» 14- دعاي مردم بعد از وفات شخص. 15- دعاي روز عرفه. 16- دعاي بعد از زوال خورشيد قبل از ظهر. 17- دعاي در ماه مبارك رمضان. 18- هنگام بانگ. 19- در حالت خشوع و اخلاص زياد قلب.

و اما كساني كه دعايشان اجابت مي‌شود:

1- دعاي مظلوم. 2- دعا و نفرين والدين براي فرزندانشان. 3- دعاي مسافر. 4- دعاي شخص روزه دار. 5- دعاي كسي كه در سختي و ناراحتي قرار گرفته باشد. 6- دعاي فرزند صالح براي والدينش.

مكان‌هايي كه دعا در آن زودتر اجابت مي‌شود:

1- كنار جمره اول (صغري) دوم (وسطي) پس از رمي. 2- داخل كعبه. 3- بالاي صفا و مروه. 4- دعا نزديك مسجد الحرام.

و بالآخره علل عدم اجابت دعا به قرار ذيل مي‌باشد:

1- عجله كردن. 2- حكمت رباني. 3- دعا براي انجام گناه با قطع صله رحم. 4- خوردن مال حرام، نوشيدن حرام و پوشيدن لباس حرام. 5- عدم جزم و قطعيت در دعا. 6- ترك امر به معروف و نهي از منكر. 7- استيلاء و غالب شدن غفلت، شهوت و هواي نفس. 8- عدم خشوع در نماز و عدم بيم و اميد. 9- ارتكاب بعضي از گناهان و گناهان مخصوص مانند، مال دادن به سفيه بنا به فرموده خداوند: ﴿وَلَا تُؤۡتُواْ ٱلسُّفَهَآءَ أَمۡوَٰلَكُمُ﴾ [النساء: 5]. «و اموالتان را، به كم خردان مدهيد».

عوامل پذيرش دعا:

1. خوردن و نوشيدن طعام حلال. 2- عدم طلب تاخير دعا. 3- دعا براي انجام گناه يا قطع صله رحم نباشد. 4- امر به معروف و نهي از منكر. 5- دعا با يقين و اصرار در آن. 6- حضور قلب و پرهيز از غفلت. 7- خشوع (جمع شدن حيا و حضور كامل). 8- دوري جستن از معاصي. 9- اخلاص در دعا براي خداوند سبحان.

18- نمونه دعاهاي قرآني (40 ربنا و 36 رب)

ابتدا چهل دعاي قرآني كه همگي با ربنا شروع مي‌شوند و معروف به چهل ربنا است مي‌آوريم:

1. ﴿ رَبَّنَا تَقَبَّلۡ مِنَّآۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ﴾ [البقرة: 127]. «پروردگارا، از ما بپذير. همانا كه تويى شنواى دانا».
2. ﴿رَبَّنَا وَٱجۡعَلۡنَا مُسۡلِمَيۡنِ لَكَ وَمِن ذُرِّيَّتِنَآ أُمَّةٗ مُّسۡلِمَةٗ لَّكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبۡ عَلَيۡنَآۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ ١٢٨﴾ [البقرة: 128]. «پروردگارا، ما را فرمانبردارت بگردان و از فرزندانمان [نيز] امّتى فرمانبردار خود [قرار ده‏] و شيوه پرستشمان را به ما بنما و ما را ببخشاى. حقّا تويى كه توبه پذير مهربانى».
3. ﴿رَبَّنَآ ءَاتِنَا فِي ٱلدُّنۡيَا حَسَنَةٗ وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِ حَسَنَةٗ وَقِنَا عَذَابَ ٱلنَّارِ﴾ [البقرة: 201]. «پروردگارا، به ما در دنيا نيكى و در آخرت [هم‏] نيكى عطا كن و ما را از عذاب آتش [جهنّم‏] ايمن بدار».
4. ﴿رَبَّنَآ أَفۡرِغۡ عَلَيۡنَا صَبۡرٗا وَثَبِّتۡ أَقۡدَامَنَا وَٱنصُرۡنَا عَلَى ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡكَٰفِرِينَ ٢٥٠﴾ [البقرة: 250]. «پروردگارا، بر [دل‌هاى‏] ما [باران‏] شكيبايى فرو ريز و گام‌هاى ما را استوار دار. و ما را بر [ضد] گروه كافران يارى ده».
5. ﴿رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذۡنَآ إِن نَّسِينَآ أَوۡ أَخۡطَأۡنَا﴾ [البقرة: 286]. «پروردگارا، ما را [به عقوبت آنچه‏] اگر فراموش يا خطا كنيم، مگير».
6. ﴿رَبَّنَا وَلَا تَحۡمِلۡ عَلَيۡنَآ إِصۡرٗا كَمَا حَمَلۡتَهُۥ عَلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِنَا﴾ [البقرة: 286]. «پروردگارا، بار گران را بر [عهده‏] ما منه. چنان كه آن را بر [عهده‏] آنان كه پيش از ما بودند، نهادى».
7. ﴿رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلۡنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِۦۖ وَٱعۡفُ عَنَّا وَٱغۡفِرۡ لَنَا وَٱرۡحَمۡنَآۚ أَنتَ مَوۡلَىٰنَا فَٱنصُرۡنَا عَلَى ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡكَٰفِرِينَ﴾ [البقرة: 286]. «پروردگارا، چيزى را كه توان انجامش را نداريم بر ما تكليف مكن و از ما درگذر و ما را بيامرز و ما را ببخشاى. مولاى ما تويى، ما را بر گروه كافران يارى ده».
8. ﴿رَبَّنَا لَا تُزِغۡ قُلُوبَنَا بَعۡدَ إِذۡ هَدَيۡتَنَا وَهَبۡ لَنَا مِن لَّدُنكَ رَحۡمَةًۚ إِنَّكَ أَنتَ ٱلۡوَهَّابُ٨﴾ [آل‌عمران: 8]. «پروردگارا، دل‌هاى ما را پس از آنكه ما را هدايت كردى [از حقّ‏] مگردان و به ما از نزد خود بخششى ارزانى دار. به راستى [كه‏] بخشنده تويى».
9. ﴿رَبَّنَآ إِنَّكَ جَامِعُ ٱلنَّاسِ لِيَوۡمٖ لَّا رَيۡبَ فِيهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُخۡلِفُ ٱلۡمِيعَادَ ٩﴾ [آل‌عمران: 9]. «پروردگارا، بى‌شك تو گرد آورنده مردم در روزى هستى كه شكى در [وقوع‏] آن نيست. بى گمان خداوند وعده [خود] را خلاف نمى‏كند».
10. ﴿رَبَّنَآ إِنَّنَآ ءَامَنَّا فَٱغۡفِرۡ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ ٱلنَّارِ﴾ [آل‌عمران: 16]. «پروردگارا، به راستى ما ايمان آورده‏ايم، پس گناهان ما را برايمان بيامرز و ما را از عذاب آتش [جهنّم‏] حفظ كن».
11. ﴿رَبَّنَآ ءَامَنَّا بِمَآ أَنزَلۡتَ وَٱتَّبَعۡنَا ٱلرَّسُولَ فَٱكۡتُبۡنَا مَعَ ٱلشَّٰهِدِينَ ٥٣﴾ [آل‌عمران: 53]. «پروردگارا، به آنچه فرو فرستاده‏اى ايمان آورديم و از رسول [تو] پيروى كرديم. ما را در زمره گواهان بنويس».
12. ﴿رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسۡرَافَنَا فِيٓ أَمۡرِنَا وَثَبِّتۡ أَقۡدَامَنَا وَٱنصُرۡنَا عَلَى ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡكَٰفِرِينَ﴾ [آل‌عمران: 147]. «پروردگارا، گناهانمان و اسرافمان را در كارمان بيامرز و گامهايمان را استوار بدار. و ما را بر گروه كافران پيروز گردان».
13. ﴿رَبَّنَا مَا خَلَقۡتَ هَٰذَا بَٰطِلٗا سُبۡحَٰنَكَ فَقِنَا عَذَابَ ٱلنَّارِ ﴾ [آل‌عمران: 191]. «پروردگارا، اين را باطل نيافريده‏اى، پاكى براى توست، پس ما را از عذاب آتش [جهنم‏] حفظ كن».
14. ﴿رَبَّنَآ إِنَّكَ مَن تُدۡخِلِ ٱلنَّارَ فَقَدۡ أَخۡزَيۡتَهُۥۖ وَمَا لِلظَّٰلِمِينَ مِنۡ أَنصَارٖ ١٩٢﴾ [آل‌عمران: 192]. «پروردگارا، كسى را كه تو به آتش [جهنّم‏] در آورى، حقّا كه رسوايش كرده‏اى و ستمكاران ياورانى نخواهند داشت».
15. ﴿رَّبَّنَآ إِنَّنَا سَمِعۡنَا مُنَادِيٗا يُنَادِي لِلۡإِيمَٰنِ أَنۡ ءَامِنُواْ بِرَبِّكُمۡ فَ‍َٔامَنَّا﴾ [آل‌عمران: 193]. «پروردگارا، ما شنيديم كه ندا دهنده‏اى به ايمان فرا مى‏خواند، كه به پروردگارتان ايمان آوريد، پس ايمان آورديم».
16. ﴿رَبَّنَا فَٱغۡفِرۡ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرۡ عَنَّا سَيِّ‍َٔاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ ٱلۡأَبۡرَارِ﴾ [آل‌عمران: 193]. «پروردگارا، پس گناهانمان را براى ما بيامرز و بديهايمان را از ما بزداى و ما را در زمره نيكان بميران».
17. ﴿رَبَّنَا وَءَاتِنَا مَا وَعَدتَّنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا تُخۡزِنَا يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِۖ إِنَّكَ لَا تُخۡلِفُ ٱلۡمِيعَادَ١٩٤﴾ [آل‌عمران: 194]. «پروردگارا، و آنچه را كه به [زبان‏] رسولانت به ما وعده كرده‏اى، به ما بده و روز قيامت ما را رسوا [و خوار] مگردان. كه بى‌گمان تو خلاف وعده نمى‏كنى».
18. ﴿رَبَّنَآ ءَامَنَّا فَٱكۡتُبۡنَا مَعَ ٱلشَّٰهِدِينَ﴾ [المائدة: 83]. «پروردگارا، ايمان آورده‏ايم، پس ما را در زمره گواهان بنويس».
19. ﴿رَبَّنَآ أَنزِلۡ عَلَيۡنَا مَآئِدَةٗ مِّنَ ٱلسَّمَآءِ تَكُونُ لَنَا عِيدٗا لِّأَوَّلِنَا وَءَاخِرِنَا وَءَايَةٗ مِّنكَۖ وَٱرۡزُقۡنَا وَأَنتَ خَيۡرُ ٱلرَّٰزِقِينَ﴾ [المائدة: 114]. «اى پروردگار ما، سفره‏اى از آسمان بر ما فرو فرست كه عيدى براى ما- براى اوّل و آخر ما- و معجزه‏اى از [جانب‏] تو باشد و به ما روزى ده كه تو بهترين روزى دهندگانى».
20. ﴿رَبَّنَا ظَلَمۡنَآ أَنفُسَنَا وَإِن لَّمۡ تَغۡفِرۡ لَنَا وَتَرۡحَمۡنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ ٢٣﴾ [الأعراف: 23]. «پروردگارا، بر خويشتن ستم روا داشتيم و اگر ما را نبخشى و ما را نبخشايى، البته از زيان ديدگان خواهيم بود».
21. ﴿رَبَّنَا لَا تَجۡعَلۡنَا مَعَ ٱلۡقَوۡمِ ٱلظَّٰلِمِينَ﴾ [الأعراف: 47]. «پروردگارا، ما را در زمره گروه ستمكاران قرار مده».
22. ﴿رَبَّنَا ٱفۡتَحۡ بَيۡنَنَا وَبَيۡنَ قَوۡمِنَا بِٱلۡحَقِّ وَأَنتَ خَيۡرُ ٱلۡفَٰتِحِينَ﴾ [الأعراف: 89]. «پروردگارا، بين ما و قوممان به راستى داورى كن و تو بهترين داورانى».
23. ﴿رَبَّنَآ أَفۡرِغۡ عَلَيۡنَا صَبۡرٗا وَتَوَفَّنَا مُسۡلِمِينَ﴾ [الأعراف: 126]. «پروردگارا، بر ما [باران‏] بردبارى فرو ريز و در حالى كه مسلمان باشيم روحمان را بگير».
24. ﴿رَبَّنَا لَا تَجۡعَلۡنَا فِتۡنَةٗ لِّلۡقَوۡمِ ٱلظَّٰلِمِينَ﴾ [یونس: 85]. «پروردگارا، ما را [دستخوش‏] فتنه گروه ستمكاران قرار مده».
25. ﴿رَبَّنَآ إِنَّكَ تَعۡلَمُ مَا نُخۡفِي وَمَا نُعۡلِنُۗ وَمَا يَخۡفَىٰ عَلَى ٱللَّهِ مِن شَيۡءٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا فِي ٱلسَّمَآءِ ٣٨﴾ [ابراهیم: 38]. «پروردگارا، بى‌گمان تو مى‏دانى آنچه را كه نهان مى‏داريم و آشكار مى‏سازيم. و هيچ چيز نه در زمين و نه در آسمان بر خداوند پوشيده نمى‏ماند».
26. ﴿رَبَّنَا وَتَقَبَّلۡ دُعَآءِ ٤٠﴾ [ابراهیم: 40]. «پروردگارا، دعاى مرا بپذير».
27. ﴿رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لِي وَلِوَٰلِدَيَّ وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ يَوۡمَ يَقُومُ ٱلۡحِسَابُ ٤١﴾ [ابراهیم: 41]. «پروردگارا، مرا و پدر و مادر مرا و مؤمنان را، روزى كه حساب بر پا مى‏گردد، بيامرز».
28. ﴿رَبَّنَآ ءَاتِنَا مِن لَّدُنكَ رَحۡمَةٗ وَهَيِّئۡ لَنَا مِنۡ أَمۡرِنَا رَشَدٗا﴾ [الکهف: 10]. «پروردگارا، از نزد خود رحمتى به ما ببخش و در كارمان راهيابى را برايمان فراهم بين».
29. ﴿رَبَّنَآ إِنَّنَا نَخَافُ أَن يَفۡرُطَ عَلَيۡنَآ أَوۡ أَن يَطۡغَىٰ ٤٥﴾ [طه: 45]. «پروردگارا، به راستى ما مى‏ترسيم كه بر ما تعدّى كند يا از حد بگذرد».
30. ﴿رَبُّنَا ٱلَّذِيٓ أَعۡطَىٰ كُلَّ شَيۡءٍ خَلۡقَهُۥ ثُمَّ هَدَىٰ ٥٠﴾ [طه: 50]. «پروردگار ما كسى است كه به همه چيز [هيئت‏] آفرينشش را داده، آن گاه او را [به جستجوى نيازهايش‏] هدايت كرده است».
31. ﴿رَبَّنَآ ءَامَنَّا فَٱغۡفِرۡ لَنَا وَٱرۡحَمۡنَا وَأَنتَ خَيۡرُ ٱلرَّٰحِمِينَ﴾ [المؤمنون: 109]. «پروردگارا، ايمان آورده‏ايم، پس ما را بيامرز و به ما رحمت آور و تو بهترين بخشايندگانى».
32. ﴿رَبَّنَا ٱصۡرِفۡ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَۖ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا ٦٥ إِنَّهَا سَآءَتۡ مُسۡتَقَرّٗا وَمُقَامٗا ٦٦﴾ [الفرقان: 65-66]. «پروردگارا، عذاب جهنّم را از ما بگردان. بى گمان عذابش پايدار است \* به راستى آن بد قرارگاهى و [بد] مقامى است»
33. ﴿رَبَّنَا هَبۡ لَنَا مِنۡ أَزۡوَٰجِنَا وَذُرِّيَّٰتِنَا قُرَّةَ أَعۡيُنٖ وَٱجۡعَلۡنَا لِلۡمُتَّقِينَ إِمَامًا ٧٤﴾ [الفرقان: 74]. «پروردگارا، از همسرانمان و فرزندانمان مايه روشنى چشم به ما عنايت كن و ما را پيشواى پرهيزگاران ساز».
34. ﴿وَقَالُواْ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِيٓ أَذۡهَبَ عَنَّا ٱلۡحَزَنَۖ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٞ شَكُورٌ ٣٤﴾ [فاطر: 34]. «و گفتند: ستايش خداوندى راست كه اندوه را از ما زدود. به راستى پروردگارمان آمرزنده قدرشناس است».
35. ﴿رَبَّنَا وَسِعۡتَ كُلَّ شَيۡءٖ رَّحۡمَةٗ وَعِلۡمٗا فَٱغۡفِرۡ لِلَّذِينَ تَابُواْ وَٱتَّبَعُواْ سَبِيلَكَ وَقِهِمۡ عَذَابَ ٱلۡجَحِيمِ﴾ [غافر: 7]. «پروردگارا، بخشايش و دانش تو همه چيز را فرا گرفته است. پس آنان را كه توبه كرده‏اند و از راه تو پيروى كرده‏اند، بيامرز. و آنان را از عذاب دوزخ حفظ كن».
36. ﴿رَبَّنَا وَأَدۡخِلۡهُمۡ جَنَّٰتِ عَدۡنٍ ٱلَّتِي وَعَدتَّهُمۡ وَمَن صَلَحَ مِنۡ ءَابَآئِهِمۡ وَأَزۡوَٰجِهِمۡ وَذُرِّيَّٰتِهِمۡۚ إِنَّكَ أَنتَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ٨ وَقِهِمُ ٱلسَّيِّ‍َٔاتِۚ وَمَن تَقِ ٱلسَّيِّ‍َٔاتِ يَوۡمَئِذٖ فَقَدۡ رَحِمۡتَهُۥۚ وَذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ٩﴾ [غافر: 8-9]. «پروردگارا، و آنان را به باغ‌هاى جاودانه‏اى در آور كه به آنان وعده داده‏اى. و [نيز به همان بهشت در آور] هر كس از پدران و همسران و فرزندانشان را كه درستكارند. بى گمان تويى كه پيروزمند فرزانه‏اى \* و آنان را از كيفرها حفظ كن. و هر كس را كه در آن روز از كيفرها حفظ كنى، در حقيقت به او رحمت آورده‏اى. و اين است كاميابى بزرگ».
37. ﴿رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَا تَجۡعَلۡ فِي قُلُوبِنَا غِلّٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ رَبَّنَآ إِنَّكَ رَءُوفٞ رَّحِيمٌ﴾ [الحشر: 10]. «پروردگارا، ما را و آن برادرانمان را كه در ايمان آوردن از ما پيشى گرفتند، بيامرز. و در دل‌هاى ما هيچ كينه‏اى در حق كسانى كه ايمان آورده‏اند، قرار مده. پروردگارا تويى كه بخشنده مهربانى».
38. ﴿رَّبَّنَا عَلَيۡكَ تَوَكَّلۡنَا وَإِلَيۡكَ أَنَبۡنَا وَإِلَيۡكَ ٱلۡمَصِيرُ﴾ [الـممتحنة: 4]. «پروردگارا، بر تو توكّل كرده‏ايم و رو به‌سوى تو نهاده‏ايم و بازگشت به سوى توست».
39. ﴿رَبَّنَآۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ﴾ [الـممتحنة: 5]. «پروردگارا، ما را دستخوش كافران قرار مده و ما را بيامرز پروردگارا، تويى كه پيروزمند فرزانه‏اى».
40. ﴿رَبَّنَآ أَتۡمِمۡ لَنَا نُورَنَا وَٱغۡفِرۡ لَنَآۖ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ﴾ [التحریم: 8]. «پروردگارا، نورمان را براى ما به تمام [و كمال‏] برسان و ما را بيامرز. بى‌گمان تو بر هر كارى توانايى».

و اما دعاهايي كه با رَب شروع مي‌شود:

1- ﴿رَبِّ ٱجۡعَلۡ هَٰذَا بَلَدًا ءَامِنٗا وَٱرۡزُقۡ أَهۡلَهُۥ مِنَ ٱلثَّمَرَٰتِ مَنۡ ءَامَنَ مِنۡهُم بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ﴾ [البقرة: 126]. «پروردگارا، اين [سرزمين‏] را شهرى امن گردان و به مردمش، هر كس كه به خدا و روز قيامت ايمان آورد، از فرآورده‏ها روزى ده».

2- ﴿رَبِّ هَبۡ لِي مِن لَّدُنكَ ذُرِّيَّةٗ طَيِّبَةًۖ إِنَّكَ سَمِيعُ ٱلدُّعَآءِ ٣٨﴾ [آل‌عمران: 38]. «پروردگارا، از نزد خويش نسلى پاك به من ببخش. به راستى [كه‏] تو شنواى دعايى».

3- ﴿رَبِّ ٱجۡعَل لِّيٓ ءَايَةٗ﴾ [آل‌عمران: 41]. «پروردگارا، براى من نشانه‏اى قرار بده».

4- ﴿رَبِّ ٱغۡفِرۡ لِي وَلِأَخِي وَأَدۡخِلۡنَا فِي رَحۡمَتِكَۖ وَأَنتَ أَرۡحَمُ ٱلرَّٰحِمِينَ﴾ [الأعراف: 151]. «پروردگارا، مرا و برادرم را بيامرز و ما را مشمول رحمت خويش گردان. و تو بخشاينده‏ترين بخشايندگانى».

5- ﴿رَبِّ إِنِّيٓ أَعُوذُ بِكَ أَنۡ أَسۡ‍َٔلَكَ مَا لَيۡسَ لِي بِهِۦ عِلۡمٞۖ وَإِلَّا تَغۡفِرۡ لِي وَتَرۡحَمۡنِيٓ أَكُن مِّنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ﴾ [هود: 47]. «پروردگارا، من به تو پناه مى‏برم از اينكه از تو چيزى را بخواهم كه به آن علم ندارم. و اگر مرا نيامرزى و به من رحمت نياورى از زيانكاران خواهم بود».

6- ﴿رَبِّ ٱجۡعَلۡ هَٰذَا ٱلۡبَلَدَ ءَامِنٗا وَٱجۡنُبۡنِي وَبَنِيَّ أَن نَّعۡبُدَ ٱلۡأَصۡنَامَ﴾ [ابراهیم: 35]. «پروردگارا، اين سرزمين را امن [و امان‏] قرار ده و مرا و فرزندانم را از آنكه بتان را بندگى كنيم، دور بدار».

7- ﴿رَبِّ ٱجۡعَلۡنِي مُقِيمَ ٱلصَّلَوٰةِ وَمِن ذُرِّيَّتِيۚ رَبَّنَا وَتَقَبَّلۡ دُعَآءِ ٤٠﴾ [ابراهیم: 40]. «پروردگارا، مرا و [نيز كسانى‏] از فرزندانم را، نمازگزار قرار ده. و پروردگارا، دعاى مرا بپذير».

8- ﴿رَّبِّ ٱرۡحَمۡهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرٗا﴾ [الإسراء: 24]. «پروردگارا، به آنان رحمت آور، چنان كه [به سنّ‏] خردسالى مرا پروراندند».

9- ﴿رَّبِّ أَدۡخِلۡنِي مُدۡخَلَ صِدۡقٖ وَأَخۡرِجۡنِي مُخۡرَجَ صِدۡقٖ وَٱجۡعَل لِّي مِن لَّدُنكَ سُلۡطَٰنٗا نَّصِيرٗا﴾ [الإسراء: 80]. «پروردگارا، مرا به در آوردنى پسنديده [به مدينه‏] در آور. و به بيرون آوردنى پسنديده، مرا [از مكه‏] بيرون آور و برايم از نزد خود، حجتى ياريگر قرار بده».

10- ﴿رَبِّ إِنِّي وَهَنَ ٱلۡعَظۡمُ مِنِّي وَٱشۡتَعَلَ ٱلرَّأۡسُ شَيۡبٗا وَلَمۡ أَكُنۢ بِدُعَآئِكَ رَبِّ شَقِيّٗا﴾ [مریم: 4]. «پروردگارا، به راستى كه استخوانم سست شده و از [آتش‏] پيرى [موى‏] سرم سپيد گشته است. و پروردگارا [هرگز] در دعايت نااميد نبوده‏ام».

11- ﴿رَبِّ ٱشۡرَحۡ لِي صَدۡرِي ٢٥ وَيَسِّرۡ لِيٓ أَمۡرِي ٢٦ وَٱحۡلُلۡ عُقۡدَةٗ مِّن لِّسَانِي ٢٧ يَفۡقَهُواْ قَوۡلِي ٢٨﴾ [طه: 25-28]. «پروردگارا، سينه‏ام را برايم بگشا \* و كارم را براى من آسان گردان \* و گره از زبانم بگشاى \* تا سخنم را در يابند».

12- ﴿رَّبِّ زِدۡنِي عِلۡمٗا﴾ [طه: 114]. «پروردگارا، به من دانشى بيفزاى».

13- ﴿رَبِّ لَا تَذَرۡنِي فَرۡدٗا وَأَنتَ خَيۡرُ ٱلۡوَٰرِثِينَ﴾ [الأنبیاء: 89]. «پروردگارا، مرا تنها مگذار و تو بهترين وارثانى».

14- ﴿قَٰلَ رَبِّ ٱحۡكُم بِٱلۡحَقِّۗ وَرَبُّنَا ٱلرَّحۡمَٰنُ ٱلۡمُسۡتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ ١١٢﴾ [الأنبیاء: 112]. «[پيامبر] گفت: پروردگارا، به راستى حكم كن و پروردگار ما [خداوند] بخشاينده در آنچه بيان مى‏كنيد ياريگر [ما] ست».

15- ﴿رَبِّ ٱنصُرۡنِي بِمَا كَذَّبُونِ﴾ [المؤمنون: 26]. «پروردگارا، در قبال آنكه مرا دروغگو شمردند، يارى‏ام كن».

16- ﴿رَّبِّ أَنزِلۡنِي مُنزَلٗا مُّبَارَكٗا وَأَنتَ خَيۡرُ ٱلۡمُنزِلِينَ﴾ [المؤمنون: 29]. «پروردگارا، مرا به منزلى خجسته فرود آور و تو بهترين ميزبانانى».

17- ﴿رَّبِّ إِمَّا تُرِيَنِّي مَا يُوعَدُونَ﴾ [المؤمنون: 93]. «پروردگارا، اگر آنچه را كه از آن بيم مى‏يابند به من بنمايى».

18- ﴿رَبِّ فَلَا تَجۡعَلۡنِي فِي ٱلۡقَوۡمِ ٱلظَّٰلِمِينَ ٩٤﴾ [المؤمنون: 94]. «پروردگارا، در هر حال مرا در [زمره‏] گروه ستمكاران قرار مده».

19- ﴿رَّبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنۡ هَمَزَٰتِ ٱلشَّيَٰطِينِ ٩٧ وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَن يَحۡضُرُونِ ٩٨﴾ [المؤمنون: 97-98]. «پروردگارا، از وسوسه‏هاى شياطين به تو پناه مى‏برم \* و پروردگارا، از آنكه به نزد من حاضر شوند به تو پناه مى‏برم».

20- ﴿رَّبِّ ٱغۡفِرۡ وَٱرۡحَمۡ وَأَنتَ خَيۡرُ ٱلرَّٰحِمِينَ﴾ [المؤمنون: 118]. «پروردگارا، بيامرز و ببخشاى و تو بهترين بخشايندگانى».

21- ﴿رَبِّ هَبۡ لِي حُكۡمٗا وَأَلۡحِقۡنِي بِٱلصَّٰلِحِينَ ٨٣﴾ [الشعراء: 83]. «پروردگارا، به من حكمت ببخش و مرا به شايستگان پيوسته‏دار».

22- ﴿رَبِّ إِنَّ قَوۡمِي كَذَّبُونِ ١١٧ فَٱفۡتَحۡ بَيۡنِي وَبَيۡنَهُمۡ فَتۡحٗا وَنَجِّنِي وَمَن مَّعِيَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ١١٨﴾ [الشعراء: 117-118]. «پروردگارا، قومم مرا دروغزن انگاشتند. پس [كار] بين من و آنان را چنان كه بايد يكسره كن. و من و كسانى از مؤمنان را كه با منند، رهايى بخش».

23- ﴿رَبِّ نَجِّنِي وَأَهۡلِي مِمَّا يَعۡمَلُونَ ١٦٩﴾ [الشعراء: 169]. «پروردگارا، مرا و خانواده‏ام را از آنچه مى‏كنند، رهايى بخش».

24- ﴿رَبِّ أَوۡزِعۡنِيٓ أَنۡ أَشۡكُرَ نِعۡمَتَكَ ٱلَّتِيٓ أَنۡعَمۡتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَٰلِدَيَّ وَأَنۡ أَعۡمَلَ صَٰلِحٗا تَرۡضَىٰهُ وَأَدۡخِلۡنِي بِرَحۡمَتِكَ فِي عِبَادِكَ ٱلصَّٰلِحِينَ﴾ [النمل: 19]. «پروردگارا، به من الهام كن اين نعمتى را كه بر من و پدر و مادرم ارزانى داشته‏اى، سپاس گزارم و آنكه كردار شايسته [اى‏] انجام دهم كه به آن خشنود گردى و مرا به رحمت خود در [زمره‏] بندگان شايسته‏ات در آور».

25- ﴿رَبِّ إِنِّي ظَلَمۡتُ نَفۡسِي وَأَسۡلَمۡتُ مَعَ سُلَيۡمَٰنَ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾ [النمل: 44]. «پروردگارا، من به خود ستم كرده‏ام و [اينك‏] همراه سليمان تسليم خداوند، پروردگار جهانيانم».

26- ﴿رَبِّ إِنِّي ظَلَمۡتُ نَفۡسِي فَٱغۡفِرۡ لِي فَغَفَرَ لَهُۥٓۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلۡغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ ١٦﴾ [القصص: 16]. «پروردگارا، من به خود ستم كردم، مرا بيامرز. آن گاه [خداوند] او را آمرزيد. حقّا كه او آمرزنده مهربان است».

27- ﴿رَبِّ بِمَآ أَنۡعَمۡتَ عَلَيَّ فَلَنۡ أَكُونَ ظَهِيرٗا لِّلۡمُجۡرِمِينَ ١٧﴾ [القصص: 17]. «پروردگارا، به خاطر انعامت در حقّ من [از اين پس‏] هرگز هم پشت گناهكاران نخواهم».

28- ﴿قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ ٱلۡقَوۡمِ ٱلظَّٰلِمِينَ ٢١﴾ [القصص: 21]. «پروردگارا، مرا از گروه ستمكاران رهايى بخش».

29- ﴿رَبِّ إِنِّي لِمَآ أَنزَلۡتَ إِلَيَّ مِنۡ خَيۡرٖ فَقِيرٞ ٢٤﴾ [القصص: 24]. «پروردگارا، من به هر خيرى كه بر من بفرستى [سخت‏] نيازمندم».

30- ﴿رَبِّ ٱنصُرۡنِي عَلَى ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡمُفۡسِدِينَ﴾ [العنکبوت: 30]. «پروردگارا، مرا بر [ضدّ] گروه فسادكاران يارى رسان».

31- ﴿رَبِّ هَبۡ لِي مِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ١٠٠﴾ [الصافات: 100]. «پروردگارا، به من [فرزندى‏] از درستكاران ببخش».

32- ﴿رَبِّ ٱغۡفِرۡ لِي وَهَبۡ لِي مُلۡكٗا لَّا يَنۢبَغِي لِأَحَدٖ مِّنۢ بَعۡدِيٓۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلۡوَهَّابُ ٣٥﴾ [ص: 35]. «پروردگارا، مرا بيامرز و به من فرمانروايى‏اى ببخش كه جز من كسى را نسزد. بى گمان تويى كه بخشاينده‏اى».

33- ﴿رَبِّ أَوۡزِعۡنِيٓ أَنۡ أَشۡكُرَ نِعۡمَتَكَ ٱلَّتِيٓ أَنۡعَمۡتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَٰلِدَيَّ وَأَنۡ أَعۡمَلَ صَٰلِحٗا تَرۡضَىٰهُ وَأَصۡلِحۡ لِي فِي ذُرِّيَّتِيٓۖ إِنِّي تُبۡتُ إِلَيۡكَ وَإِنِّي مِنَ ٱلۡمُسۡلِمِينَ﴾ [الأحقاف: 15]. «پروردگارا، به من توفيق ده تا نعمتت را كه بر من و بر پدر و مادرم ارزانى داشته‏اى سپاس گزارم و كار شايسته‏اى كنم كه به آن خشنود شوى و فرزندانم را نيز براى من شايسته بدار. من به تو روى آورده‏ام و من از مسلمانانم».

34- ﴿رَبِّ ٱبۡنِ لِي عِندَكَ بَيۡتٗا فِي ٱلۡجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِن فِرۡعَوۡنَ وَعَمَلِهِۦ وَنَجِّنِي مِنَ ٱلۡقَوۡمِ ٱلظَّٰلِمِينَ﴾ [التحریم: 11]. «پروردگارا، برايم در نزد خود در بهشت خانه‏اى بساز. و مرا از فرعون و عمل او برهان و مرا از [دست‏] گروه ستمكاران نجات بده».

35- ﴿رَّبِّ لَا تَذَرۡ عَلَى ٱلۡأَرۡضِ مِنَ ٱلۡكَٰفِرِينَ دَيَّارًا﴾ [النوح: 26]. «پروردگارا، برايم در نزد خود در بهشت خانه‏اى بساز. و مرا از فرعون و عمل او برهان و مرا از [دست‏] گروه ستمكاران نجات بده».

36- ﴿رَّبِّ ٱغۡفِرۡ لِي وَلِوَٰلِدَيَّ وَلِمَن دَخَلَ بَيۡتِيَ مُؤۡمِنٗا وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِۖ وَلَا تَزِدِ ٱلظَّٰلِمِينَ إِلَّا تَبَارَۢا ٢٨﴾ [النوح: 28]. «پروردگارا، مرا و پدر و مادرم را و هر آن كس را كه مؤمن به خانه‏ام در آيد و مردان مؤمن و زنان مؤمن را بيامرز و ستمكاران را جز نابودى ميفزاى».

19- اذكار صبح و شام

در اينجا به برخي اذكار كه در همه اوقات و برخي كه با «أصبح وأصبحتُ» شروع مي‌شود براي صبح و برخي ديگر كه با «امسي و امسيتُ» شروع مي‌شود به عنوان اذكار شب استفاده مي‌شود توجه شما را جلب مي‌نمائيم، از خداوند مهربان مي‌خواهيم از هم اكنون به ما و شما توفيق ذكر و ياد صبح و شب و هميشگي خود عطا فرمايد و ما را در زمره ذاكران خويش قرار دهد. آمين.

1. «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لا إِلَهَ إِلا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ». (3 مرتبه).
2. «سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ، وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلا بِاللَّهِ» (3 مرتبه).
3. «اللهم أجرني من النار» «خداوندا مرا از عذاب آتش پناه ده». (7 مرتبه).
4. «لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (10 مرتبه، بعد از نماز صبح بيشتر بكار مي‌رود).
5. «بِسْمِ اللَّهِ الَّذِى لاَ يَضُرُّ مَعَ اسْمِهِ شَىْءٌ فِى الأَرْضِ وَلاَ فِى السَّمَاءِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (3 مرتبه، نجات از هر آسيب).
6. «أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ» (3 مرتبه).
7. «حَسْبِىَ اللَّهُ لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ» (7 مرتبه، كفايت از هر امر ناموافق).
8. «اللَّهُمَّ مَا أَصْبَحَ (صبح) أمسى (شب) بِي مِنْ نِعْمَةٍ، أَوْ بِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ ، فَمِنْكَ وَحْدَكَ لا شَرِيكَ لَكَ ، فَلَكَ الْحَمْدُ ، وَلَكَ الشُّكْرُ» (1 مرتبه).
9. آية الكرسي: ﴿ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡحَيُّ ٱلۡقَيُّومُۚ لَا تَأۡخُذُهُۥ سِنَةٞ وَلَا نَوۡمٞۚ لَّهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۗ مَن ذَا ٱلَّذِي يَشۡفَعُ عِندَهُۥٓ إِلَّا بِإِذۡنِهِۦۚ يَعۡلَمُ مَا بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَمَا خَلۡفَهُمۡۖ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيۡءٖ مِّنۡ عِلۡمِهِۦٓ إِلَّا بِمَا شَآءَۚ وَسِعَ كُرۡسِيُّهُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَۖ وَلَا يَ‍ُٔودُهُۥ حِفۡظُهُمَاۚ وَهُوَ ٱلۡعَلِيُّ ٱلۡعَظِيمُ ٢٥٥﴾ [البقرة: ٢٥٥].
10. ﴿حمٓ ١ تَنزِيلُ ٱلۡكِتَٰبِ مِنَ ٱللَّهِ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡعَلِيمِ ٢ غَافِرِ ٱلذَّنۢبِ وَقَابِلِ ٱلتَّوۡبِ شَدِيدِ ٱلۡعِقَابِ ذِي ٱلطَّوۡلِۖ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ إِلَيۡهِ ٱلۡمَصِيرُ ٣﴾ [غافر: 1-3]. (1 مرتبه، ذكر صبح و شب)
11. سوره اخلاص، سوره فلق، سوره ناس (3 مرتبه، نجات و حفظ از بلاياي روزانه).
12. «اللَّهُمَّ إِنِّى أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْهَمِّ وَالْحَزَنِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الْجُبْنِ وَالْبُخْلِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ غَلَبَةِ الدَّيْنِ وَقَهْرِ الرِّجَالِ**»** (1 مرتبه).
13. «سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلا بِاللَّهِ، مَا شَاءَ اللَّهُ كَانَ، وَمَا لَمْ يَشَأْ لَمْ يَكُنْ، أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ، وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا» (1 مرتبه).
14. «أَعُوذُ بِاَللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنْ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» (3 مرتبه).

﴿هُوَ ٱللَّهُ ٱلَّذِي لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ عَٰلِمُ ٱلۡغَيۡبِ وَٱلشَّهَٰدَةِۖ هُوَ ٱلرَّحۡمَٰنُ ٱلرَّحِيمُ ٢٢﴾ [الحشر: 22]. «اوست آن خدايى كه معبود [راستينى‏] جز او نيست. داننده نهان و آشكار. اوست بخشاينده مهربان». ﴿هُوَ ٱللَّهُ ٱلَّذِي لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡمَلِكُ ٱلۡقُدُّوسُ ٱلسَّلَٰمُ ٱلۡمُؤۡمِنُ ٱلۡمُهَيۡمِنُ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡجَبَّارُ ٱلۡمُتَكَبِّرُۚ سُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ٢٣﴾ [الحشر: 23]. «اوست خدايى كه معبود [راستينى‏] جز او نيست. پادشاه پاك سالم [از هر عيب‏] ايمنى دهنده نگهبان پيروزمند جبّار متكبّر. خداوند از آنچه شرك مى‏آورند پاك است». ﴿هُوَ ٱللَّهُ ٱلۡخَٰلِقُ ٱلۡبَارِئُ ٱلۡمُصَوِّرُۖ لَهُ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰۚ يُسَبِّحُ لَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ٢٤﴾ [الحشر: 24]. «اوست خداوند آفريدگار نو آفرين نقشبند. او نامهاى نيك دارد. آنچه در آسمانها و زمين است او را به پاكى ياد مى‏كند. و اوست پيروزمند فرزانه». (1 مرتبه). (ذكر قبل خواب).

1. «بسم الله على نفسي وديني بسم الله على أهلي ومالي وولدي بسم الله على ما أعطاني الله ربي، لا أشرك به شيئاً الله أكبر الله أكبر الله أكبر و أَعزُّ وأَجلُّ وأعظم مما أَخافُ وأََحْذَرُ عَزَّجارُك وجَلَّ ثناءُك ولا إلهَ غيرك – اللهم إنِّي أَعُوذُ بك من شر نفسي ومن شر كل شيطان مَريد ومن شر كل جبار عنيد ﴿فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَقُلۡ حَسۡبِيَ ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ عَلَيۡهِ تَوَكَّلۡتُۖ وَهُوَ رَبُّ ٱلۡعَرۡشِ ٱلۡعَظِيمِ ١٢٩﴾ [التوبة: 129]. ﴿إِنَّ وَلِـِّۧيَ ٱللَّهُ ٱلَّذِي نَزَّلَ ٱلۡكِتَٰبَۖ وَهُوَ يَتَوَلَّى ٱلصَّٰلِحِينَ ١٩٦﴾ [الأعراف: 196]» (1 مرتبه).
2. «اللهم إنى أعوذ بك من شر نفسى ومن شر كل دابة أنت آخذ بناصيتها إن ربى على صراط مستقيم» (1 مرتبه).

﴿فَسُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ حِينَ تُمۡسُونَ وَحِينَ تُصۡبِحُونَ ١٧ وَلَهُ ٱلۡحَمۡدُ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَعَشِيّٗا وَحِينَ تُظۡهِرُونَ ١٨ يُخۡرِجُ ٱلۡحَيَّ مِنَ ٱلۡمَيِّتِ وَيُخۡرِجُ ٱلۡمَيِّتَ مِنَ ٱلۡحَيِّ وَيُحۡيِ ٱلۡأَرۡضَ بَعۡدَ مَوۡتِهَاۚ وَكَذَٰلِكَ تُخۡرَجُونَ ١٩﴾ [الروم: 17-19]. «پس چون در شامگاه و بامداد در آييد خداوند را چنان كه بايد به پاكى ياد كنيد \* و ستايش در آسما‌نها و زمين او راست و [نيز] در پايان روز و به هنگام نيمروزتان \* زنده را از مرده بر مى‏آورد و مرده را از زنده بر مى‏آورد و زمين را پس از پژمردنش زنده [و خرّم‏] مى‏سازد و بدينسان [از گورها] بيرون آورده مى‏شويد». (1 مرتبه).

1. «اللهم إنِّي أَعُوذُ بِكَ مِن أَنْ أُشْرك بكَ شيئاً وأَنا أَعلم به وأَستغفرك لـما لا أَعلم به تبتُ عنه وتبرأْتُ من الكفر والشرك والكذب والغيبة والبدعة والنميمة والفواحش والبهتان والـمعاصي كلها وأسلمت وأقول لا إله إلا الله محمداً رسول الله» (دعای نجات از شرک).
2. «بِسْمِ اللَّهِ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ لاَ حَوْلَ وَلاَ قُوَّةَ إِلاَّ بِاللَّهِ» (دعا هنگام خروج از منزل).

«بسم الله وصلي الله على محمد وآله﴿وَأُفَوِّضُ أَمۡرِيٓ إِلَى ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ بَصِيرُۢ بِٱلۡعِبَادِ ٤٤ فَوَقَىٰهُ ٱللَّهُ سَيِّ‍َٔاتِ مَا مَكَرُواْ﴾ [غافر: 44-45]. ﴿أَن لَّآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنتَ سُبۡحَٰنَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ٨٧ فَٱسۡتَجَبۡنَا لَهُۥ وَنَجَّيۡنَٰهُ مِنَ ٱلۡغَمِّۚ وَكَذَٰلِكَ نُ‍ۨجِي ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٨٨﴾ [الأنبیاء: 87-88]. ﴿حَسۡبُنَا ٱللَّهُ وَنِعۡمَ ٱلۡوَكِيلُ ١٧٣ فَٱنقَلَبُواْ بِنِعۡمَةٖ مِّنَ ٱللَّهِ وَفَضۡلٖ لَّمۡ يَمۡسَسۡهُمۡ سُوٓءٞ﴾ [آل‌عمران: 173-174]. ما شاء الله لا حول ولا قوﺓَ إلا بالله ما شاء الله لا ما شاء الناس ما شاء الله واِن كَرِهَ الناس حسبي الرب من الـمربوبين حسبي الخالق من الـمخلوقين. حسبي الرازق من الـمرزوقين حسبي الله رب العالـمين حسبي من هو حسبي، حسبي من لم يزل حسبي، حسبي الله لا إله إلا هو عليه توكلتُ وهو رب العرش العظيم». (بعد از نماز صبح خوانده شود).

چهار آیه جهت نصرت و هیبت پیدا کردن:

هر کس همراه داشته باشد این چهار آیه را نصرت یابد و در نزد حاکمان با هیبت باشد.

﴿أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلۡمَلَإِ مِنۢ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ مِنۢ بَعۡدِ مُوسَىٰٓ إِذۡ قَالُواْ لِنَبِيّٖ لَّهُمُ ٱبۡعَثۡ لَنَا مَلِكٗا نُّقَٰتِلۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِۖ قَالَ هَلۡ عَسَيۡتُمۡ إِن كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡقِتَالُ أَلَّا تُقَٰتِلُواْۖ قَالُواْ وَمَا لَنَآ أَلَّا نُقَٰتِلَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَقَدۡ أُخۡرِجۡنَا مِن دِيَٰرِنَا وَأَبۡنَآئِنَاۖ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيۡهِمُ ٱلۡقِتَالُ تَوَلَّوۡاْ إِلَّا قَلِيلٗا مِّنۡهُمۡۚ وَٱللَّهُ عَلِيمُۢ بِٱلظَّٰلِمِينَ ٢٤٦﴾ [البقرة: 246]. «آيا به [حال‏] بزرگان بنى اسرائيل پس از موسى نينديشيده‏اى؟ چون به پيامبرشان گفتند: پادشاهى براى ما بگمار تا در راه خدا جنگ كنيم. [پيامبر] گفت: اين انتظار از شما مى‏رود كه -اگر جهاد بر شما مقرر گردد- پيكار نكنيد. گفتند: دليلى نداريم كه در راه خدا جنگ نكنيم حال آنكه از ديار خود رانده و از [زن و] فرزندانمان به دور افتاده‏ايم. پس آن گاه كه كارزار بر آنان مقرر گشت -جز اندكى از آنان- روى گرداندند و خداوند به ستمكاران آگاه است».

﴿لَّقَدۡ سَمِعَ ٱللَّهُ قَوۡلَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ فَقِيرٞ وَنَحۡنُ أَغۡنِيَآءُۘ سَنَكۡتُبُ مَا قَالُواْ وَقَتۡلَهُمُ ٱلۡأَنۢبِيَآءَ بِغَيۡرِ حَقّٖ وَنَقُولُ ذُوقُواْ عَذَابَ ٱلۡحَرِيقِ ١٨١﴾ [آل‌عمران: 181]. «آرى خداوند سخن آنان را كه گفتند: خداوند فقير و ما توانگريم، شنيد. آنچه را كه گفتند و اينكه آنان پيامبران را به ناحق كشتند، خواهيم نوشت و مى‏گوييم: عذاب سوزاننده را بچشيد».

﴿أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ قِيلَ لَهُمۡ كُفُّوٓاْ أَيۡدِيَكُمۡ وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيۡهِمُ ٱلۡقِتَالُ إِذَا فَرِيقٞ مِّنۡهُمۡ يَخۡشَوۡنَ ٱلنَّاسَ كَخَشۡيَةِ ٱللَّهِ أَوۡ أَشَدَّ خَشۡيَةٗۚ وَقَالُواْ رَبَّنَا لِمَ كَتَبۡتَ عَلَيۡنَا ٱلۡقِتَالَ لَوۡلَآ أَخَّرۡتَنَآ إِلَىٰٓ أَجَلٖ قَرِيبٖۗ قُلۡ مَتَٰعُ ٱلدُّنۡيَا قَلِيلٞ وَٱلۡأٓخِرَةُ خَيۡرٞ لِّمَنِ ٱتَّقَىٰ وَلَا تُظۡلَمُونَ فَتِيلًا ٧٧﴾ [النساء: 77]. «آيا به كسانى كه به آنان گفته شد كه [از جنگ‏] دست نگه داريد و نماز بگزاريد و زكات بدهيد، ننگريسته‏اى؟ كه چون جهاد بر آنان مقرر شد ناگاه گروهى از آنان همچون ترس از خدا -يا به ترسى بيشتر- از مردم ترسيدند و گفتند: پروردگارا، چرا جهاد را بر ما مقرر كردى؟ چرا تا زمانى نزديك به ما مهلت ندادى؟ بگو: بهره‏مندى دنيا اندك است و آخرت براى كسى كه پرهيزگارى كند، بهتر است و به كم‌ترين ميزانى ستم نمى‏بينيد».

﴿وَٱتۡلُ عَلَيۡهِمۡ نَبَأَ ٱبۡنَيۡ ءَادَمَ بِٱلۡحَقِّ إِذۡ قَرَّبَا قُرۡبَانٗا فَتُقُبِّلَ مِنۡ أَحَدِهِمَا وَلَمۡ يُتَقَبَّلۡ مِنَ ٱلۡأٓخَرِ قَالَ لَأَقۡتُلَنَّكَۖ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ ٱللَّهُ مِنَ ٱلۡمُتَّقِينَ ٢٧﴾ [المائدة: 27]. «و خبر دو فرزند آدم را به‌راستى بر آنان بر خوان، چون [هر كدام‏] قربانى‏اى نذر كردند، كه از يكى‏شان پذيرفته و از ديگرى پذيرفته نشد. [آن ديگر] گفت: قطعا تو را خواهم كشت. [هابيل‏] گفت: خداوند فقط از پرهيزگاران مى‏پذيرد».

این چهار آیه عظیم است و در هر آیه اگر دقت نمایید ده قاف (ق) وجود دارد.

در حديثي از مصطفي صلوات الله و سلام عليه چنين خبر داد از كردگار قديم و خداوند عز جلاله و تقدست اسمائه و تعالت صفاته از بنده نوازي و مهرباني و بزرگواري پروردگار خود چنين گفت: قسمت كردم خواندن سوره الحمد را ميان خود و بنده‌ام. نيمي از آن من، و نيمي ديگر از آن بنده ام. بنده من آنچه خواهد براي اوست، چون بنده گويد: بسم الله الرحمن الرحيم، الله تعالي فرمايد: مرا نام نهاد و نام نيكو خواند. چون بنده گويد: ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٢﴾ الله تعالي فرمايد: بنده مرا سپاسگزاري كرد. چون بنده گويد: ﴿ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ ٣﴾ الله تعالي فرمايد: بنده مرا ستايش نيكو و ثناي به سزا گفت. چون بنده گويد: الله تعالي فرمايد: بنده من مرا به بزرگواري و پاكي بستود چون بنده گويد. ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ ٥﴾ خداوند فرمايد: بنده‌ام بر من تكيه كرد (توكل نمود) و كارش را به من واگذار نموده، دانست كه بر سر برنده و اتمام كننده كار وي ما هستيم، تمام كننده نعمت بر وي ما هستيم، سازنده كار وي و روزي رساننده به وي مائيم ما را مي‌پرستد و از ما ياري مي‌خواهد، دست نياز به‌سوي ما برداشت كه «اهدنا» تا آخر سوره همه بنده را دعاست و او راست آنچه خواست. در اين خبر سوره حمد را صلوة ناميد تا يادآور شود بنده را كه، نماز بدون الحمد درست نيست.

بسم الله آيه اول و جزء سوره است، اين سوره را ام القرآن، سبع المثاني و فاتحة الكتاب نيز ناميده‌اند. فاتحه در قرآنها ابتدا شروع مي‌باشد و كودكان را اول بار اين سوره مي‌آموزانند و در هر كاري كه بنده در آن شروع كند اول گويد: بسم الله و گفته‌اند: فاتحه اولين سوره‌اي است كه از آسمان فرود آمد. آمده است كه: اين سوره به خواست الهي شفا بخش مي‌باشد.

بسم الله معنايش، در گرفتم به نام خويش، در پيوستم به نام خويش و آغاز كردم به نام خويش و درگيريد، در پيونديد و آغاز كنيد به نام من. اسم در اينجا به معني ذات است چنانچه در جاي ديگر فرمود: ﴿سَبِّحِ ٱسۡمَ رَبِّكَ ٱلۡأَعۡلَى ١﴾ [الأعلی: 1]. يعني: «به پاكي بستائيد نام پروردگار خويش را». در جايي ديگر فرمود: ﴿تَبَٰرَكَ ٱسۡمُ رَبِّكَ﴾ [الرحمن: 78]. «با بركت و با بزرگواري و برتري است نام پروردگار تو». در لغت توحيد آن است كه به نزد اهل حق اسم و مسمي يكي است نام و نامور و الله بناء همه نام‌هاي خداوند است و نام حقيقي مهيمن (برتر از اين) است، و آنكه همه نام‌هاي وي مي‌باشند و پاك ازلي و نيكو و بزرگ.

اين نام حقيقي بر خود نهاده و نه از صفت شكافته و بناي همه نام‌هاست نبيني كه هرجا فرمايد: الله غفور است و رحيم است، الله سميع است و بصير، الله خبير است و لطيف، الله بنا نهد و ديگر نامها بر آن اوصاف بندد. در قرآن 3027 جا نام الله آمده و خويشتن را به آن نام برد و ايشان كه بت را لات نام كردند ايشان را گفت: ﴿يُلۡحِدُونَ فِيٓ أَسۡمَٰٓئِهِۦ﴾ [الأعراف: 180]. «در نام من الحاد مي‌آرند و به كژي مي‌نامند» خواستند دشمنان خدا كه بت را هام نام نهند الله تعالي آن را برايشان شكست و برايشان تباه كرد. الله تعالي فرمايد: ﴿هَلۡ تَعۡلَمُ لَهُۥ سَمِيّٗا﴾ [مریم: 65]. او را هام نام داني يعني كه، هيچ كس را جز از وي الله نخوانند و نه رحمن. در اشتقاق نام الله علماء مختلفند و سخن در آن مشتبه است. برخي از تجزيه كلمه الله اجتناب نمودند و برخي ريشه آن را تفسير نموده‌اند. گفته‌اند: الله اوست كه آرام خلق به ذكر اوست سكون دل دوستان به نام اوست شادي دل مويگان به ياد اوست ذكر وي آئين زبان، نام وي راحت جان، يافت وي سور دل و سرور دوستان است. معني ديگر يعني آنچه كه زيركان و دانايان در مبادي اشراق وي حيران و از دريافت چگونگي صفات افعال وي نوميدند.

نام رحمن را در جاهليت نمي‌شناختند: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ٱسۡجُدُواْۤ لِلرَّحۡمَٰنِ قَالُواْ وَمَا ٱلرَّحۡمَٰنُ﴾ [الفرقان: 60]. «و چون به آنان گفته شود: براى [خداوند] رحمان سجده بريد، گويند: و رحمان [ديگر] چيست؟» و در جاي ديگر آمده: ﴿وَهُمۡ يَكۡفُرُونَ بِٱلرَّحۡمَٰنِ﴾ [الرعد: 30]. «آنها به [خداى‏] رحمان كفر مى‏ورزند» كه پاسخ اين است: ﴿قُلۡ هُوَ رَبِّي لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ﴾ [الرعد: 30]. «بگو اوست كه پرورنده من (و همه امور من در دست اوست) و جز او نيست معبودي». بعضي آن را كلمه‌اي عبراني دانسته و برخي آن را كلمه‌اي عربي و از ريشه رحمت مشتق شده، اما در تورات و درميان اهل كتاب معروفتر بوده است. بر همين اساس است كه مي‌فرمايد: ﴿قُلِ ٱدۡعُواْ ٱللَّهَ أَوِ ٱدۡعُواْ ٱلرَّحۡمَٰنَۖ أَيّٗا مَّا تَدۡعُواْ فَلَهُ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ﴾ [الإسراء: 110]. «بگو: خداوند را بخوانيد يا «رحمن» را بخوانيد. هر كدام [نيك است‏] كه خداوند نا‌م‌هاى نيكو دارد». پس الله و رحمن اسامي خاص خداوندند و نمي‌شود اين دو را بر روي مخلوقات گذاشت كه متاسفانه امروزه در ايران نام برخي پسران را رحمن مي‌نامند، و از اين جهت كه اين دو اسم اسماء خاص خداوند مي‌باشند نمي‌شود چنين نام نهاد بلكه عبدالله يا عبدالرحمن بلا اشكال است و اداره ثبت احوال مي‌بايست در اين زمينه دقت داشته باشد. رحمن بر همه خلق از آفريدن و روزي دادن و رحيم بر مؤمنان از روي هدايت و توفيق طاعت در دنيا و بهشت و رويت در عقبي.

خداوند به پنج نام از رحمت خود را در قرآن باز خواند: 1- رحمن 2- رحيم 3- أرحم الراحمين 4- خير الراحمين 5- ذو الرحمة.

پس قبل تولد فرزندان آنها را به پناه خداوند درآوريم به شيوه مادر حضرت مريم‘ از اينكه مشرك شوند زيرا در صورت موحد شدن خير فراوان براي والدين دارد. و نيز گفته شده: دعايي كه اول آن بسم الله الرحمن الرحيم گويند آن دعا را رد نكنند و به اجابت مقرون دارند. همانطور كه دوزخ نوزده زبانه دارد ﴿عَلَيۡهَا تِسۡعَةَ عَشَرَ ٣٠﴾ [المدثر: 30]. و بسم الله الرحمن الرحيم 19 حرف، هركسي كه با اخلاص آن را بخواند خداوند به هر حرف زبانه‌اي از وي باز دارد و گفته شده جواز ورود به بهشت بسم الله است.

الحمدلله كه تقدير آن مي‌شود قولوا الحمدلله مانند: ﴿وَقُلِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي لَمۡ يَتَّخِذۡ وَلَدٗا﴾ [الإسراء: 111]. ﴿وَقُلِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ سَيُرِيكُمۡ ءَايَٰتِهِ﴾ [النمل: 91]. ﴿قُلِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ وَسَلَٰمٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ ٱلَّذِينَ ٱصۡطَفَىٰٓ﴾ [النمل: 59]. معني آن است كه من خود را ستايش به سزا گفتم شما نيز بستائيد و ثنا گوئيد كه من ستايش و ثنا را دوست دارم. خداي عزوجل را مدح و حمد و شكر گويند. حمد بهتر از مدح است زيرا حمد به جاي مدح مي‌ايستد اما مدح نمي‌تواند به جاي حمد بايستد و حمد بهتر از شكر است زيرا حمد هم در ابتدا بكار مي‌رود و هم در مكافات در حاليكه شكر فقط در مكافات بكار مي‌رود هرچه در مدح و شكر يابند در حمد هم مي‌يابند اما برعكس نه. «الحمد» با الف و لام معرف جز براي خداي روا نيست پس الحمد اقتضاء دارد حمد حقيقتاً فقط براي خداست.

و براي اين الف و لام، سه معني ذكر شده تعريف تعظيم و جنس، و تعريف به عهد گويند و تعظيم جلال را و جنس استغراق عموم. و معني عهد اين است كه: مشركان بتان را مدح و حمد مي‌گفتند و خداوند فرمود: بتان شايسته اين مدح و حمد نيستند و فقط لايق الله تعالي است همگي و تمامي آن و كسي را در آن منازعت نيست، زيرا جلال و عظمتي كه ويراست ديگري را نيست. اما شكر مشترك است ميان خالق و مخلوق ﴿أَنِ ٱشۡكُرۡ لِي وَلِوَٰلِدَيۡكَ﴾ [لقمان: 14]. «براي من و والدينت سپاسگزاري شايسته را بنما» اگر كسي بگويد: الله تعالي خود را تزكي نموده و جايي ديگر فرموده: ﴿فَلَا تُزَكُّوٓاْ أَنفُسَكُمۡ﴾ [النجم: 32]. «خود را پاك ندانيد» پس مدح خود گفتن اينجا از چه باب است؟ جواب اين است كه خداي مستحق حمد است و مستوجب حمد و ديگران را استحقاق نيست. تزكيه و اظهار پاكي و شايستگي ديگران يا از جهت دفع مضرت و سختي و يا جلب منفعت مي‌باشد. و رب العالمين از هر دو خصلت مقدس، منزه و مزكي است. و گفته‌اند: الحمد از روي ظاهر معني است اما در اصل معني دعا، درخواست و سئوال است. و مقتضي اين خبر و حديث از رسول اللهص است كه: «مَنْ شَغَلَ بِذکری عَنْ مَسْأَلَتِى أَعْطَيْتُهُ أَفْضَلَ مَا أُعْطِى السَّائِلِينَ». يعني: «اگر شخص به جاي دعا كردن به حمد و ذكر خداوند مشغول شود خداوند افضل از آنچه كه ساير بندگان در آن مورد از خداوند خواسته‌اند به او عطا مي‌نمايد». خداوند در 17 مورد خويش را به حميد در قرآن خوانده و الحمد لله رب العالمين به معاني آفريننده خلقان و دارنده ايشان و سازنده كار و روزي رسان و كسي كه به قدرت خويش اول بار بيافريد و به نعمت بپروراند و به رحمت بيامرزد. ابو درداء گويد: رب نام اعظم است و كسي جز خداي واحد را شايسته نيست و در كلام عرب بر چهار وجه مي‌باشد. يكي سيد ديگري مالك سومي به معناي مدبر و مصلح و چهارمي به معني مربي.

عالمين نامي است از روحانيون، فرشتگان، آدميان و پرنيان پس ديگر جانوران بدين سه ملحقند كه همه مربوبند و الله تعالي رب ايشان. قول حسن و مجاهد و قتاده آن است كه عالمين نام همه مخلوقات است. وقتي فرعون به موسي مي‌گويد: رب العالمين كيست؟ موسي پاسخ مي‌دهد: پروردگار آسمان‌ها و زمين و آنچه بين اين‌هاست.

پس نتيجه اين مي‌شود كه انسان در ستايش فقط آن ذات پاكي را حمد گويد كه پروردگار جهانيان است، نه ساير موجودات اعم از انسانها و غيره زيرا حضرت يوسف مي‌گويد: ﴿وَمَآ أُبَرِّئُ نَفۡسِيٓۚ إِنَّ ٱلنَّفۡسَ لَأَمَّارَةُۢ بِٱلسُّوٓءِ﴾ [یوسف: 53]. «و من نفس خويش را پاك نمي‌دانم زيرا نفس انسان قطعاً گرايش به بدي دارد». و در جاي ديگر خداوند مي‌فرمايد: ﴿مَا زَكَىٰ مِنكُم مِّنۡ أَحَدٍ أَبَدٗا وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يُزَكِّي مَن يَشَآءُ﴾ [النور: 21]. «هيچيك از شما از گناه پاك نمي‌شود مگر اينكه خداوند او را پاك و تزكيه نمايد».

بنابراين حمد فقط شايسته خداوند است و اگر بخواهيم چيزي را توصيف كنيم بايد بگوئيم: فلان چيز را خداوند پاك قرار داده يا فلان شخص را خداوند پاكيزه قرار داده، مثلاً نگوئيم: چه گل زيبايي، چه فرزند زيبايي، چه پيامبر عظيمي، بلكه بگوئيم: خداوند چه گل زيبايي يا فرزند زيبايي يا پيامبر عظيمي آفريده و با پناه دادن به آن شخص مقام و مرتبه او را عالي كرده زيرا اگر قائل به وجود صفتي براي چيزي يا شخصي بالذات شديم آن صفت را آفريده خود او دانسته ايم و خالقيت و پروردگاري خداوند را انكار كرده‌ايم. بنابراين دچار كفر و شرك شده‌ايم پس حمد فقط شايسته خالق است نه مخلوق و ديگران هرچه غير خداوند همگي مخلوقند و نمي‌توانيم بدون نام خداوند و خواست او صفتي را برايشان ذكر كنيم.

﴿ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ ٣﴾ [الفاتحة: 3]. دو نام هستند از رحمت اگر كسي بگويد: چون ابتدا سوره آمده‌اند فايده تكرار چيست؟

جواب آن است كه ابتدا قصد بيان تبرك بوده، يعني شروع به نام الله تعالي نمايند و به وي تبرك گيريد كه وي بر شما بخشنده و مهربان است و بر بيان مدح و ثنا است بر الله و اظهار رافت و رحمت از پس ترهيب و تحويل كه در ذكر عالمين اشارت كرد و چنانچه قبلاً گفتيم: الحمدلله واجب است براي اينكه او بخشنده و مهربان است. ﴿مَٰلِكِ يَوۡمِ ٱلدِّينِ ٤﴾ [الفاتحة: 4]. ملك را رسول خدا ص به روايت انس بن مالك، مالک خواند و به روايت ديگر ملك خوانده معني آن (مالك) بر سه وجه است: پادشاه و داور و كارگذار و پاداش دهنده و به روز جزا. دوم مالك روز رستخيز است و هرچه در آن از قضا و حساب اوست همه در ملك و ملك او در توان و فرمان او. سوم: الله است كه با آفرينش روز رستاخيز توانا است و پديد آورنده آن.

بر قرائت بي‌الف «ملك» او پادشاه بي‌منازع روز جزاست (به تنهايي) و هيچ ملكي غير او نيست. بر فرق اين دو گفته‌اند: براي هر حرف از قرائت اين سوره ده حسنه است پس كسي كه مالك را ملك خواند از ده حسنه محروم شده گرچه در نوشتن ملك مكتوب مي‌شود. اما بعضي علماي دين و اهل تحصيل قرائت ملك بي‌الف اختيار كرده و در معني مدح و ثنا بليغ‌تر دانسته، گفته‌اند: در ملك تعظيم است كه در مالك نيست. خداوند در قرآن خويش را ملك، مالك، مليك و مالك الملك ناميده، ملك اوست كه به ذات و صفات از همه موجودات مستغني و بي‌نياز است و همه موجودات به وي نيازمند و حاجات خود را نزد وي مي‌آورند.

مليك مبالغت مالك است و مالك كسي است كه، قادر به ابداع و اختراع است. يعني كه آغاز آفريند بي‌مثال و كارها نو سازد بي‌ساز و بي‌يار. مالك به حقيقت جز الله نيست كه ابداع و اختراع جز در قدرت و توان الله نيست. مالك الملك اوست كه مشيت او در مملكت او روان ست اگر خواهد از نيست هست كند، يا هست به نيست برد، يا از عدم بوجود آورد، يا وجود به عدم ببرد.

گفته‌اند: اگر او مالك است پس چرا تخصيص به يوم الدين زده و همه زمان‌ها را شامل ندانسته؟

ابن عباسبگويد: آن روز كسي از مخلوقات را حكم نيست آنطور كه در دنيا از طريق مجاز بود چنانچه فرموده: ﴿وَٱلۡأَمۡرُ يَوۡمَئِذٖ لِّلَّهِ﴾ [الإنفطار: 19]. «امر در اين روز فقط براي خداست».

دين بر دوازده وجه است: به معني توحيد مانند ﴿إِنَّ ٱلدِّينَ عِندَ ٱللَّهِ ٱلۡإِسۡلَٰمُ﴾ [آل‌عمران: 19]. به معني حساب ﴿ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلۡقَيِّم﴾ [التوبة: 36]. يا حساب مستقيم مانند ﴿غَيۡرَ مَدِينِينَ﴾ [الواقعة: 86]. به معني حكم در دين الملك يا في حكم به معني ملت مانند ﴿فَإِخۡوَٰنُكُمۡ فِي ٱلدِّينِ﴾ [التوبة: 11]. به معني طاعت مانند: ﴿وَلَا تَأۡخُذۡكُم بِهِمَا رَأۡفَةٞ فِي دِينِ ٱللَّهِ﴾ [النور: 2]. به معني جزا مانند: ﴿أَءِنَّا لَمَدِينُونَ ٥٣﴾ [الصافات: 53]. به معني حمد مانند: ﴿وَلَا يَدِينُونَ دِينَ ٱلۡحَقِّ﴾ [التوبة: 29 به معني شريعت مانند ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ﴾ [المائدة: 3]. به معني شرك مانند: ﴿لَكُمۡ دِينُكُمۡ﴾ [الکافرون: 6]. به معني دعا مانند: ﴿مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ﴾ [الأعراف: 29]. به معني عيد مشركان مانند: ﴿وَذَرِ ٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ دِينَهُمۡ لَعِبٗا وَلَهۡوٗا﴾ [الأنعام: 70]. به معني قهرو غلبه مانند: ﴿مَا كَانَ لِيَأۡخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ ٱلۡمَلِكِ﴾ [یوسف: 76]. و خداوند را ديان خوانند به معني داور و شمار خواه و پاداش دهنده. ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ ٥﴾ [الحمد: 5]. حقيقت عبادت خضوع و تذلل و اعظام و اجلال معبود است. از روي تفسير عبادت توحيد است چنانچه فرمود: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱعۡبُدُواْ رَبَّكُمُ﴾ [البقرة: 21]. به معني دعا چنانچه قبلاً آمده: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَسۡتَكۡبِرُونَ عَنۡ عِبَادَتِي﴾ [غافر: 60]. يعني «عن دعائي» يعني كساني كه از دعا نمودن ابا و امتناع مي‌كنند و خود را غنی مي‌دانند در جهنم داخل مي‌شوند. و آيه آخر سوره فرقان مي‌فرمايد: ﴿قُلۡ مَا يَعۡبَؤُاْ بِكُمۡ رَبِّي لَوۡلَا دُعَآؤُكُمۡ﴾ [الفرقان: 77]. «اگر دعاي شما نباشد خداوند توجه و اعتنايي به شما ندارد». پس خواسته‌هايتان را بر زبانتان با خلوص و توجه به نزد خداي واحد بي‌واسطه جاري كنيد كه او نزديك است و دعاي بندگان هنگامي كه او را بخوانند اجابت مي‌كند. و به معني عبادت است چنانچه فرمود: ﴿ٱرۡكَعُواْ وَٱسۡجُدُواْۤ وَٱعۡبُدُواْ رَبَّكُمۡ﴾ [الحج: 77]. شما مؤمنان از سر خضوع و خشوع و تذلل و زاري گويد، گويند: خداوندا تو را پرستيم نه كسي ديگر را كه خداوند آفريدگار و پروردگار بي‌شريك به حقيقت تويي نه كسي ديگر. خداوندا اكنون كه اين بشناختيم و به آن ايمان آورديم فقط از تو ياري خواهيم، بر هرچه ما را بر آن توان و حليت نيست جز به اراده و تقدير تو.

روايت است كه: بنده را بي‌توفيق الهي و تقدير قادر بر هيچ كار نيست، اگر بنده بر فعل خود مستقل بوده وي را در آن فعل حاجت به استعانت نبوده. پس توفيق يعني جمع تمام منشاء‌ها و اسباب و واسطه‌ها.

توفيق به اراده خداست. بنابراين براي هر حاجتي بايد دست نياز و كسب توفيق تنها به سوي خدا داشت و نبايد او را دور و بي‌اعتنا فرض كرد كه حتماً نياز به واسطه دارد. روي همين اصل است كه امام سجا / در دعاي ابوحمزه ثمالي گويد: «الحمدلله الذي أناديه كلما شئت لحاجتي و... بلا شفيع فيقضي لي حاجتي والحمد لله الذي لا أدعو غيره ولو دعوت غيره لم يستجب لي دعايي ..**»** «سپاس خدايي را كه هرگاه براي هر حاجتي بدون شفيع و واسطه حاجتي از او خواهم آن را برآورده مي‌كند و سپاس خداي را كه غير او را در دعا نمي‌خوانم و اگر غير او را در دعا بخوانم نمي‌تواند دعایم را مستجاب كند»[[8]](#footnote-8).

او نزديكتر از رگ گردن است [ق: 16]، [النباء: 40]. آيا با اين همه نزديك بودن آيا نياز به واسطه‌اي دارد؟ آيا آن واسطه نزديكتر از اين حالت خداوند است كه بخواهد صداي ما را به گوش خداوند برساند يا خداوند از چنين واسطه‌هايي بي‌اطلاع است و شما مي‌خواهيد خداوند را از اين واسطه‌ها مطلع نمائيد؟ درحاليكه خداوند مي‌فرمايد: بخوانيد مرا تا اجابت كنم شما را [غافر: 60]. و حتي خواندن غير خدا را باطل مي‌داند. [الزمر: 3]. در نامه 31 نهج البلاغه نيز علي نهي از واسطه گيري مي‌نمايد[[9]](#footnote-9). بنابراين واسطه‌گيري حيله و مكر شيطان است [الأنعام: 40-43]. بنابراين انسان موحد و مؤمن فقط از خداوند ياري مي‌طلبد و توفيق هدايت و رحمت و رسيدن به خواسته‌ها را فقط از وي مي‌خواهد. ﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ٦﴾ [الفاتحة: 6]. آنجا كه بخشندگي نباشد آتش است و هيچ شفيعي نمي‌تواند شفاعت نمايد. [الأنعام:51-70]. به نظر مي‌رسد شفاعت در مورد گناهان قابل بخشش صدق مي‌كند وگرنه موردي كه غير قابل بخشش باشد اولاً شافعين چنين شفاعتي نمي‌نمايند و حتي مي‌شود گفت: جرأت بر چنين شفاعتي ندارند، ثانياً اگر شفاعتي نمايند پذيرفته نمي‌شود. [يونس: 3]. پس هر گناهي انجام مي‌دهيم حداقل از شرك و مظاهر آن به شدت پرهيز كنيم. چراكه تنها گناه غير قابل بخشش (شرک) است. و حتي اگر در چيزي ظن و گمان داريم كه شرك است يا نه بر اساس قاعده ورع از جهت ترس از عذاب و غضب الهي از آن به شدت پرهيز كنيم، چرا كه غير خداوند نمي‌توانند براي ما كاري انجام دهند و دعايي را مستجاب نمايند. آيا او را (خدا) مي‌شود با شيطان و شيطانيان مقايسه كرد تا بشود گفت؟ آيا لبيك به نداي خداوند مبني بر توحيد بهتر است يا لبيك به نداي شيطان بر گمراهي و شرك، عاقبت هركدام حتي براساس احتمال يك درصد چيست؟ كسي كه اسوه او شخصي مي‌شود بايد در عمل پيرو طريق و روش او باشد و مانند او عمل نمايد. شخصي كه مسيحي است و اسوه او حضرت عيسي و مادر بزرگوارش هستند نبايد به جاي خداوند از اين دو كمك بخواهد زيرا اين دو هرچند مقربند اما نمي‌توانند دعايي را مستجاب كنند. در دعاي كميل حضرت علي چنين مضاميني مي‌بينيم: «يتوسل إليك بربوبيتك.. استشفع بك إلى نفسك» «خدايا تو را وسيله به سويت گرفته و به پروردگاريت متوسل مي‌شوم... شفيع مي‌گيرم تو را به نزد خودت براي اجابت دعايم» پس سيره و روش آنها روشن است فقط بايد از خداوند خواست و به نزد او توبه و انابه و دعا نمود تا ان شاء الله به راه راست هدايتمان فرمايد.

حقيقت كلمه «اهدنا» بيان و تعريف است، و عرب هرچه براي دلالت و بيان و تعريف و ارشاد بود همه هدي خواند و هرچه را فرا پيش بود هادي خواند سئوال شده: هدايت يافتن بعد از هدايت به چه معني است؟ جواب اين است كه: هدايت اينجا به معني تثبيت و تقرير است يعني بار خدايا ما را بر اسلام كه دادي و ايمان كه كرامت فرمودي پاينده دار و بر نگردان. گفته‌اند: مؤمنان از الله بهشت را مي‌خواهند كه مقتضي حمد و عبادت و استعانت ايشان، آن است كه طلب ثواب كنند و ثواب ايشان بهشت جاويد است و نعيم مقيم. بر اين تأويل هدايت به معني تقديم است و صراط مستقيم طريق بهشت. ابوبكر نقاش حكايت كرد از امام مسلمانان علی كه روزي جهودي مرا گفت: در كتاب شما آيتي است كه مرا مشكل شده اگر كسي آن را تفسير كند تا اشكال من حل شود مسلمان مي‌شوم. امام گفت: آن چه آيت است؟ گفت: ﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ٦﴾ [الفاتحة: 6]. شما كه مي‌گوئيد: به راه راستيم و دين روشن اگر چنين است و بر شك نيستيد پس چرا آنچه داريد مي‌جوئيد و مي‌خواهيد؟ امام پاسخ داد: قومي از پيغامبران و دوستان خدا پيش از ما به بهشت رفتند و به سعادت ابدي رسيدند و ما از الله مي‌خواهيم تا آن راه كه به ايشان نمود و نشان داد به ما بنماياند و آن اطاعت كه ايشان بر آن داشت تا به بهشت رسيدند ما را بر آن دارد تا ما نيز به ايشان برسيم و در بهشت شويم. پس اشكال وي حل شده و مسلمان گشت. صراط مستقيم شريعت اسلام و فحوي آن است، و ما چيزي به نام صراط‌هاي مستقيم نداريم كه متأسفانه برخي روشنفكر نماها راههاي نجات بخش و صراط‌هاي مستقيم ديده و براي بشر نسخه غلط و باطل پيچيده‌اند، ما طریق و شاکله‌های مختلف در صراط مستقيم داريم اما صراط‌هاي مستقيم خير، ﴿كُلّٞ يَعۡمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِۦ﴾ [الإسراء: 84]. هركسي براساس راه و روش خود به راه راست مي‌رسد به شرط هدايت الهي، اما به وهميات و گمانهاي باطل، به حق و راه راست و نهايت لقاء الله نمي‌رسد. و هدايت آن است كه از طرف خداوند آيد نه آنچه ما فكر مي‌كنيم و به آن دل خوش و خشنود مي‌شويم ﴿كُلُّ حِزۡبِۢ بِمَا لَدَيۡهِمۡ فَرِحُونَ﴾ [الروم: 32، المؤمنون: 53]. نهايتاً راه راست آن است كه انسان از هرچه غير خداست دل كنده و به خدا ختم نمايد و تمام امورش را در خداوند منقطع مي‌بيند. مانند حضرت ابراهيم كه الگو بودن او در قرآن ذكر شده يعني از همه چيز جز الله قطع اميد كرده. اين هدايت براي كساني كه قبلاً گمراه و مشرك بوده و خداوند آنها را هدايت نمود، با نظارت و هدايت دائمي او مي‌باشد و آن شخص دائماً از خداوند طلب هدايت مي‌نمايد. چراكه اگر يك لحظه به حال خود واگذاشته شود خويش را گمراه و در معرض انحراف مي‌بيند و دائماً مي‌گويد: «رب لا تكلني إلى نفسي طرفة عين أبداً» «خدايا مرا حتي به اندازه چشم به هم زدني به حال خود وامگذار». و دائم امرشان را به خدا واگذار مي‌كنند ﴿وَأُفَوِّضُ أَمۡرِيٓ إِلَى ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ بَصِيرُۢ بِٱلۡعِبَادِ﴾ [الأعراف: 43]. و به خداوند از گمراهي پناه مي‌برد و بر او توكل مي‌كند و دائماً هدايت از او مي‌خواهد و بر نعمت‌هايش شكرگذار خصوصاً نعمت هدايت ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي هَدَىٰنَا لِهَٰذَا وَمَا كُنَّا لِنَهۡتَدِيَ لَوۡلَآ أَنۡ هَدَىٰنَا ٱللَّهُ﴾ [الأعراف: 43]. زيرا شكر نعمت آن را افزون مي‌كند. ﴿لَئِن شَكَرۡتُمۡ لَأَزِيدَنَّكُمۡ﴾ [ابراهیم: 7]. و شكر هم به توفيق و ياري و يادآوري الهي است پس در دعا از خداوند مي‌خواهند شكرگزاري نعمتها را به آنها ياد دهد ﴿رَبِّ أَوۡزِعۡنِيٓ أَنۡ أَشۡكُرَ نِعۡمَتَكَ ٱلَّتِيٓ أَنۡعَمۡتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَٰلِدَيَّ وَأَنۡ أَعۡمَلَ صَٰلِحٗا تَرۡضَىٰهُ﴾ [النمل: 19، الأحقاف: 15].

در خصوص صراط مستقيم بحث بسيار است اما نكته جالب اين است كه، اهدنا الصراط المستقيم آيه ششم سوره الحمد است و دقيقاً آيه 61 سوره يس مي‌فرمايد: ﴿وَأَنِ ٱعۡبُدُونِيۚ هَٰذَا صِرَٰطٞ مُّسۡتَقِيمٞ ٦١﴾ [یس: 61]. معني عبد در ابتداي كتاب آمد و معاني مختلفي براي آن ذكر شده از جمله دعا كردن، پس يك معني آن مي‌شود از من كمك بخواهيد و نزد من دعا كنيد. اين صراط مستقيم و طريق سعادت است، و عبادت مجموعه‌اي از تضرع، تذلل، خضوع، پرستش و استعانت (ياري خواستن) بوسيله دعاست.

﴿صِرَٰطَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمۡتَ عَلَيۡهِمۡ غَيۡرِ ٱلۡمَغۡضُوبِ عَلَيۡهِمۡ وَلَا ٱلضَّآلِّينَ ٧﴾ [الفاتحة: 7]. از آنجا كه راه براي شناخت حق خصوصاً در دنياي متلاطم و طوفاني امروز بسيار جلوه‌گر نموده مؤمنان كدام راه را بجويند راه نواختگان از پيامبران و صديقان و شهداء همانست كه الله، مصطفي و مؤمنان را فرمود، يعني كتاب خدا و سنت رسول خدا و اهل بيتش و صحابه كرام. مؤمنان را يك راه است كه الله تعالي جاي ديگر مؤمنان را با آن خواند و فرمود: ﴿وَأَنَّ هَٰذَا صِرَٰطِي مُسۡتَقِيمٗا فَٱتَّبِعُوهُ﴾ [الأنعام: 153]. اين آيه پس از دستورات ديني مفصلي آمده كه انجام آن امور را جزء راه راست معرفي كرده و پويندگان راه راست بايد آن را عمل نمايند كه اول آن عدم شرك به خداي واحد است از جميع جهات. علاقمندان مي‌توانند براي اطلاع بيشتر به آيات قبل 153 سوره انعام مراجعه كنند. مفسران براي صراط مستقيم تفسير بسيار نموده‌اند، يكي قرآن گفته، يكي اسلام، يكي سنت و ... وجه ديگر آن است كه راههاي خدا بسيارند بعضي راستر و نزديكتر و برخي دورتر. از اين جاست كه قومي از مؤمنان پيش‌تر از بقيه به بهشت وارد مي‌شوند و قومي ديگر سالها ديرتر، از اينها چنانچه راه سابقان از مقتصدان و مقتصدان از غيره به حق نزديكتر است. مؤمنان از خداوند آن را مي‌خواهند كه به خدا نزديكتر و آن راه انبياء و صديقان و شهدا و صالحان است. «عليهم» در معني الزام مانند: «لي عليك كذا» و تمكن مانند: «فلان على رأس أمره» و تقريب مانند: «فلان أشرف على الـموت» و در قرآن «عل » به معني في (در) مانند: ﴿عَلَىٰ مُلۡكِ سُلَيۡمَٰنَ﴾ [البقرة: 102]. و به معني عند (نزد) مانند: ﴿وَلَهُمۡ عَلَيَّ ذَنۢبٞ﴾ [الشعراء: 14]. و به معني من (از) مانند: ﴿ٱلَّذِينَ إِذَا ٱكۡتَالُواْ عَلَى ٱلنَّاسِ﴾ [المطففین: 2]. آمده است.

﴿غَيۡرِ ٱلۡمَغۡضُوبِ عَلَيۡهِمۡ﴾ نه راه مبتدعان كه خشم تو بر آنهاست به سبب بدعت آوردن و گم شدن از راه و سنت. و گفته شده: جهودان منظورند و از ضالين ترسايان و دو خشم بر جهودان به سبب: 1- تكذيب عيسي 2- تكذيب محمدص و ضالين براي ترسايان گفته شده، زيرا در كار عيسي بن مريم افراط كردند و او را بالاتر از يك انسان دانستد البته آن دسته از ترسايان و جهودان كه ايمان به محمدص نياورده و مشرك و كافر شدند وگرنه مؤمنين آنها خصوصاً ترسايان (مسيحيان) مورد ستايش و تصديق اسلامند. حسين بن فضل گويد: هركس كه كافر و مشرك است داخل در اين آيه مي‌باشد.

20- اعجاز عددي قرآن

ابتدا تعدادي از اعجاز عددي قرآن كه خداوند توفيق كشف آنها را نصيبم كرد مي‌آورم سپس تعدادي از كشفيات ديگران را مي‌آورم.

حروف الفبا آنطور كه در قرآن بكار رفته براساس حروف ابجدي (ابجد، هوز، حطي، كلمن، سعفص، قرشت، ثخذ، ضظغ) كه مجموعاً 28 حرف بوده از يك تا هزار، بدين شكل كه نه حرف اول يكي يكي نه حرف دوم ده تا ده تا و حروف باقي مانده يعني از (ق) تا آخر صد تا صد تا شماره مي‌خورند.

مطمئناً اعداد اول را هم شنيده ايد يعني اعدادي كه فقط بر خود و يك قابل تقسيم‌اند و به اعداد پريم (prime) مشهورند دو عدد 7 و 19 جزء اعداد اولند. در قرآن راجع به هفت و هفتاد در بيست و هفت جا صحبت شده مانند هفت گاو چاق، هفت سنبله، هفت آسمان، هفت در جهنم، هفت دريا و ... و درباره عدد 19 فقط يك بار در آيه 30 سوره مدثر سخن به ميان آمده است.

و اما اعجاز عددي: چيزي كه راجع به صراط بدست آوردم چنين است كه: صراط با مشتقاتش 45 بار در قرآن آمده اولين آيه‌اي كه صراط در آن آمده آيه 6 سوره الحمد مي‌باشد و آخرين آن آيه 22 سوره ملك مي‌باشد. اولين و آخرين جايي كه در قرآن صراط بكار رفته يك كلمه مانده به آخر آيه مي‌باشد سوره ملك آخرين جايي بود كه صراط در آن بكار رفته سوره 67 قرآن است. وقتي ما عدد 22 آخرين آيه كه كلمه صراط در آن بكار رفته را از عدد سوره كم كنيم عدد 45 بدست مي‌آيد كه با تعداد صراط بكار رفته در قرآن مطابقت دارد. اولين آيه كه صراط در آن آمده آيه 6 سوره الحمد بود آيه ﴿هَٰذَا صِرَٰطٞ مُّسۡتَقِيمٞ﴾ پنج بار در قرآن تكرار شده و در قبل اين كلام، پرستش و اطاعت خداوند به يگانگي به عنوان راه راست بيان شده و آن آيات عبارتند از: آل عمران: 51، مريم: 36، يس: 61، زخرف: 64 و 61 و ... همانطور كه مي‌بينيد عدد 5 در سمت چپ آن قرار دارد كه با پنج بار تكرار مطابقت دارد. مطلب قابل توجه اينكه به نوعي در شماره آيات عدد 6 را مي‌توان ديد يا بدست آورد مثلاً: 6= 1+5 ⇒ 51، 36، 61، 64 و ... از طرف ديگر صراط مستقيم را بوسيله صاحب نعمت شدن بعد عبوديت خداوند به وحدانيت و يگانگي معرفي كرده است. از اين پنج آيه چهار آيه عبوديت خالصانه خداوند راه راست معرفي كرده و يك مورد اطاعت خداوند راه راست معرفي شده [الزخرف: 61] آيه 22 سوره ملك كه سوره 67 است و آخرين آيه‌اي كه كلمه صراط در آن بكار رفته و راه راست را عبادت خداوند دانسته جمع دو عددش 4 و مطابق 4 حرف كلمه صراط و 4 آيه عبوديت خالصانه است. آيا چنين نظمي در 1400 سال پيش آن هم توسط پيامبر اسلام كه سواد نداشته ممكن مي‌باشد؟ يا اينكه اين كتاب حقيقتاً از جانب خداي واحد است. در بخش‌هاي آينده راجع به اعجاز عددي بيشتر بحث خواهيم نمود. ان شاء الله.

مطلب بعد در خصوص صراط مستقيم چنین مي‌باشد بسياري افراد به دنبال صراط مستقيم هستند اما نمي‌توانند آن راه را پيدا و عمل نمايند. لذا همانطور كه مي‌دانيد آيه 6 سوره حمد مي‌فرمايد: ما را به راه راست هدايت فرما. از طرفي آيه 61 سوره يس مي‌فرمايد: مرا عبادت كنيد (عبادت در همه معني) اين راه راست است، وقتي ما به آياتي كه اشاره به راه راست است و طريق آن مي‌نمايند توجه كنيم مي‌بينيم شماره آيات به نوعي به عدد 6 ختم مي‌شود مثلاً:

213 بقره: (6=3+1+1+2) آل عمران (6=1+5) انعام: (126-161-نحل: 76- انعام: 39 (6=3-9) 87 (6=5+1=15=7+8) حج: 24 (4+2) سباء: 6- مريم: 36، حج: 67، نور: 46، يس: 61، زخرف: 64، اعراف: 16-نساء: 68، الحمد: 6.

جالب‌تر از اين مطالب اينكه آياتي كه به نوعي مباحث عبادت را تعريف مي‌نمايد يا بر نفي عقايد مخالفان اشاره مي‌نمايد همگي به نوعي در عدد 6 ختم مي‌شوند چنانچه: خلق جن و انس براي عبادت ذاريات (51) آيه 56 اثر شرك نابودي عمل، زمر (39) آيه 65. تنها كفايت كننده انسان، خداست. زمر (39) آيه 36. پس از معرفي عيسي و مادرش مي‌فرمايد: او خداي من و شماست. مريم (19) آيه 36. نزديك‌تر بودن خداوند از رگ گردن ق (50) آيه 16. خداوند به حق اجابت مي‌كند و غير او خير غافر (40) آيه 20=60 (40+20) آنچه از غير خدا در دعا مي‌خوانيد خدا آن را مي‌داند و مي‌شنود عنكبوت (29) آيه 42 (6=2+4). خداوند بين شخص و قلب اوست انفال (8) آيه 24. خطاب دعوت اديان الهي به توحيد و لا إله إلا الله آل عمران 64. خطاب كلي براي دعوت توحيد نساء 36. عدم شراكت احدي در حكم خدا كهف 26. خواندن غير خدا در دعا ظن است [يونس: 66].

يكي ديگر از اعجاز عددي قرآن در مورد كلمه الحق كه 110 بار در قرآن تكرار شده چنين است كه، اولين جايي كه كلمه الحق بكار رفته آيه 26 سوره بقره مي‌باشد و آخرين مورد آيه 39 سوره نبأ مي‌باشد (م‌ بينيد كه عدد سمت راست اولين جايي كه الحق آمده 6 بوده و منهاي آخرين تكرار كلمه الحق يعني آيه 39 مي‌شود 6) وقتي اين دو آيه (39 و 26) را يكبار از يكديگر كم كرده و يكبار جمع نمائيم دو عدد 13 و 65 بدست مي‌آيد جمع اين دو عدد 78 مي‌شود و اگر به شماره سوره نباء نگاه كنيم مي‌بينيم اين سوره، سوره 78 قرآن است.

همانطور كه قبلاً آورديم حق فقط از جانب خداست و در 4 آيه، كلمه الحق معني شده است و كلمه الحق 4 حرف مي‌باشد جمع شماره حروف ابجدي الحق 40 بوده و جمع نهايي ارزش عددي كلمه الحق نيز 4 مي‌شود.

همانطور كه قبلاً گفتيم، و در آينده توضيح بيشتري مي‌دهيم عدد 19 جزء اعداد اول و نشانه وحدت است و اولين آيه قرآن يعني بسم الله الرحمن الرحيم 19 حرف دارا مي‌باشد كه نشانه وحدت و يگانگي خداوند است و كلمه عيسي 19 بار در قرآن تكرار شده كه نشانه هدف آن پيامبر يعني ترويج توحيد و يكتاپرستي است و سوره مريم نيز نوزدهمين سوره قرآن مي‌باشد و كلمه السميع كه تنها به خداوند اطلاق مي‌شود نوزده بار تكرار شده و از طرفي داراي شش حرف مي‌باشد كه با صراط مستقيم داراي نوعي سنخيت است و اينها همه دليل بر وحدانيت خداوند و حق بودن قرآن است براي آن كسي كه بخواهد بفهمد و براي آنكه بخواهد به حقيقت برسد. عيسي ثالث ثلاثه يعني يكي از سه اقنوم نبوده و نعوذ بالله پسر خدا نيست، بلكه يك بنده منحصر به فرد و مخلص از بندگان خداست كه خلقت ايشان مانند خلقت پدر همه انسانها و پدر عيسي حضرت آدم بوده است نه چيز ديگر. البته جاي اين مطالب اينجا نيست اما خيلي مهم مي‌باشد آنطور كه در عقايد مسيحيت تحقيق كرده‌ام بعضي از آنها مي‌خواهند بگويند: مسيح فدا شد و كشته شد تا كفاره گناهان امت خود باشد و هركس كه به او اعتقاد دارد و بر او صلوات مي‌فرستد و بدين اغوا مي‌خواهند بگويند به دنبال رضايت و ذكر و ياد او باشيد تا بر شما نزول كند و دردهاي شما را تسكين دهد و در آخرت شما را شفاعت كند، در حاليكه پيامبر اسلام كه پيامبر تمام مؤمنان است در يك خطبه پاياني خويش چنين مي‌گويد: «اي مردم بين خدا و هيچكس رابطه خويشاوندي نيست و هيچ رابطه ديگري هم كه موجب جلب منفعت و دفع ضرر شود وجود ندارد جز عمل. بنگريد هيچكس ادعاي گزاف نكند، هيچكس آرزوي خام در دل نپرورد قسم به خدايي كه مرا به راستي برانگيخت چيزي جز عمل توام با رحمت خدا، سبب رستگاري و نجات نمي‌گردد من خودم اگر گناه كرده بودم سقوط مي‌كردم»[[10]](#footnote-10). و در جاي ديگري از ايشان است كه: «آثاري از كدورت بر قلبم ظاهر مي‌شود و من در هر روز هفتاد بار از خداوند مغفرت مي‌طلبم»[[11]](#footnote-11). و ضمن آيات 198 تا 188 سوره اعراف پيامبر هيچ اختياري براي خويش قائل نمي‌شود مگر آنچه كه خداوند براي او اراده نمايد. بنابراين سخن پيامبران همه يكي است و تحريفات برخي مسيحيان است كه مسيح شفا مي‌دهد و شفاعت مي‌كند بي‌اذن الهي، وگرنه او هم بنده‌اي مانند ساير بندگان مخلص خداست و رحمت خداوند بر او و مادرش بسيار بوده و بسيار باد. آمين.

و اما اعجازی دیگر:

آيه 74 صافات ﴿إِلَّا عِبَادَ ٱللَّهِ ٱلۡمُخۡلَصِينَ ٧٤﴾ [الصافات: 74]. مي‌باشد كه داراي 19 حرف است و همانطور كه قبلاً گفتيم، 19 جزء اعداد اول و مضمون آيه بدين شكل است كه همه گمراه مي‌شوند مگر كساني كه خالص براي الله تعالي شدند در همه شئون. جمع شماره آيه 11 (4+7) شده و جمع نهايي 2 (1+1) و همين مضمون در آيه 128 تكرار شده كه باز هم جمع آن 11 (8+2+1) و جمع نهايي 2 (1+1) مي‌شود. بعد از اين آيه با فاصله 54 آيه و بعد از آن با فاصله 32 آيه همين مضمون تكرار گرديده يعني آيه 160 نكته اينكه ﴿عِبَادَ ٱللَّهِ ٱلۡمُخۡلَصِينَ﴾ نيز 16 حرف مي‌باشد و اگر آيه اولي را كه اين مضمون آمده نصف كنيم (74) شماره سوره بدست مي‌آيد (37) بعد از آيه 160 با فاصله 9 آيه يعني آيه 169 با تفاوت كلمه اول همين مضمون تكرار گرديده: ﴿لَكُنَّا عِبَادَ ٱللَّهِ ٱلۡمُخۡلَصِينَ ١٦٩﴾ [الصافات: 169]. كه بيست حرف دارا مي‌باشد اگر عدد اول و سوم را كنار هم گذاشته از عدد وسط كم كنيم 13 بدست مي‌آيد.

(13=6-19)، (169) و اين سوره بعد 13 آيه به پايان مي‌رسد و سوره بعد يعني (ص) نيز اين مضمون ﴿إِلَّا عِبَادَكَ مِنۡهُمُ ٱلۡمُخۡلَصِينَ ٨٣﴾ [ص: 83]. كه 20 حرف داشته و مفهوم يكساني با مضامين سوره قبل دارد آمده و شماره آن آيه 83 مي‌باشد و اگر اين دو را مانند سوره قبل از هم كم كنيم 5 مي‌شود و اين سوره بعد پنج آيه تمام مي‌شود، و اگر شماره اين آيه را جمع كنيم 11 شده (3+8) و جمع نهايي 2 مي‌گردد مانند سوره قبل (صافات).

واژه: «السميع» كه فقط به خداوند اطلاق دارد يعني فقط او شنواي دعاي بندگان است دقيقاً 19 بار در قرآن تكرار شده است و داراي 6 حرف مي‌باشد تنها جايي كه «لا إله إلا الله» آمده آيه 19 سوره محمد و دقيقاً در سوره قبل يعني سوره فتح در آيه 29 كه 2 اول نشان قسمت دوم شعار اسلام است جمله «محمد رسول الله» آمده و چيزي ديگر در سوره‌اي ديگر بر آن افزوده نشده، و اين شعار اسلام است كه به نسبت بسيار زيبا 19، 29 در دو سوره آمده كه اين نيز از اعجاز اسلام و قرآن است. و این شعار (لا إله إلا الله محمد رسول الله) دقیقاً داراي هفت كلمه است. واژه «السميع» نوزده بار در قرآن تكرار شده و دليل بر يگانگي شنيدن دعاي بندگان تنها از سوي خداوند واحد است و اين واژه در قرآن با كلمات العليم و البصير آمده كه السميع پانزده و البصير چهار بار تكرار شده كه جمع اين دو نوزده مي‌شود و با تعداد السميع مطابقت دارد و باز دليل اعجاز قرآن.

اما اعجاز ديگري از قرآن:

**مطلب 1:** اگر حرف اول و آخر هريك از كلمات مربوط هر آيه از سوره فاتحه را بيرون بكشيم و ارزش عددي هريك از آنها را براي هر آيه به صورت جداگانه مثل آيه اول و آيه چهارم و براي بعضي مشتركاً مانند آيات دو و سه با هم، آيات سه و پنج، آيات پنج و شش و هفت با هم، مضربي از عدد هفت مي‌شوند.

حروف الفباي عربي 28 حرفند كه مضربي از عدد 7 مي‌باشند. تعداد 21 حرف در سوره فاتحه بكار رفته كه مضربي از عدد 7 است ارزش عددي 28 حرف عربي 5995 و ارزش عددي 7 حرف مصرف نشده در سوره حمد 2390 است در جمع افقي اين دو ارزش عددي مثلاً 14=0+9+3+2 اعداد 14 و 28 بدست مي‌آيد كه مضربي از عدد هفت مي‌باشند. اگر شماره سوره و تعداد آيات و شماره هر آيه و تعداد حروف مصرف شده در هر آيه و ارزش عددي اين حروف را بدست آوريم مجموع آنها مضربي از عدد 7 مي‌شود. از محاسبه بالا بدست مي‌آيد مجموع ارزش عددي كليه حروف مصرف در سوره فاتحه يعني عدد 10143 نيز مضربي است از عدد 7.

**مطلب 2:** بسم الله الرحمن الرحيم در ابتداي تمام سوره‌ها به جز سوره نهم (توبه) آمده كه در چهارده قرن گذشته جزء معماهاي لاينحل قرآن بود قرآن از 114 سوره تشكيل شده كه مضربي از 19 است 6×19. بسم الله در آيه 30 سوره 27 جبران شده و بدين ترتيب تعداد بسم الله به 114 يعني مضرب عدد 19 رسانيده و وقتي شماره آيه و شماره سوره را جمع مي‌كنيم مي‌شود 57 كه مضربي است از عدد 19×3. اگر از سوره نهم شروع به شمارش كنيم بعد 19 سوره به سوره 27 كه در آيه شماره 30 آن بسم الله تكرار شده مي‌رسيم. اگر به جاي بسم الله تمام سوره‌ها به جز سوره حمد كه جزء سوره مي‌باشد عدد صفر بدهيم و در سوره توبه كه بسم الله ندارد هيچ عددي ندهيم و در سوره 27 يك بار به جاي بسم الله اول عدد صفر مانند سوره‌هاي قبل بدهيم و به جاي بسم الله دوم يعني آيه سي‌ام بنويسيم 2730 و به جاي بسم الله تمام سوره‌ها صفر بگذاريم يعني سوره اول كه جزء سوره است مي‌شود 11 يعني بسم الله سوره اول و به جاي سوره دوم 2 گذاشته و به جاي بسم الله اين سوره (دوم) و الي آخر صفر بگذاريم به جز سوره نهم كه اصلاً عددي نمي‌گذاريم و اين اعداد را جمع نمائيم عدد 68191 بدست مي‌آيد كه مضربي از 19 است يعني 19×3589. نكته قابل توجه ديگر اين است كه اگر اعداد تركيبي براي شماره‌هاي فرد و زوج مربوط به هر سوره جداگانه محاسبه و جمع كنيم باز هم مجموع هريك از دو گروه مضربي است از 19 كه براي سوره‌هاي فرد مي‌شود 35131 يعني 19×1849 و براي سوره‌هاي زوج مي‌شود 33060 يعني 19×1740

شايد خداوند اين رموز را براي چهارده قرن مخفي نگه داشت تا زمان ما و زمان كامپيوتر و توجه دادن مردم به اعداد براي اثبات حقانيت قرآن از اين طريق. همانطور كه مي‌دانيد 29 سوره قرآن با حروف مقطعه شروع شده در اينجا ما تنها در مورد هفت سوره: چهل (مؤمن) تا چهل و شش (احقاف) كه شروع سوره با حم است بحث مي‌نمائيم. اگر تعداد حروف **«ح» و «م»** بكار رفته در هر سوره را به طور افقي با هم جمع بزنيم مثلاً در سوره اول 64 **«ح»** و 380 **«م»** بكار رفته كه جمع آن مي‌شود 21=0+8+3+4+6. عدد حاصله از مجموع تمام اين اعداد درست معادل خارج قسمت فوق يعني عدد 113 مي‌شود. علاوه بر اين تعداد **«ح»** و **«م»** مصرف شده و بكاررفته در اين هفت سوره به صورت زنجيري نيز به يكديگر متصل مي‌شوند كه مضربي از عدد 19 هستند مثلاً سوره‌هاي (مؤمن، فصلت، شوري) و (فصلت، شوري، زخرف) و (زخرف، جاثيه، دخان، احقاف) و (دخان، جاثيه، احقاف).

در جمع افقي سوره‌هاي 42 و 41 و 40 از نظر تعداد **«ح» و«م»** بكار رفته يعني براي سوره اول مي‌شود 64 **«ح»** و 380 **«م»** كه مي‌شود 21=0+8+3+4+6 و به همين ترتيب براي دو سوره بعد و جمع آنها كه مي‌شود 1121 يعني 19×59 اگر همين جمع را براي سوره‌هاي 43 تا 46 بكار ببريم به همين نتايج كه مضربي از عدد 19 هستند مي‌رسيم. همين عمل براي مجموع سوره‌هاي 40 و 44 تا 46 نيز صادق است.

دكتر رشاد يكي از كاشفين اعجاز عددي قرآن مي‌گويد: مي‌دانيم قرآن مجيد 114 سوره دارد كه از ميان آنها 86 سوره در مكه نازل گرديده و 28 سوره در مدينه، و از ميان مجموع سوره‌هاي قرآن 29 سوره است كه در آغاز آنها «حروف مقطعة» آمده است.

جالب اينكه اين حروف مجموعاً درست نصف حروف 28 گانه الفباي عربي را تشكيل مي‌دهد و آنها عبارتند از: (ا، ح، ر، س، ص، ط، ق، ك، ل، م، ن، ﻫ، ي) كه گاهي آنها را «حروف نوراني» نيز مي‌نامند.

اكنون به نتايج جالبي كه از محاسبات حروف مقطعه به دست آمده توجه فرماييد:

1- نسبت (ق) در سوره «ق» از تمام سوره‌هاي قرآن بدون استثناء بيشتر است يعني آياتي كه در طي 23 سال، دوران نزول قرآن، در 113 سوره ديگر قرآن آمده آنچنان هست كه حرف قاف در آنها كم‌تر به كار رفته است، و اين راستي حيرت آور است كه انساني بتواند مراقب تعداد هريك از حروف سخنان در طول 23 سال باشد، و در عين حال آزادانه مطالب خود را بدون كمترين تكلفي بيان كند. مسلماً چنين كاري از عهده يك انسان بيرون است، حتي محاسبه آن براي بزرگترين رياضي دانان بدون كمك مغزهاي الكترونيكي ممكن نيست.

اينها همه نشان مي‌دهد كه نه تنها سوره‌ها و آيات قرآن بلكه «حروف قرآن» نيز روي حساب و نظام خاصي است كه فقط خداوند قادر بر حفظ آن مي‌باشد.

همچنين محاسبات نشان داد كه حرف (ص) در سوره «ص» نيز همين حال را دارد يعني مقدار آن به تناسب مجموع حروف سوره، از هر سوره ديگر قرآن بيشتر است.

و نيز حرف (ن) در سوره «ن والقلم» بزرگترين رقم نسبي را در 114 سوره قرآن دارد تنها استثنايي كه در اين زمينه وجود دارد سوره «حجر» است كه تعداد نسبي حروف (ن) در آن بيشتر از سوره (ن والقلم) است، اما جالب اين است كه سوره حجر يكي از سوره‌هايي است كه آغاز آن (الر) مي‌باشد و بعداً خواهيم ديد اين سوره‌ها كه آغاز آنها (الر) است بايد همگي در حكم يك سوره محسوب گردد، و اگر چنين كنيم نتيجه مطلوب به دست خواهد آمد يعني نسبت تعداد (ن) در مجموع اينها از سوره (ن والقلم) كمتر خواهد شد!

2- چهار حرف (المص) را در آغاز سوره اعراف در نظر بگيريد، اگر الف‌ها، ميم‌ها و صادهايي كه در اين سوره وجود دارد با هم جمع كنيم و نسبت آن را با حروف اين سوره بسنجيم، خواهيم ديد كه از تعداد مجموع آن در هر سوره ديگر قرآن بيشتر است!

همچنين چهار حرف (المر) در آغاز سوره «رعد» همين حال را دارد، و نيز پنج حرف (كهيعص) در آغاز سوره «مريم» اگر روي هم حساب شوند، بر مجموع اين پنج حرف در هر سوره ديگر قرآن فزوني دارند!.

در اينجا به چهره تازه‌تري از مسئله برخورد مي‌كنيم كه نه تنها يك حرف جداگانه در اين كتاب آسماني روي حساب و نظم خاص گسترده شده، بلكه حروف متعدد آن نيز چنين وضع حيرت آوري را دارد.

3- تاكنون بحث درباره حروفي بود كه تنها در آغاز يك سوره قرآن قرار داشت، اما حروفي كه در آغاز چند سوره قرار دارد (مانند: المر و الم) شكل ديگري به خود مي‌گيرد، و آن اينكه بر طبق محاسبات مغز الكترونيكي مجموع اين سه حرف مثلاً (ا، ل، م) اگر در مجموع سوره‌هايي كه با «الم» آغاز مي‌گردد حساب شود، و نسبت آن با مجموع اين سوره‌ها به دست آيد، از ميزان آن در هريك از سوره‌هاي ديگر قرآن بيشتر است.

در اينجا باز مسئله صورت جالبتري به خود گرفته و آن اينكه نه تنها حروف هر سوره قرآن تحت ضابطه و حساب معيني است، بلكه مجموع حروف سوره‌هاي مشابه نيز ضابطه و نظام واحدي دارند.

ضمناً نكته اين موضوع نيز روشن مي‌شود كه از چه رو چند سوره مختلف قرآن با «الم» يا با «المر» آغاز شده و اين يك موضوع تصادفي و بي‌دليل نيست.

مطلب 3: بسم الله الرحمن الرحيم 19 حرف دارد و كلمه واحد كه حاكي از خداوند يكتاست داراي ارزش عددي 19 است. وقتي تعداد كل كلمات اين آيه كه در تمام آيات شماره دار قرآن بكار رفته جمع كنيم يعني بسم 3 بار، الله 2699 بار، الرحمن 57 بار و الرحيم 36 بار عدد 2793 بدست مي‌آيد، حال اگر جمع تكرار بسم و الله را بدست آوريم يعني 2702 مي‌بينيم مضرب عدد 7 است يعني 7×386 و ارزش عددي بسم الله هم مضرب عدد 7 است يعني 168=66+102 كه مساوي با 7×24 مي‌شود. تعداد كل الرحمن و الرحيم بكار رفته در قرآن 91 بار يعني 7×13 است. اما تعداد كل بسم، الله، الرحمن، الرحيم كه در آيات شماره دار قرآن بكار رفته يعني عدد 2793 مضربي از عدد 7 و 19 مي‌باشد. 7×399 يا 19×47. خارج قسمت تقسيم عدد 399=114+95+76+57+38+19. اگر شماره حروف مصرف شده در هر كلمه اين آيه را به دنبال شماره رديف هر كلمه در آيه قرار دهيم، عددي هشت رقمي بدست مي‌آيد كه اين عدد مضربي از عدد 19 است، بسم الله الرحمن الرحيم 19×697034=6،4،6،3،4،2،3،1.

اگر ترتيب قرار گرفتن بالا را همانطور كه خود حروف و كلمات در عربي از راست به چپ قرار مي‌گيرند قرار دهيم از نتيجه حاصله باز هم عددي بدست مي‌آيد كه مضربي است از عدد 19. بسم الله الرحمن الرحيم. 19×2440127=13،4،2،6،3،6،4 اگر به جاي تعداد حروف هر كلمه كه در عدد 8 رقمي حقيقت شماره دو بكار رفته مجموع ارزش عددي آن كلمه گذاشته شود عددي 15 رقمي بدست مي‌آيد كه اين عدد هم مضربي از 19 مي‌باشد:

19×5817212281805=(289+6)295،4،(329+6)335،3،(66+4)70،2(102+3105،1.

باز هم توجه كنيد به حقيقت شماره دو در حالت جديد بعد شماره رديف هر كلمه، جمع حروف بكار برده شده تا حروف مربوط به آن كلمه قرار داده مي‌شود. بطور مثال شماره حروف بكار رفته در چهار كلمه آيه به ترتيب 3،4،6،6 بودند كه جمع آنها مي‌شود 3،7،13،19 (19 براي كلمه چهارم) و عدد حاصله باز هم مضربي از 19 خواهد بود.

19×69858601 = (6+13)19،(6+7)4،13،(4+3)3،7،2،3،1

اين حقيقت با يك استثناء مانند حقيقت قبل است يعني به جمع كلي حروف هر كلمه جمع كلي ارزش‌هاي عددي حروف مربوط به هر كلمه را بكار مي‌بريم ارزش عددي چهار كلمه آيه به ترتيب 102،66،329،289 هستند و جمع اينها هم مانند قبل، هريك به بعدي افزوده مي‌شود در اينجا عدد مورد نظر ما عددي است كه بعد از شماره رديف مربوط به هريك از كلمات، اعداد جمع كلي آن كلمه قرار داده مي‌شود و اين عدد نيز مضربي از 19 است.

19×58011412367094 =786،4،497،3،168،2،102،1

در حالت جديد ابتدا ارزش عددي هر حرف را مي‌نويسيم و بعد شماره رديف كل حروف مصرف شده در آيه يعني از 1 تا 19 را به دنبال آن مي‌آوريم و عددي با 62 رقم بدست مي‌آيد كه مضربي است از 19

8،10،200،9،30،18-(الله) 7،5،6،30،5،30،4،1- (بسم) 3،40،2،60،1،2= (الرحيم)،19،40،18،10،17،68،1،200،15،30،14،1- (الرحمن) 13،50،12،40،11

19×113696858647647000

اگر شماره رديف هر كلمه را (4،3،2،1) ارزش عددي آنها يعني (102،66،329،289) را قرار دهيد عددي بدست مي‌آيد با 73 رقم كه مضربي از 19 است. و اگر ارزش عددي هر كلمه كه در آخر اعداد هر كلمه قرار گرفته در ابتداي آن قرار دهيم باز هم عددي 73 رقمي بدست مي‌آيد كه مضربي از 19 مي‌باشد.

اگر به ترتيب براي هر كلمه از آيات سوره الحمد تعداد حروف هر كلمه سپس ارزش عددي كلمه و درنهايت ارزش عددي هر حرف در اين كلمه به ترتيب بنويسيم يعني براي (بسم) مي‌شود 40،60،2،102،3 و به همين ترتيب براي ساير كلمات آيه عمل نموده عددي 48 رقمي كه باز هم مضربي از 19 است بدست مي‌آيد. درحالت بعد كل ارزش عددي هر كلمه را به جاي اينكه بعد از تعداد حروف قرار دهيم در انتهاي آن عدد چند رقمي مي‌گذاريم مثلاً در كلمه (بسم) كه عددي نه رقمي 40،60،2،102،3 بدست آمده بود عدد 102 را برداشته در انتهاي عدد قرار مي‌دهيم كه مي‌شود 102،40،60،2،3 براي سه كلمه بعد هم اينطور عمل مي‌نمائيم عدد بدست آمده جديد كه 48 رقم دارد مضربي از عدد 19 مي‌باشد.

اگر به ترتيب شماره قرار گرفتن حروف آيه مثلاً براي (بسم) 123 براي (الله) 4567 و بعد آنها را جمع نمائيم عددي دوازده رقمي كه مضربي از 19 است بدست مي‌آيد.

اگر بعد از اين اعداد مثلاً 123 اعداد را كنار هم قرار دهيم و شماره رديف هر آيه را بعد از شماره مربوط به رديف حروف كلمات آن آيه بگذاريم عددي 33 رقمي به دست مي‌آيد كه مضربي از 19 است. مي‌دانيم آيه اول 4 كلمه، 19 حرف و با ارزش عددي 786 درست شده اگر اينها را پشت سر هم بگذاريم عددي 6 رقمي كه مضربي از 19 است بدست مي‌آيد.

آيه اول 19 حرف و هر كلمه آن به ترتيب 3،4،6،6 حرف دارد و در صورت در كنار هم قرار دادن، عددي 7 رقمي كه مضربي از 19 است بدست مي‌آيد.

ميزان تصادفي بودن اين حالات آنقدر كم و ضعيف مي‌باشد و مثل اين است كه بمبي را درميان حروف الفبا قرار دهيم و ناگهان فرهنگ دهخدا درست شود و نظم طبيعت الهي و حتي بدن انسان از اين نيز دقيق‌تر مي‌باشد و براي همين است كه خداوند از ما مي‌خواهد در خلق آسمان‌ها و زمين و در خلق خودمان دقت و نظاره كنيم تا به وجود يك خالق قدرتمند كه نياز به مددكار و همدمي ندارد پي ببريم و ايمان و تقليد كوركورانه را از ما نمي‌خواهد بلكه تدبر در آيات الهي را از جمله قرآن را از ما هميشه مي‌خواهد. از خداوند مهربان مي‌خواهيم توفيق درك و فهم بيشتر همه چيز از جمله قرآن را به ما بدهد. ميزان تصادفي بودن اين اعجاز در كتاب «در آمدي بر اسلام» نوشته خانم آن ماري شيمل صفحات 284 به بعد آمده. حال وقتي خداوند مي‌فرمايد: اگر جن و انس با هم شوند نمي‌توانند حتي يك آيه مثل قرآن بياورند اينجا بوسيله اعجاز عددي كه تنها يك نمونه از غرايب كشف شده قرآن است، روشن مي‌شود. مي‌بينيم كه هيچ خلل و تصادفي در كار نيست و خداوندي كه چنين نظمي قرار داده و او قادر مطلق است از ما مي‌خواهد به او شرك نورزيم و لازمه اين كار اين است كه بدانيم شرك و محدوده آن چيست.

مطلب 4: در تحقيقي كه توسط آقاي كورش جم صورت گرفته علاوه بر اعجاز بي‌شمار عددي، نشان مي‌دهد كه تعداد سوره‌ها و ترتيب قرار گرفتن آنها و تعداد آيات هر سوره درست بايد همين طور باشد كه هست (عثمان طه) مثلاً «ملك» در آيه 4 سوره حمد «مالك» خوانده مي‌شود اما ملك نوشته مي‌شود.

اگر تعداد آيات كلي 114 سوره را جمع كنيم 6236 بدست مي‌آيد اگر شماره سوره‌ها را جمع كنيم 6555 بدست مي‌آيد حال اگر اعداد مربوط به هر سوره را با اعداد مربوط به آياتش را با هم جمع كنيم و پس از حاصل جمع شماره سوره با تعداد آياتش، برحسب عدد بدست آمده، يعني سوره حمد 8 مي‌شود (1+7) به همين ترتيب سوره‌هايي كه حاصل جمعشان زوج است جدا و سوره‌هايي كه حاصل جمعشان فرد است جدا بنويسيم حاصل جمع سوره‌هاي زوج 6236 كه عدد تعداد آيات قرآن است بدست مي‌آيد و جمع كل سوره‌ها به علاوه شماره سوره‌هاي فرد مي‌شود 6555 كه معادل جمع شماره سوره‌هاي قرآن است. نكته جالب اينكه در جدول سوره‌هاي زوج قرآن و در جدول سوره‌هاي فرد قرآن هريك از 57 سوره درست شده‌اند كه دقيقاً 30 سوره با تعداد آيات زوج و 27 سوره با تعداد آيات فرد شركت كرده‌اند.

مطلب 5: مطلب مهم بعد اين است اگر شماره سوره‌هاي قرآن و تك تك شماره آيات مربوط به هر سوره از 114 سوره قرآن را پشت سر هم قرار دهيم 1،1234567،2،123000286،123000

در پايان 114 سوره عددي با 12705 رقم بدست مي‌آيد مابين 1 تا صدهزار 9592 عدد اول داريم اگر اين عدد طويل را در يكايك اين تقسيم كنيم مي‌بينيم كه اين عدد طويل تنها و تنها بر عدد 2 و 7 قابل تقسيم است اگر همان كاري كه براي عدد 12705 رقمي انجام داديم با حذف اعداد مربوط به شماره سوره انجام دهيم مثلاً براي الحمد بنويسيم (1234567) و بعد از آن بي‌درنگ شماره يك يك آيات سوره بعد را بنويسيم عددي با 12471 رقم بدست مي‌آيد كه اين موضوع را آقاي داريوش تصديقي بدست آورده و اين عدد 12471 فقط به 2 و 19 قابل تقسيم است.

آقاي احمد شربياني موضوع ديگري نيز كشف كرد و آن اينكه عدد طويل 12705 رقمي علاوه بر 7 كه عدد اول است بر هفت عدد دوتايي يعني دو به توان صفر، به توان يك الي شش يعني اعداد (1،2،4،8،16،32،64) نيز قابل تقسيم است و شايد منظور خداوند از آيه 87 سوره حجر (15) كه مي‌فرمايد: «يقيناً ما هفت دوتايي و قرآن را به تو داديم» همين باشد. اخيراً دكتر مهرزاد موثقي در ونكور كانادا ضمن آزمايش كليه اكتشافات ياد شده و تائيد مطالب حاصله در مورد مختصات عدد 12705 رقمي به كشف تازه‌اي توفيق يافته و آن اينكه نه تنها اين عدد 12705 رقمي به اعداد اول (prime) (7-19) قابل تقسيم است بلكه با هيچكدام از 9590 اعداد اول ديگر بين يك تا يكصد هزار قابل تقسيم نيست. كشف اين اعجاز بزرگ نشان مي‌دهد كه تعداد سوره‌هاي قرآن و تعداد آيات مربوط به هر سوره و محل قرار گرفتن هر سوره با اين تعداد آيات همگي صحيح و دست نخورده است و اگر حتي يك آيه تغيير مي‌يافت اين دو عدد بزرگ به 7 و 19 قابل تقسيم نبودند. بايد به منكران قرآن گفت: اگر مدعي غير حق بودن قرآن هستند عددي ولو تصادفي با اين طول و رقم بسازند كه بر 19،7،2 قابل تقسيم باشد بگذريم از اينكه اين اعداد 12471،12705 رقمي داراي ترتيب معني دار و مفهوم خاصي هستند و اعدادي نيستند كه تصادفاً در كنار هم قرار گرفته باشند باز هم الله اكبر.

و اما اعجازي ديگر:

واژه **يوم** (روز) (بامشتقاتش) 365 بار در قرآن شريف آمده كه هماهنگ با روزهاي سال است. واژه **شهر** (ماه) 12 بار به عدد ماههاي سال آمده است. واژه **تثنيه و جمع يوم** سي بار بكار برده شده به تعداد روزهاي ماه.

واژه **اجر** (مزد) 180 بار ذكر شده، واژه **فعل** (كار) نيز 180 بار، واژه **شدت** (سختي) 102 بار و واژه **صبر و هم خانواده‌هايش** 102 بار ذكر شده است، واژه **ملائكه و شياطين** هركدام 88 بار آمده است. واژه **دنيا و آخرت** هركدام 115 بار ذكر شده است، واژه **شجر** (درخت) 26 بار و به همين اندازه واژه **نبات** (گياه) آمده و تكرار شده، واژه **حساب** 29 بار ياد شده و **عدل و قسط** هم 29 بار، واژه **اَلْباب** 16 بار و واژه **فؤاد و افئدة** هم 16 بار، واژه **نفع و فساد** هركدام 50 بار ذكر گرديده، واژه **سيئات** (كارهاي ناشايست) 168 بار و واژه **صالحات با مشتقاتش** 168 بار آمده، واژه **رغبت با تمام مشتقاتش** 8 بار و واژه **رهبت** نيز 8 بار، و از **آسمانهاي هفت گانه** هفت بار نام برده شده.

يكي از اعجاز عددي قرآن چند برابري عدد برخي واژه‌هاست نسبت به برخي ديگر مثل **مغفرت** 234 بار ولي **جزا** 117 بار يعني نصف آن و اين نشان از بخشش بيشتر خداوند رحمن و بخشنده دارد.

از **ضلالت و هم خانواده‌هايش** 191 بار ياد شده و از **آيات** 382 بار يعني دو برابر، يعني خداوند ابتدا آياتش را به وضوح نشان مي‌دهد و كمتر بوسيله عذاب بشر را راهنمايي و ارشاد مي‌كند.

واژه **عسر** (سختي) 12 بار و واژه **يسر** (آساني) 36 بار يعني سه برابر، پس خداوند آساني را براي ما مي‌خواهد نه سختي و اگر آنان كه مي‌گويند: دنيا سخت است سختي را نچشيده يا خيلي به دنبال خوش گذراني‌اند. ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلۡفَرِحِينَ﴾ [القصص: 76].

اِبْليسْ**:** در قرآن لفظ «اِبْليسْ» 11 بار آمده و عيناً به همين تعداد يعني 11 مرتبه فرمان به «اِسْتِعاذِه» (پناه بردن به خدا) تكرار شده است.

اِنْفاقْ**:** واژﺓ اِنْفاقْ و مشتقاتش 73 بار در قرآن آمده كه با لفظ رِضا (خشنودي) و مشتقات آن برابر است.

أَصْنامْ**:** الفاظ «اَصْنامْ» (بتها) و خَمْرْ (شراب مست كننده) و «خِنْزيرْ» (خوك) و «بَغْضاءْ» (دشمني شديد) و حَصَبْ (پاره سنگ است كه به مردم (گناهكاران) اصابت مي‌كند و بدين وسيله عذاب مي‌شوند) و «تَنْكيلْ» (تعذيب: عذاب كردن شديد) و «حَسَدْ» (رشك) و خِيبَتْ (ناكامي – نوميدي) هركدام 5 بار در قرآن مجيد به كار رفته، با وجود آنكه به گونه‌اي پراگنده و دور از يكديگر در سوره‌هاي قرآن واقع شده‌اند.

آياتْ**:** واژﺓ آيات 382 بار در قرآن آمده و با توجه به اينكه واژﺓ «النّاسْ» (مردم) 241 بار و «اَلْـمَلائِكَة» (فرشتگان) 86 بار و «عالَـمين» (جهانيان) 73 بار در قرآن به كار رفته، كلمه‌‌‌ آيات (نشانه‌ها) به اندازه مجموع واژه‌هاي ناس و ملائكه و عالمين به كار رفته است.

ايمانْ**:** ايمان و مشتقات آن 811 بار در قرآن به كار رفته و لفظ عِلْم و مشتقات آن 782 و مترادف علم يعني كلمه مَعْرِفَتْ با مشتقاتش 29 مرتبه در قران كريم آمده است. در نتيجه علم و معرفت و مشتقات آن دو مجموعاً 811 بار تكرار شده‌اند كه مساوي با لفظ ايمان به كار رفته‌اند.

اَلنّاسْ**:** كلمه اَلنّاس و مشتقات و مترادفات آن 368 بار در قرآن آمده و اين مساوي با واژﺓ رَسول مي‌باشد كه با مشتقاتش 368 بار در قرآن به كار رفته است.

بُخْلْ: كلمه بخل در قرآن كريم 12 مرتبه آمده كه با لفظ حسرت (دريغ - اندوه) و «طَمَعْ وجُحُود» (انكار ورزيدن) برابر است.

بَصَرْ: تعداد مواردي كه در قرآن از «بَصَرْ وبَصيرَﺓ» ياد شده 148 مرتبه مي‌شود، كه با تعداد مواردي كه از «قَلْب وفُـﺆاد» سخن رفته برابر است.

بَعْثْ: لفظ «بَعْثْ» (زنده كردن مردگان) و مشتقات و مترادفات آن 45 بار در قرآن كريم آمده، و درست به اندازه لفظ صِراط است.

بِرّ: لفظ برّ (نيكي) و تمام مشتقاتش 20 بار در قرآن آمده، كه با واژه ثَواب و مشتقاتش برابر است.

تَلاوَتْ: كلمه تلاوت (خواندن، پيروي كردن) در قرآن 62 بار آمده و با موارد به كار رفته واژﺓ «صالِحاتْ» برابر است.

جَحيم: كلمه جحيم (دوزخ) 26 بار در قرآن تكرار شده، كه برابر با لفظ «عِقاب» (كيفر) مي‌باشد.

حَياتْ: كلمه حيات و مشتقاتش در آنجا كه ويژﺓ حيات انسان است به شمار مي‌رود 145 بار در قرآن كريم آمده است و درست به همين اندازه واژه مرگ و مشتقاتش در قرآن به كار رفته است.

حَرْثْ: واژه «حرث» (كِشت) 14 بار در قرآن آمده، و به همين اندازه واژﺓ «زِراعَتْ» (كشاورزي) به كار رفته، و جالب است كه لفظ فاكهه (ميوه) نيز به همين اندازه آمده است.

حَرْبْ: كلمه حرب (جنگ) و مشتقاتش 6 بار در قرآن آمده، و جالب اينكه تعداد واژه اسري (اسيران) نيز به همين اندازه به كار رفته است.

خِيانَتْ: كلمه خيانت 16 بار در قرآن آمده كه درست مساوي لفظ «خُبْثْ» (ناپاك) مي‌باشد.

دينْ: كلمه دين و مشتقات آن 92 بار در قرآن به كار رفته است كه با واژه مساجد و مشتقاتش كه در قرآن آمده برابر است.

رُسُل: واژﺓ رسل 368 بار تكرار شده و واژﺓ نبي 75 بار و بَشير 18 بار و نَذير 57 بار كه مجموع ارقام مذكور 518 مرتبه است، جاي شگفتي است كه اين عدد با تعداد مواردي كه اسامي پيامبران آمده، يعني اسامي پيامبران الهي (آدم، نوح، ابراهيم و ...) نيز 518 بار در قرآن به كار رفته است.

رَحيم: لفظ رحيم كه از اسماء حسني براي خداوند است 114 بار در قرآن آمده، در حالي كه رَحمان 57 بار آمده كه درست نصف لفظ رحيم مي‌باشد. به علاوه رقم 114 همان عددي است كه سوره‌هاي قرآن كريم به تعداد آن نازل شده است.

سَلام: واژه سلام و مشتقاتش 50 بار در قرآن آمده و به همين اندازه واژه طيبات (پاكيزه‌ها) به كار رفته است.

صَيْف: واژه صيف و «اَلْحَرّ» (تابستان و گرما) و« اَلشّتاءْ واَلْبَرْدْ» (زمستان و سرما) در قرآن كريم با يكديگر برابرند و هركدام 5 بار آمده است. با آنكه جز در سوره قريش آيه 2 و 3 در جاي ديگر از قرآن با يكديگر به كار نرفته‌اند.

صِيام: واژه صيام (روزه) و «صَبْر» (شكيبايي) و دَرَجات و «شَفَقَت» (بيمناكي- مهرباني) هركدام 14 بار در قرآن آمده و با هم به طور مساوي به كار رفته‌اند.

صَلوﺓ: واژه «صَلوﺓ» (نماز - دعا) 67 بار در قرآن به كار رفته، كه با واژه نَجات و مَلائِكَه و قُرآن برابر است.

طُهر: واژه طهر (پاكي) و تمام مشتقاتش 31 بار در قرآن كريم آمده است كه با موارد به كار رفته واژه اِخْلاص و تمام مشتقاتش برابر است.

عدد هفت: قرآن مي‌فرمايد: عدد آسما‌ن‌ها 7 است و اين حقيقت را هفت بار در آيات تكرار كرده است و نيز وقتي قرآن كريم از آفرينش آسمان‌ها و زمين در شش روز ياد مي‌كند اين حقيقت را نيز 7 بار در آيات مي‌آورد و همچنين عرضه شدن آفريدگان بر خداوند را نيز 7 بار ذكر كرده است و نيز فرموده است: كساني كه اموال خود را در راه خدا انفاق مي‌كنند عمل آنها به اين مي‌ماند كه دانه‌اي هفت خوشه برآورد.

و در مورد كلمات خداوند كه: اگر هفت دريا مركب آن شوند پايان نمي‌پذيرد، عدد هفت آمده و در مورد دوزخ نيز مي‌فرمايد: دوزخ 7 باب (در) دارد.

و باز نخستين سوره قرآن سوره فاتِحَه است كه هفت آيه دارد و عدد كلمات شهادتين يعني لا إِلهَ إِلّا اللّه، مُحَمَّد رَسولُ الله نيز 7 است.

عَقل: كلمه عقل و مشتقاتش 49 بار در قرآن آمده و با موارد به كار رفته واژﺓ نور در قرآن برابر است.

فُجّار: واژﺓ «فجار» (بدكاران) 3 بار در قرآن آمده، در حالي كه لفظ «اَبْرار» (نيكوكاران) 6 مرتبه، يعني دو برابر فجار آمده است.

لِسان: كلمه «لسان» (زبان) 25 بار در قرآن آمده كه با تعداد مواردي كه واژﺓ «مَوعِظَه» (پند و اندرز) آمده برابر است.

مُحَمَّد: نام شريف پيامبر اسلامص يعني (محمّد) 4 بار در قرآن آمده و به لحاظ تعداد با واژه‌هاي «رُوحُ القُدُسْ ومَلَكوت وسِراج» (چراغ) برابر است.

و نيز نام محمّدص به همان تعدادي به كار رفته كه واژﺓ «شَريعَت» (طريقه، آئين) در قرآن آمده است.

بنابراين نام محمّدص با روح القدس و ملكوت و سراج و شريعت برابر آمده است.

مُصيبَت: لفظ مصيبت (پيش آمد ناگوار) و مشتقات آن 75 بار در قرآن آمده كه درست مساوي با تعداد به كار رفته واژﺓ شُكر مي‌باشد.

مُحَبَّت: واژﺓ محبت و تمام مشتقاتش 83 بار در قرآن آمده، كه با واژﺓ طاعَت (فرمانبرداري) برابر است.

مَصيرْ: واژه مصير (بازگشت) 28 بار در قرآن آمده است كه به همين تعداد 28 بار واژﺓ اَبَدْ (هميشه) آمده است.

مُسْلِمينْ: كلمه مسلمين 41 بار در قرآن آمده و جاي شگفتي است كه مساوي لفظ جهاد مي‌باشد كه در قرآن به كار رفته است.

در قرآن در 1400 سال پيش به اعجاز علمي اشاره نموده كه به مواردي از آن اشاره مي‌نمائيم.

1. ﴿وَكُلُّ شَيۡءٍ عِندَهُۥ بِمِقۡدَارٍ﴾ [الرعد: 8]. «و هر چيزى به نزد او به اندازه است».

اين آيه اشاره است به اينكه هر چيزي هم از لحاظ كميت و مقدار و هم از نظر كيفيت داراي اندازه و قطع است.

1. ﴿وَهُوَ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٖ﴾ [هود: 7]. **«**و او كسى است كه آسمان‌ها و زمين را در شش روز آفريد».

با توجه به اينكه (يَوْم) در واژه تنها به معناي يك روز دوازده ساعته نيست بلكه به قسمتي از زمان گفته مي‌شود مي‌تواند اشاره به دورانهاي تكامل باشد.

1. ﴿وَٱلسَّمَآءَ بَنَيۡنَٰهَا بِأَيۡيْدٖ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ ٤٧﴾ [الذاریات: 47]. «و آسمان را با توانمندى بنا نهاديم و بى‌گمان ما تواناييم».

اين آيه اشاره به توسعه جهان دارد، و با توجه به اينكه در سوره انبياء آيه 30 مي‌فرمايد: زمين و آسمان (رتق) بودند و ما آنها را از هم جدا كرديم (فَتْق)، به انفجار بزرگ آغاز جهان اشاره مي‌نمايد كه موضوع مورد بحث علما و دانشمندان امروز جهان است.

1. ﴿ٱللَّهُ ٱلَّذِي رَفَعَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ بِغَيۡرِ عَمَدٖ تَرَوۡنَهَا﴾ [الرعد: 2]. «خداوند كسى است كه آسمانها را بى[هيچ‏] ستونهايى كه آنها را ببينيد، برافراشت».

اين آيه اشاره دارد به (جاذبه عمومي) اينكه كرات آسماني به وسيله ستوني غير مرئي نگه داشته شده‌اند. همان نيروي عظيم جاذبه است كه قرآن هزار و چهارصد و اندي سال پيش به آن اشاره نموده است.

1. ﴿وَمِن كُلِّ شَيۡءٍ خَلَقۡنَا زَوۡجَيۡنِ﴾ [الذاریات: 59]. «و از هر چيزى دو نوع آفريديم».

اين آيه اشاره دارد به زوجيت تمام چيزهاي جهان از ريز و درشت، نه تنها گياهان و حيوانات و انسان كه اتم‌ها و حتي ذرات كوچكتر از اتم از اين قانون پيروي مي‌نمايند.

1. ﴿يَٰمَعۡشَرَ ٱلۡجِنِّ وَٱلۡإِنسِ إِنِ ٱسۡتَطَعۡتُمۡ أَن تَنفُذُواْ مِنۡ أَقۡطَارِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ فَٱنفُذُواْۚ لَا تَنفُذُونَ إِلَّا بِسُلۡطَٰنٖ ٣٣﴾ [الرحمن: 33]. «اى گروه جنّ و انس، اگر مى‏توانيد از كناره‏هاى آسمان‌ها و زمين بگذريد، پس بگذريد. جز به توانى [شگرف از آنها] نمى‏توانيد بگذريد».

اين آيه در هزار و چهارصد و اندي پيش انسان‌ها را مورد خطابقرار داده كه نفوذ در آسمان تنها از طريق علم و عقل و قدرت فكري (سُلْطان) ميسّر است.

1. ﴿تُسَبِّحُ لَهُ ٱلسَّمَٰوَٰتُ ٱلسَّبۡعُ وَٱلۡأَرۡضُ وَمَن فِيهِنَّ﴾ [الإسراء: 44]. «آسمان‌هاى هفتگانه و زمين و هر كس كه در آنهاست او را به پاكى ياد مى‏كنند».

با توجه به اينكه لفظ «مَنْ» بيشتر براي موجودات باشعور استعمال مي‌شود، آيه اشاره دارد به وجود موجودات باشعور در كرات ديگر اعم از فرشتگان و مانند انسان‌ها.

1. ﴿وَأَرۡسَلۡنَا ٱلرِّيَٰحَ لَوَٰقِحَ فَأَنزَلۡنَا مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَأَسۡقَيۡنَٰكُمُوهُ وَمَآ أَنتُمۡ لَهُۥ بِخَٰزِنِينَ٢٢﴾ [الحجر: 22]. «و بادها را بارور كننده [ابرها] فرستاديم، آن گاه از آسمان آبى بارانديم، و آن را به شما نوشانيديم و شما خازن آن نيستيد».

در اين آيه اشاره به نقش بادها مي‌كند در فرو ريختن بارانها، و نقش بادها در تخليه فضاي الكتريكي ميان ابرهاي حامل باران، و نقش آن در عمل لقاح نباتات.

1. ﴿بَلَىٰ قَٰدِرِينَ عَلَىٰٓ أَن نُّسَوِّيَ بَنَانَهُۥ ٤﴾ [القیامة: 4]. «آرى. [چنين خواهيم كرد] در حالى كه تواناييم بر آنكه [حتّى‏] سرانگشتانش را [هم‏] يكسان سازيم».

آيه مذكور اين حقيقت را بازگو مي‌كند كه در تمام دنيا يك سرانگشت از لحاظ خطوطي كه دارد با انگشت ديگر اصلاً شباهت ندارد و اين يكي از بارزترين نشانه‌هاي عظمت خداوند و قرآن كريم است كه در هزار و چهارصد و اندي سال پيش به اين حقيقت اشاره نموده و ادارات جنايي در قرن حاضر به اين موضوع پي برده و در كشف جرم از آن بهره مي‌گيرند.

**نتيجه:** اين ترتيب در 1400 سال پيش آن هم توسط شخصي فاقد سواد آنچنان نمي‌تواند نوشته شخصي زميني باشد بلكه كلام خداست و يقيناً حق است.

در پايان از قبول كنندگان و اجابت كنندگان دعوت بنده سپاسگزار و براي آنها بهشتي پر از نعمت همراه رضاي الهي آرزو دارم و از خدا مي‌خواهم ايشان را به آرزوهايشان برساند و تمام هم غم آنها را دنيا قرار ندهد و آنها را به كفايت و رضا، عطا فرمايد و دلي غني و قانع نصيبشان فرمايد و از آنان مي‌خواهم اين دعوت را به گوش همه برسانند و در اين راه بسيار صبور و متوكل و معتمد بر خدا باشند.

از خداوند تبارك و تعالي مي‌خواهم كه ما را با ساير مسلمين به آنچه مي‌آموزاند نفع ببخشد و در برپا داشتن حق، در آنچه تكليفمان كرده ياريمان نمايد و خداوند تعالي عاقبت بخيرمان نمايد و به آرزوهايمان برساند و آخر دعاي ما: ﴿أَنِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٠﴾ [یونس: 10].

23 جمادی الأول 1427ازهجرت رسول اعظم ص مصادف با 20 JUN 2006 از ميلاد پيامبر خدا عيسي.

**محمد ابراهيم شمسي.**

منابع

1. ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، دارصاد، بيروت.
2. احسان بخش، شيخ صادق، آثار الصادقين، نشر صادقين، رشت، 1376، چ 1.
3. اصفهاني راغب، مفردات راغب، مرتضوي، تهران، 1362، چ 1.
4. اسرار، مصطفي، دانستنيهاي قرآن، فلق، 1375، چاپ يازدهم.
5. بازرگان، مهدي، آفات توحيد، نشر فرهنگ اسلامي.
6. باهنر، محمد جواد، سيري در عقايد و اخلاق اسلامي، دفتر نشر فرهنگ اسلامي، تهران، 1372، چ2.
7. پازارگاد، بهاءالدين، تاريخ و فلسفه مذاهب جهان، كتابفروشي اشراقي، تهران، 1346.
8. توفيقي، حسين، آشنايي با اديان بزرگ، سمت، قم، زمستان 1379، چ 3.
9. حسيني، سيدمحمد، انوار درخشان در تفسير قرآن، كتابفروشي لطفي، تهران، 1380ﻫ ق، 18 جلد.
10. حسيني، احمد، تفسير اثني عشري، ميقات، تهران 1364، 14 جلد.
11. خرمشاهي، بهاء الدين، قرآن پژوهي، مركز نشر فرهنگي مشوق، تهران 1373، چ 2.
12. خزاعي، احمد، تفسير رؤوفي الجنان و روح الجنان، بنياد پژوهش‌هاي اسلامي آستان قدس، مشهد 1374، 14 جلد.
13. دهخدا، علي اكبر، فرهنگ دهخدا، دانشگاه تهران، تهران 1373، چ 1.
14. دهلوي، محدث، القرآن الكريم، پشاور.
15. رحيمي اردستاني، مصطفي، ترجمه المنجد، صبا، تهران 1377، چ 1.
16. رضايي، عبدالعظيم، اصل و نسب دينهاي ايرانيان باستان، نشر موج، تهران 1372، چ 2.
17. سجادي، سيدجعفر، فرهنگ معارف اسلامي، شركت مؤلفان و مترجمان ايران، تهران 1366، چ 2.
18. سياح، احمد، فرهنگ نوين، اسلام، تهران 1377.
19. شهيدي، سيدجعفر، نهج البلاغه، انتشارات علمي و فرهنگي، تهران 1375، چ 9.
20. شيمل، آن ماري، درآمدي بر اسلام، دفتر نشر فرهنگ اسلامي، تهران 1375.
21. طباطبايي، سيدمحمدحسين، تفسير الميزان، دفتر انتشارات اسلامي، قم 1363، 20 جلد.
22. طبري، حسن، تفسير مجمع البيان، فراهاني، 1360، 27 جلد.
23. طبري، محمدبن جرير، تفسير طبري، دارالفكر بيروت، 1405 ﻫ ق ، 30 جلد.
24. طبيبيان، سيدحميد، فرهگ لاروس، اميركبير، تهران 1367.
25. طيب، عبدالحسين، في تفسير القرآن، اسلام، تهران 1366، 14 جلد.
26. عياشي سلمي، محمد بن مسعود، تفسير عياشي، مكتبه علمية الإسلامية، التهران، چ 2.
27. عاشق الهي، محمد، اسباب هلاكت مسلمانان و راه علاج آن، احمد جام، 1384.
28. فيض الإسلام، ترجمه قرآن عظيم، بي‌تا بي‌جا، قم، 3 جلد.
29. قدياني، عباس، تاريخ اديان و مذاهب در ايران، انيس، تهران 1374، چ 1.
30. قرشي، سيد علي اكبر، قاموس قرآن، دارالكتب الإسلامية، تهران 1367، چ 10.
31. قمي، شيخ عباس، مفاتيح الجنان، مهربان، 1378، تهران.
32. كاويان پور، احمد، ترجمه قرآن مجيد، اقبال، تهران 1397 ﻫ ق، 1 جلد.
33. مبلغي آباداني، عبدالله، تاريخ اديان و مذاهب جهان، منطق (سينا)، قم 1373، چ1.
34. مجلسي، محمدباقر، بحارالأنوار، دارالكتب الإسلامية، تهران 1365، چ 2.
35. مصباح زاده، عباس، ترجمه قرآن مجيد، جاويدان، تهران 1372، 1 جلد.
36. معاديخواه، عبدالمجيد، فرهنگ آفتاب، ذره، تهران 1372.
37. مكارم شيرازي، ناصر، تفسير نمونه، دارالكتب الإسلامية، تهران 1366، 27 جلد.
38. يغمايي، حبيب بن منصور بن نوح، ترجمه و تفسير طبري، توس، تهران 1367، چ 3.
39. مهيار، رضا، فرهنگ ابجدي، اسلامي، تهران 1370، چ 1.
40. مهيار، رضا، فرهنگ دانشيار، دانشيار، تهران 1382، چ 1.
41. محمدعبدالله، نمونه‌اي از يك دعوتگر راستين در قرآن، احسان، تهران 1382.
42. ميرزا خسرواني، عليرضا، تفسير خسروي، كتابفروشي اسلاميه، تهران 1397 ﻫ ق، 8 جلد.
43. نجفي، محمدجواد، تفسير آسان، كتابفروشي اسلاميه، تهران 1364 ﻫ ق، 15 جلد.

يا حقي، محمدجعفر، فرهنگنامه قرآني، آستان قدس رضوي، مشهد، 1374، چ 1.

1. 1- رحيمي، مصطفي، ترجمه المنجد، ج 1-2. [↑](#footnote-ref-1)
2. 2- رحيمي، مصطفي، ترجمه المنجد، ج 1-2. [↑](#footnote-ref-2)
3. 1- ابن منظور، محمدبن مكرم، لسان العرب: ج 14، ص 257. [↑](#footnote-ref-3)
4. 1- معاديخواه، عبدالحميد، فرهنگ آفتاب، ج 5، ص 2425. [↑](#footnote-ref-4)
5. 2- معاديخواه، عبدالحميد، فرهنگ آفتاب، ج 5، ص 2425. [↑](#footnote-ref-5)
6. 1- شرح ابن ابي الحديد: ج 2، ص 863. [↑](#footnote-ref-6)
7. 2- طباطبايي، محمد حسين، تفسير الميزان: ج 18، ذيل تفسير سوره حمد. [↑](#footnote-ref-7)
8. 1- قمي، مفاتيح الجنان: دعاي ابوحمزه ثمالي، ص 378. [↑](#footnote-ref-8)
9. 2- معاديخواه، عبدالحميد، فرهنگ آفتاب، ج 5، ص 2425. [↑](#footnote-ref-9)
10. 1- شرح ابن ابي الحديد: ج 2، ص 863. [↑](#footnote-ref-10)
11. 2- الـميزان: ج 18 ذيل تفسير سوره حمد. [↑](#footnote-ref-11)